

٨٢
رياض السلاطين





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

بهان جهان جبرئیل و ابرار بارگاه جهان فرین است که این نظام کون
را بیاوردت کماله خویش کلبه وجود محلی ساخته علم خداوند افرات
و عالم عالم مثالین درگاه پروردگار است که این نگارستان هستی با حکمت
بالغته خود بر صغیر کائنات بنظر رکنها زنگار نیست حکیم علمی که امور انتظام
عالم و عالمیان در صلاح و سار و جمیع ارباب موجود ساطعین که زمام حل
و عقار کار و بار اصناف بنی نوع انسان را بقضیه اختیار فرمایان
خطه غرا و اگداست داور جهان داری که رتق و فتق بهت طوایف
انام و خیر و شر مرکز نشینان دایره خاک را بمنیران به عالم جهانند
سنبجده در هر اقلیم می ملکی فرماندهی برکماشت زار بر فیض او

بانع جهان سیر + ز باد لطف او کذا رجاء سیر + ز ناک
 امیری نقاش صنعتش + زمزمی شود در جوف کان سیر + سجا
 تعالی جلش نه و نشاء + و عم نواله والایب + و الحما علی نعمایه و صلوا
 برضا المعات و تحیات ذاکیات بر جمیع فرمان بران بارگاه +
 ح قش که نفوس انبیا و رسل مابث علی الخصوص بران ایه رحمت عالمیا +
 مقدا می اهل بیان خاتم نبیین شافع شرع قدیم سراج و بیج صراط
 المستقیم مقصود ظهور این ظاهر نور اول ظهور آخر یعنی
 فخر انبیا سید عالمیا + شافع یوام البحر المحمدم طغی اجماعی
 صلی الله و سلم علیه و آله و اهل بیته الطاهین و ادو صابیه و اصحابه
 اجمعین اما بعد اضعف العباد الراجی شفاعت السید الکونین
 غلام حسن المتخلص لیم زیاده کور چنین گوید که چون از چند کاه کعب
 اتفاق وقت ملازمت خدمت صاحب و الامتاق علی
 مناصب نجسته سیرت فرخنده سریرت کدیم الطبع حلیم اللعاب +
 ستوده شیم سراپا هم حاتم کشور سخاوت نوشیر و ان مالک +
 عدالت خداوند فیاض زمان شفق و مه بان سبیا رخس +

و کم است آن قدر و آن فیض سان از همه اوصاف مستغنی بستر حاج
 او ای ادام الله تعالی اقباله و از دشمنه و رفع درجه و ضاعف عمره
 و قدره بسکاک ملازمان بنظم گردیده همواره مستفیض فیض و احسان
 و بصره یاب انعام و نوازش بوده و هست الحق ذات مجمع الحسنات
 و منبع القیوضات این معن جوهر شایسته عصاره بلزمتها و زکات
 و در عید المثلست بود در فضیلت او مجموعه خوبی بران
 که ای در کمان افزون از آن دارد دل روشن صواب اندیش و حق
 و امان دل و اقبال عمر و حشمت و بخت جوان دارد سخن سنجیده
 که هر معنی فرو ریزد و دلبسته چون و کف وقت حکم در نشان داد
 مہیا خوان بنمایش مسکنان و محتاجان رز و دنیا روجود از برای
 مفلسان دارد چون طبع باندش علی الدوام مایل بمطالعه کتب
 تواریخ و سیر خوانان انواع علم و هنر است لهذا فیض پریش
 در امام ششم مکرار و صد هجری قمری نبوی و مطابق ملت نصرت
 ۶۱۰ که مکرار هفتاد و شش سال عیسوی و یا علی احوال طین
 و حکام سلف که در ممالک جنت البلاد بنگاله رایت فرماندهی

افزاشته به نهانخانه عدم شتافته اند شده باین قلیل البضات
 حکم بحکم اصار کردیده که هر چه از کتب تواریخ و غیره دریافت شود بعد
 سلیس عام فهم خاص پسند بخیر تحریر دارد این همچنان قلیل الاستعداد
 امثال مثال حد و نه نعمت را واجب و مستحکم دانسته نهی مثال انکسار قبول
 بر دیده نهاده که سعی و اهتمام بر بیان جان بسته از هر جا فقره فقره
 بهم رسانین بعضی دو سال تا لیف در ترتیب این ساله پرداخته و پس از
 اختتام نامش موافق تاریخ اتمام ریاض السلاطین ساختیم امید که منظر
 نظر ارباب بصیرت شود التماس از واقفان آثار سلف این است
 از آنجا که فقیر از ناقلی بیش نیست مع ذلک بمقتضای انسان مرکبه
 مع الخطا و انسیان اگر خطائی و سهوی ملحوظ نظر گردد مغفور و مضاف
 داشته بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان
 بپوشند و بنا بر این ساله بر مفرمه و چهار روضه نهاد و ترتیب
 هجدهم است آن برین پنج است ^{هشتاد و چهار} هشتاد و چهار
 در بیان کیفیت آبادی ممالک بنگاله و حدود و اطراف آن
 در بیان بعضی خصوصیات انملک ^{در ذکر}

بعضی بلاد انما ملک است و در ذکر حکومت رایان هنر بر سبیل احوال
 و اقتصار شده است. در ذکر حکومت حاکمان اسلام که در ظرف سلاطین
 جمعی به نهایت درین ملک فرمان روا کرده اند. در ذکر سلاطین
 که در بنگاه بر سر سلطنت جلوس نموده خطبه سلطنت بنام خود خوانده
 اند. در بیان احوال ناظرانند از حضور سلاطین چغنیه درین ملک
 بنظامت پرداخت اند. و مشتمل بر دو خیابان
 در ذکر آمدن انصار از قریه بر قویس و فرانسین و غیره در دکن و بنگاه
 و در ذکر مساط شدن انصار اگر نیز در ملک بنگاه و دکن مشتمل
 بر چهار چمن
 خواطر سیاحان اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبه بنگاه در اقلیم دوم است
 از اسلام آباد عرف چانگام تا به تیلیا که بی شرفا و غربا چهار صد
 طول و عرض شمالاً و جنوباً از کوستان شمالی تا سرکارمداران که
 حد جنوبی این صوبه است و دو صد کرده مسافت دارد و چون در زمان
 سلطنت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی صوبه اودیس بر دست
 کاله بهار مفتوح شد و آن صوبه داخل ممالک محروسه بادشاه

و هلی کردید و صوبه او دویسه را نیز با بنگاله منظم کردند طول چهل سده کرد
 و عرض سبب کرده افزودند در حد و جنوب این صوبه دریا شود
 واقع است و سمت شمال و مشرق کو هستان شولخ و طرف مغرب
 بصوبه بهار اتصال دارد و در زمان جلای الدین محمد اکبر بادشاه غنی
 افغان بعضی ممالک شرقی را مفتوح ساخت و خطبه اکبری را در آنجا
 متعلق صوبه بنگاله کرد است است سرکار و هشتاد و هفت حال
 درین صوبه است درازمنه ماضیه پنجاه و نه کرو و هشتاد و چهار
 پنجاه و نه هزار سه صد نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است
 که اگر یکایک کرو و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد
 و دو روپیة بانزده آنه و کثرتی روپیة سکه می شود و است سه هزار
 و سه صد و سی هزار و هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر
 پیاده مدامی و یک صد و هشتاد و پنج هزار و چهار صد و شصت
 ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد گشتی متعین می بود و متصل
 شمالی جاتکام ملک راجه تیره است و آن ملکی وسیع است راجه
 انجا خطاب ماناک دارند چنانچه نیا ماناک و غیره و خطاب امر آنجا

نرایین است راجه انجا یکله از ریجیریل و دو ملک پیاده نوکر میباشند
 و سوارا سب بهم نمیرسد باین شمال و غرب بنجمله یابل مطرف شمال و لا
 کوچ بهار واقع است طولش شرقا و غربا از اسد پیکنه هسرس
 که داخل ممالک محروسه است تا پات کانون که سرحد ملک موزناست
 بنجاه و پنج کوه چریبی و خورش جنوبا و شمالا از پیکنه ناج مات که از جمله
 ممالک محروسه ناپوش کر پور که متصل کبونتاکهاست است بنجاه کوه
 چریبی و این ملک در کورات و غن و بیت آب و در اعتدال و لطافت هوا
 و فراست اکثرا و بساتین از سایه زمین شرقی ممالک هندوستان
 ممتاز است نارنج کلان بسیار می خوب می شود و دیگر فواکه هم فراط
 دارد نهال فلفل در آن ملک می شود و خیش یا رباب و شنا خمایش
 بالای تالارید دانند خوشه هاییش بطور خوشه انگور از شاخ می آویزند و
 ساکنان انجا دو قوم اند مخ و کوچ و راجه از قوم اول است و سکه
 بر زر میزنند و روپیه مضروب آن ملک را ترا می میگویند رایا غنیم
 الشان در انجا نشنند انکه یکله اردیاک کاب پیاده علی الدوام ملازم با
 انجا بوده است و ملک کامروپ که انداکا مروپ کامته گویند در

حکومت رایان انجا بوده است مردمان ملک کامروپ^۱
 خوبصورت و در جا و کر علم استادی می افرازند و اکثر خجایان
 انجا دور از عقل روایت میکنند چنانچه از نباتات انجا میگویند که بو
 کلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قایم و بحال میماند و قرا ساران
 میسازند و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل میشود
 و دخت ابنه بطور برتالار نامی باله و مین ابنه میداد علی هذا القیاس
 و کو هستان بهوتنت که مسکن بهوتنبه است در سمت جنوبی
 کوچ بهار واقع است اسپان تا ننگن بهوت و در بری و آب
 مشک در آن کو هستان می شود و در وسط آن ملک نهر
 از میان دو کوه جا است عرض کم دارد و اما بسیار تند و عین
 زنجیری از آهن بالا آب بسته هر دو سبز زنجیر را بسنگهای
 نهر بند کرده و زنجیر دیگر را در زنجیر مسطور بر فوق آن با ارتفاع
 تعبیه نموده میدارند و در دین پانزده زنجیر اسفل تناده دست بر
 زنجیر اعلی نده عبور می نمایند طرفه ترا که اسپان تا ننگن و مجمع
 احوال و انقال اینرا زین آب بر همین زنجیر میکشاند مردم آن ملک

سرخ و سفید و تنو مندی شوند و موی هر میکون از اطراف
 سر و گردن فرو بسته دارند و لباس غیر از یک لنگ که ستر
 عورت توان سازد بکار ندارند اماث و ذکر این ملک همین
 هیأت و وضع میباشد و لهجه زبان شان بازبان مردم
 کوچ بکار موانعتی دارد و گویند کان خیز زه هم دران کوhestan
 و باین شمال و مشرق ممالک بنگاله پیوسته بملک کامر و پ
 ولایت اشام واقعست نهر برهما بتدر و در وسط ان از مشرق
 جانب مغرب جربان نموده طوالتش شرقاً و غرباً از کواهنی تا سیه
 تخمیناً دو صد کرده جیربی و عرضش شمالاً از کوhestan قوم بری
 و بمحی و دقله و الانده با جبل قوم مانگه قبا ساهفت و هشت روزه
 راه جبال خویش تا کوhestan خصیه و کچهار و کشمیر در طول لاق
 و در عرض باطوان مسکونه قوم مانگه لاق و کوhestan ننمیش
 در طول بارو انشی شامخ کامر و پ پیوسته در عرض بیش رود
 کوه های سابق قوم دلانده کشیده سبزین ساحل شمال بحر بره
 مها تیر را و ترا کول از کواهنی تا مسکن یری و بمحی و امتداد

و کهن کول از ملک نکستی رانی تا موضع سدیه آب و هوا سواحل بحر
 مها بتر فی الجماله بر غیر بومی سمست هشت ماه بارش بباران می شود
 و چهار ماه زمستان هم خالی از بارش نیست و ریاحین و فواکه ^{بکاله} می شود
 و در آن ملک بهر سدیو آن نیز می شود که در سائر ممالک نیست
 محصول عن آن ملک شنای است کندی و جو و عدس کارند اما
 زمینش قابل است هر چه بکارند نکاح کیاب و عمر به و آنچه در دامن
 بعضی از کوه با بهر سدیو و کهنه خردس خنکی آن ملک رواج در
 نیست اما اگر چه طرف نانی قوی و کلان باشد انقدر جنگل که مغر ^{نشان} می شود
 شود و بهر دو قیل کلان مناسب الاعضا و صحرا و جبال و افرات
 و گوشت و نیله و فوج نیز بسیار می شود از ریگ دریا بر مها بتر
 حاصل می شود و دوازده هزار اسب برین کار مقرر اند هر سال بحساب
 فی نفر یکتوله طلا به کار راجه داخل می سازند اما طلا کم عیار که یک توله
 بهشت و نه روپیة فروخت می گردد و روپیة و اشتر فی بنام راجه
 مسکوک و خرمره رائج دارد و فلوس مس مایع ندارد و اهلیت
 در کوستان اشنام است نافه اش بزرگ بر ازدانه ^{بکاله}

و خوشترنگ و از فرو چوب عود که منبت کوهستان نام و ب
 و سدریه و لکله و گره است سنگین معطر میشود و خراج از رعیت میگیرند
 از هر خانه در سه نفر یک نفر خجست راجه قیام می نمایند و در اطاعت
 حکم راجه تنها و نهموززند و اگر تنها دنی واقع شود بقتل رسند
 راجه انجا بزرگمان بالای باب و با بزرگمین نمی کنند و اگر با بزرگمین
 از راجگی عزل شود و اعتقاد باطل آنها بر آنست که آبا و اجداد
 شان بر آسمان بوده اند و قتی نردمان طلائع داده بزرگمین
 آمده بود از آن زمان بزرگمین بماندند و او را راجه سرگی گویند
 و سرگ بزرگمان است و آسمان است و راجه ها انجا بزرگ دست و عظیم
 بوده اند و گویند چون را انجا فوت می شود ذکوره نامت و خواص
 و خدمه متوفی را با برنجی از اسباب تحمل و حوائج و فروشنده لباس
 و ماکولات با جراحی پروغن با او در دخمه با استحکام تمام
 بچوبها قوی پیوستند متصل ملک اشام تبت است و متصل
 خطا و ماچین است و در آن ملک خطا خان بالغ است که از دریا
 شور چهار روزه را فاصله دارد و گویند از خان بالغ تا کن دریا

شور نه آب کا ویده و هر دو کناره ان سیکین ساخته اند و در کوه
 ها چو جنب شرقی انام طرف او ترا کول بمسافت بازده روز قریب
 بری و محلی سکونت دارند در ان کوستان اهو شکیمن و فیل بسیار
 نقره و مس در زیر ازان حیال هم رسد طرز و وضع آن قوم از انشا
 موافقتی دارد و در حسن و ملاحت از سنوان انام پیشتر اند و از
 تفنک بسیار میترسند و کونین به خبر میت نقره میزنند و از جاکت
 نمیکند و بچه از شکمش بر آید آدم را میکشد و باین جنوب منورق
 بنکاله ولایتی وسیع که آنرا از خاک کونین واقع شدن و جاکت کام
 بان متصل است نزدیک در انجا بسیار می شود و اسب نایاب است
 و شتر و خر بقیمت علی میسر تواند شد و کاه و کاه و میش معدوم
 مطلق اما جانوری شباهه کاه و کاه و میش و زک ابلق و منکر است
 که شیر میبرد و کیش ملت انها خارج از اسلام و هند و ان
 سیوا مادر هر زن را بز و میت تواند گرفت چنانچه برادر خوا
 زوجه میتواند کرد و انهم سردار و پیشوای خود که آن ملایم کونین
 قاصر نشده همگی در اطاعت او رانج اند و زنان نوکران پناه

بر بار حاضر میباشند و شوهران شان بخانه خود میمانند و سکنه
 انجا کلهم اسود اللون اند و مردان ریش ندارند و متصل ملک خنک
 ملک بگیو باین جنوب و مشرق بنگاله است و اقوام ان ملک از
 فیل و پیاده است و فیل سفید و جنگل انجا و در حدود ان ملک کان
 غلات و جو هرست لهذا در میان بگیو ان مردم رخنگان ^{نصبت}
 میباشند و متصل این ملک ملک مگ است حیوانی چند لباس
 ملبس اند از جانوران خشکی و تری هر چه هست آید نخورند هیچ جانور
 نمیکارند و درین آئین و مذاهب درست ندارند و خواهر خود را که از
 مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و لجه زبان آنها با زبان مردم نیست +
 نزدیک است و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت اودیه واقع است
 از لاند و لول تا مالوه و عبور رودخانه چکله حدود ان ملک است
 و عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی آن ملک
 بردست کالاهیا فتح مفتوح شد داخل دیوان اکبری گردیده
 در بنگاله منظم گشت و کیفیت ان مجلاً این است که کالاهیا باز
 امرای بابری شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود حسب الامر

محمد اکبر بادشاه دوازده هزار جز را انتخابی به تسخیر آن ملک برداشت
 راجه کندوبه مرزبان انملک از بس عیاشی و آرام طلب بود شنید
 با عمام داده بضبط و ربط و تنظیم و تسبیح امورات ملکی بر دست
 تن با آرام داده بخواب غفلت میکند و ناشنیده ایام است
 و آرام او متلاطم میکند و احیاناً کسی او را درین صدد بیدار میکند
 بقتلش اقدام نموده چون خبر درآمدن کالاهار با فوج بادشاه در آن ملک
 سامعه اشوب راجه نشسته بکفایت وجود دار قلعه باره باقی
 که جای استحکم بود تعمیر نموده متحصن گشت و افواج شایسته بمقابله
 تعین نموده خود بدست خود بمیان بر بستر استراحت مشغول خواب غفلت
 کردید کالاهار افواج او را بچنگ و جل بسیار انهرام داده
 تمامی قلعه و اویس را بحیطة تصرف و ضبط خود در آورد چنانکه را
 معه اموال اسباب و خانه اش بغنیمت برد باز اینهمه از خوف
 قتل کسی را بآرامیدار ساختن آن سرست خواب غفلت نشد تا
 آنکه کالاهار از تسخیر تمامی ولایت او بیفروغ شد قلعه باره با
 را که محل خواب او بود محاصره نموده بچنگ پرداخت اهلکاران

و متصدیان راجه سرناجان را طلبید تمامی ماجرک این حال کردند
 سرناجی میدید چون خبر کالاهار کوشش آن خفته بخت بستر انوم
 اخ الموت خوردان واقعه را نمودار واقعه قیامت تصور نموده⁺
 بسان خنکان قبور از نفع صور سر اسیمه از خواب غفلت بخت و
 حرکت اندام بدی نموده سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نموده
 ولایت او دیسه و قلعه باره باقی مفتوح شدن داخل ممالک محروسه⁺
 بادشاه اسلام کردید دین متین مسجد و منبر مبین احمد دران⁺ بیت
 رواج یافت پیش ازین عمل و فعل سلاطین اسلام دران مرز بوم نبوده
 از کرامات کالاهار یکی این است که هر جا که دران ملک آواز نفا و
 او میرفت دست و پا و کوشش یعنی اصنام معبود هندوان ازین
 شکنین شان از هم میپاشید خواجه الان تبارن شکنین دست و پا کنه
 و بنی کوش بریده دران سرناسین جایا افتاده است و هندو بان⁺
 از کوردلی خود دیده و دانسته به پستش آن شغال دارند⁺
 بود معلوم که سنگی چه خیزد و زبعودش خبر تنکی چه خیزد و گویند
 کالاهار در زمان مراجعت در زمین کون چه در جیکه نفا ره گشته⁺

رفته معکوس افتاده است مردم آن ملک احد از بیم جان برست
 کردن آن جرات نمیکند **ند العصبه** علی الراوی و جگرنا ته که بعد از
 بنود در آن صوبه است گویند چون مردم بنود برآز یارت جگرنا ته
 در موضع بر سوتم که جگرنا ته در اینجا است میسرند اول بدست مسلمانان
 موسی سر تیر شدند و بدروازه اول مکان پنج کبر که مرد درویش کامل
 وقت بود و بدروما درشن نایب یعنی جولاه بوده اند آب و طعام
 که نربان انملک ترانی مانند میخورند بعد از آن در بعد جگرنا ته بر
 میروند و در بر سوتم هندوان با مسلمانان بلکه با هر قوم خلاف عادت
 طعام میخورند و اقسام طعام مطبوع در بازار میسر میشود و هندو و مسلمان
 میخورند و یکی میخورند و میخورند **بیان این خصوصیات**
 معلوم جوهر شناسان در انارستان با اکثری از اصحاب فن قولیخ
 رقم زده خامه تحقیق کرد اینند اند که چون حضرت حام بن نوح علی
 حسب الاجازت بدر فرجام خود متوجه بوست آباد جنوب نشین
 در تعمیر آن کمر اهتمام برست بمران خود را که یکی هندو دومی
 و سیومی جنس و چهارمی نرج و پنجمی برنوشتنی نوبه نام داشت

بهر طرفیکه جهت آبادی رخصت فرمود آن سرزمین نباشد موسوم گردید
 پسر کلان که بنده باشد چون در سرزمین فروکش کرد آن ملک بنامش
 موسوم گشت و سندی نیز بر یافت برادر کلان سمیت سند توجه بر آباد
 گذاشته همانجا رخت اقامت افکند آن ملک بنام او مشهور شد
 اما بنده را چهار پسر بود یکی پورب دوم بنک سیوم دکن چهارم
 نهر دال و هر دایر که از ایشان آباد شد بالفعل آن ملک بنام آنها
 است بهار دارد و دکن بنده را سه پسر بود آمد ملک دکن بنده را
 تقسیم با نام ایشان مرهت و کرومناگ بود و دکنان هم از
 نسل او نیز و الیوم ابن هر سه فرقه در آن ملک ریاست دارند و
 نهر دال را سه پسر بیروج و کنج و مال را ح نام بودند بنام ایشان
 هم شهر آباد گردید و پورب بنده را که پسر کلان بود چهل و دو پسر
 بهم رسید و در اندک فرصتی اولاد ایشان بسیار شدند ملک آباد
 ساختند و چون بسیار شدند یکی را بسرو کرد و پسر او شده در نظام
 سعی نمودند و بنک بنده را فرزندان بود و آمده ملک بنک آباد
 گردید و نام بنک را در اصل بنک بود و لفظ ال که مرکب آن نشو

سبب آنست که از زبان بنگاله بمعنی بستانه کلانست که گرد باغ
 و زراعت و غیره مرتفع سازند تا آب داخل آن باغ و زراعت
 شود چون در زمان سلف ریان بنگاله در زمین نشیب که در ^{بعضی} آن
 و غیره هم بود بستانه کلان با ارتفاع ده ده دست که عرضش ^{بسیار} است
 باشد در حدود بنک میساختند و خانه و زراعت و عمارت
 درون آن میکردند این احوال انواع این ملک را بنگاله میگویند
 بنگاله با عدالت نزدیکست و بسبب قرب دریا شور و باریدگی
 بسیار طوبیت تمام دارد برشکال از ماه اردیبهشت که بهشتی
 ماه جیه خوانند شروع شود و تا ششماه بارش باران باشد بنگاله
 دیگر ممالک هندوستان که انجا برسات از نصف ماه خرداد
 که هندیان اساز کونیند آغاز باران و تا شهر بو که هندیان نامند
 چهار ماه بارش ماند و در موسم باران زمینها نشیب بنگاله هم عرق
 و بموسم برسات انجا هوا بد دارد خصوصا آخر برسات ادم و حیوانات
 اکثر بیمار و تلف می شوند زمینش طراوت بسیار دارد و چنانچه در ^{بعضی}
 از بلاد خانه ها کج و خشت و دمنزل سازند و با وجود که زمین را انکج

و خشت بنیدند تا بهم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد و اگر کسی کند
 زود بیا شود و مسیب نشاد ازین بجا که قوت ست بسیار دارد و چنانچه
 بعضی از قسم شالی انقدر که آب برسات بیا لارود و تا سرش غرق نشد
 در بالیدگی بر آب نشود و خوشه هر که غرق نمی شود و همچنین در بعضی از قسم شالی
 در یکدانه تخم او دوسه انار شالی حاصل میشود و اکثر زمین در تمام سال
 سه فصل زراعت میدهد و زراعت انملک با التمام شالی ست چه
 بار یک و چه گنگن ضرر و عات دیگر مثل کدوم وجود خود و غیره بعضی جا
 ساز و حال هم سطر نه آنکه انقدر را فراط شالی مافز میشود و احتیاج است
 باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند مگر آب باران برسات که اگر خدا نخواسته
 باران برسات نشود و نقصان تمام دارد و سکنه قریات مطیع و نقاد
 حکام میباشد و بطور زمینداران در عایا دیگر ممالک هندوستان
 با حاکم جناب نمیکند و مالکداری سال تمام با هشت قسمت کرده و هشت
 ادا کنند و زرخراج را رعایا خود بکچهری رسانند و مادریند و بست
 هر فصل بر تنق است و شش کافه سر رشته را گویند که پیش محروم و تنوای
 و کارکن مبر عامل میباشد مکر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت

و دیگر تضایک دینوی مقصد و دعا باز و حیلله ساز و متقن و شریر مثل +
 بنحالیان در تمامی پرع مسکون نبوده باشد قرض واجب این ^{منه} _{منه}
 و وعده یکره را بسکال هم وفا نکنند و خوراک سکنه انما کانه اعلی
 تا ادنی بای می برنج و روغن سرشرف و خجرات و نقلیات است ^{سرخ} _{سرخ} جمیع
 و نمک هم بیشتر خورند نمک در بعضی جاها اینها کمتر هر سه مرد ^{ملک} _{ملک}
 یک قلم کسیف الیه کسیف المزاج و کسیف الکسوت اندامان و گندم
 و جو مطلق نمخو رند و گوشت و گو سپند مرغ و روغن زرد و بزرگ ^{شان} _{شان}
 موافقت ندارد و اکثر چنان اندا که نمخو رند معن قبول نکنند و فی الفور
 به قی برآید و در پوشاک مذکور و اثاث همگی اعلی و ادنی بر یک بارچه
 سه عورت بدان توان کرد چه مردان یک بارچه سیف که عوالم
 دهنوی گویند از زیر ناف تا را نوینند و یک دستا رجه خورده
 بقیاس دو سه دست بر حاشیه سهوی که تمام کاسه سرو پرچم مو
 نمایان باشد و زنان یک بارچه که آن را ساطری گویند نیم از زیر ناف
 تا ساق بچیده و سرو دیگرش از طرفی کشیده بگردن اندازند و سه برهنه
 باشند و دیگر بارچه پوشند و زنان شان کفش نموزه در بکنند +

و مردان و زنان هر روز روغن بر شرف در بدن مالند و غسل بپوشانند
 و تالاب کنند و زنان بنگالی پرده ندارند و بر آج و امورات کج
 بیرون میدهند و ایرانی و آبا دی این ملک حکم مساوات دارد چه خانه
 علفی دارند که از باغش درگاه سازند و ظروف اکثر سفالین کمتر برنجی
 هرگاه از جای برخاسته جای دیگر فرستند فی الفور مثل اول خانه علفی تیار
 و ظروف کلی هم رسانیده و اکثر آباد آنها و در پیروخت زیارت
 که بر امن خانه درختان باشد و اگر خدا نخواسته در یک خانه انشای کرد
 تمام بسوزد و بعد از سوختن نشان خانه نیاید مگر از آثار درختان که در
 پیش خانه نشان بودند و سبزه اکثر برات میکنند خصوصاً در موسم برات
 که در آن موسم تیهام خورد و کلان بکس سفر و آیدت مهیا دارند و بر سفر
 خشکی سنگها سن و با کلی و حواله هم دارند و فیل در بعضی جای این ملک
 گرفته شود و اسب خوب بدست نیاید و اگر بهر سه بقیمت اعلی طرفه
 کشتی درین ملک بسیارند که با جی گیری بکار آید و اینچنان است
 که کشتی کلان بسیارند و کشتی که نه بان اینجا کلهی کونین بان طولین
 تیار کنند که هرگاه بدیوار قلعه رسانند مردم از کشتی بدیوار بکنند

و داخل قلعه شوند و قسمی از غایبچه از درخت بنسی سازند که بسیار بچشن
 قمارس و طبع بسند با دجوات و تیر و ابرید و بشم عقیق درین ملک است
 از دیگر ملک در بنا در این صوبه می آید و بهترین بین این ملک است
 که در بعضی انبه کلان و شیرین و بی ریشه و خوش طعم میشود و خسته
 بود که کجاک دارد و درخت سه ساله که بقا آدم رسیده باشد بار درخت
 و نارنج کلان که کونلا کونید و خورد که مارنجی خوانند درین ملک خوب می شود
 و تنج کلان اقسام و لیموی کاهج و اناسن و نایجل و فلفل و قمار و افراط
 خار پشت و مویز یعنی کیلا انهم اندارد و انگور و خربزه و غیره میوه اینجا
 نمی شود اگر چه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درین ملک کاشته شده اما خوب نش
 و نیشکر نفیس و نازک و شیرین سرخ و سفید سیاه و فود دارد
 و زنجبیل و فلفل و بعضی جابا بسیار می شود و برک تنبول با فراط است
 و ابریشم خوب و دافریه می شود و پارچه ابریشم درین ملک
 خوب می شود و پارچه ریمانی بهتری با فند و انهار خورد کلان
 درین ملک بسیار است و رسم تالاب ساختن خارج از حساب و
 آب چاه درین ملک کمتر خورند چه هر جا آب نهاده تالاب افراط

دارد و اکثر آب چاه شورست مگر در اندک حفر آب برآید و بهترینها
 کنگک است که از کوهستان شمالی هندوستان از جائیکه کوهکبه
 گویند برآید در صوبه هندوستان فرخ آباد و الہ آباد و بہار شدہ
 بنگالہ رسیدن و در بنگالہ متصل قاضی پٹہ متعلقہ سرکار بارک آباد می
 بہ پڑاشہ از انجا شعبہ از کنگک جدا شد و بہرشد آباد رفتہ و در نزد
 تا نھر جلنگی ملحق شدن بدریا شور رفتہ و نام آن بہاگرنی گویند و بد
 جائگام رفتہ بدریا شور ملحق گشت و این کنگک در الہ آباد و بانھر چون
 و سورستی ملحق شدن و نزدیک حاجی پور باکنک و سہر و سونیم
 ملحق شدن بہنائی عظیم دارد و جائیکہ ہرستہ نھر ملحق شدہ ہندوان آنرا
 تہ پنی گویند و احترام ان در مذہب ہندو زیادہ انحصارست و این
 کنگک سورستی چون مار سیدن بدریا شور و جائگام ہر شعبہ شدہ
 رفتہ است و ہندوان در باب برکت این آب کتابہا نوشتہ
 و این آب ہلا متبرک دانستہ غسل در ان موضع رفع کنائے تمام
 دانند خصوصاً غسل بعضی کپاٹ ہا کنگک مثل نیارس و الہ آباد و ہمدو
 از متبرک بشمارند و اعینای شان آب کنگک را از راہ مادوہ

دراز طلبد آشته نگاه دارند و در بعضی روزها تبرک پرستشهای آنها
 بکار آید و حق است که آب کنک در شیرینی و سبکی و خوشکاری
 نظیر ندارد و آب اینج سرها هر جائیکه نگاه دارند هر قدر بر ما نکت
 نمیشود هیچ دریا کلان تر از او در ممالک بنگاله نیست و دیگر از آنها
 این ملک بر ما تبرست که از اقصا کج و کج و از انجا براه بازو
 بدریا شور ملحق گردید و در فواح جا تنگام نام او میگنای شهرت دارد
 دیگر نه که خورد و حسابی نیست و بر هر دو کنار اکثر آنها زراعت
 شالی میکنند و دیگر از خصوصیات این ملک برخلاف دیگر ممالک
 هندوستان آنست که شاخ وخت ایندو لیمون قلم کرده در زمین
 می نشاندند و در سال اول بار در می شود و هر چه بسیم و در ذکر بعضی شده
 و آب دی یعنی ملاک بنگاله شبهه لکهنوتی که در از منته سابقه
 دار السلطنت بنگاله بود از تعمیرات سنگل دیب ست کون و تنک
 فیروز رای راجه هند از رسم دستان شکست خورده به نزهت گذشت
 و از انجا هم کج و دستان چهار کهنه و کوند واره که نخیه فوت نشد
 دستان که از بی اندامی او کوفته خاطر بود سلطنت هندی فرزندانش

مسلم نداشته هندوی سوچ نام را مملکت هیند از زانی داشته و اولی
 عظیم الشان شده تمامی قلمرو دکن را عمل نموده تا بنگاله بقبضه افتاد و خود
 آورد چون فوت شد و نویت سلطنت به پسرش سراج رسید
 و در آنوقت تحلل در ممالک او افتاده در هر سر سودا پدید آمد و آخر
 کید از نام برهمنی از کوهستان سواکاک خروج کرده و بغلیه بنک
 غالب شده زمام مملکت هند را بکف آورد و در آخر عهد او سنگدل
 نام شخصی از نواحی کوچ که در حدود ملک بنگاله است برید و خروج کرده
 اول تمامی ملک بنک و بهار را بتصرف در آورد و بعد از آن با
 کید از بنگاله نموده غالب شد و شهر لکنهوی را احداث نموده پانخت
 خویش ساخت و در هر سال آن شهر را اسکاک بنک بوده و عهد
 سلاطین غزنائی ویران شده عوض آن بلده ثمانن نشین حکام کردید
 و بعد از آن ثمانن هم ویران شده جهانگیر نکرد بعد از آن مرشد آباد
 صوبه نشین شد و وجه تسمیه کوثر معلوم نشد اما بخاطر میرسد که در زمان
 حکومت فرزندان فتح کوریه شاید این نام مایه باشد و همایون
 بادشاه کور را تجنیس ناخوش دیده جنت آباد نام ساخت این شهر

الحال خراب و در بران مطلق شدن مسکن شیر و بنک است جز آنرا
 و در وانه قلعه و عمارات شکسته و ریخته و مسجد و بنا آنرا قدم رسول ^{صلی الله علیه و آله}
 دیگر نمانده است سه جائیکه بود خسردان باد و استمان در بوستان
 پهنه زراعت و کرس را وطن شیر روبرو را مکان بد قلعه کلان داشت که
 آثار آن الیوم نمودست و سمت مشرق آن شهر چهل جنبه و بهینه
 و دیگر آب شارب است و بنیاد آنرا نوقت تا حال موجود است
 اما در آنوقت که آباد شهر بود استحکام تمام داشت و مدخل آب
 در موسم برسات نبوده و در آنوقت در موسم برسات کشتی در آن
 میکرد و هر آب می شود شمالی آن یک قطعه بفاصله یک کرده یک
 عمارتی کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض ابی سمی به پایز با آبی که آب
 آن حوض متغض بود که منجر در بامراض متضاده مبتلا شده هلاک
 میشد گویند در زمان سابقه کنا همکاران را در آن عمارت محبوس
 میکردند و از خوردن آب آن حوض منبذوی تمام هلاک می شد و محمد
 الکبریا و شاه انرا مروت کرده کنا همکاران را از آن عقوبت و صحت
 منع فرمود شه مرشد آباد شهر کلان بر آب نهر بها کبرتی واقع شد

به هر دوکن ره نهر اکادی دارد در ابتدا شخصی سوداگری بحضرت خان نام
 سرکار در انجا ساخته مخصوص آباد نام گذاشته بود خانه چند دوکان در
 سکونت داشتند چون در عهد پادشاه اوزناک زریب عالمگیر
 جعفر خان نصیری که خدمت دیوانه اودیه داشت کار طلبخان خطا
 یافت و دیوانی ممالک بنکاله سرفرازی پست بعد رسیدن درجه انگر
 عرف دنا که که در آنوقت جا حاکم نشین بود و شاه زاده غلام شاه
 از حضور پادشاه اوزناک زریب بحکومت بنکاله اختصاص یافته
 از پیشتر در انجا بود چنانکه بعد ازین نامه که خواهد شد صحبت خود
 با شانهرا ده برار ندیده بهبهانه آنکه محالات بنکاله از انجا بیعت
 دارد از ملازمت شانهرا ده جدا شده در مخصوص آباد طرح افتاد
 انکند و عماله رسیداران و قانون کو بیان و ارباب دفاتر دیوانه
 خالصه شریفه را در انجا ساکن خست و دو کهریه که ویرانه محض بود محل
 سراد و دیوان خانه و کچهری پادشاه آراسته تحصیل مال واجب
 مقرر کرد و چون اصالت بصورت دار بنکاله و اودیه بانضمام دیوانه
 و خطاب مرشد قلیخان و عطا خلعت فاخره و علم و تقاره واضافه

منصب مبایات اندوخت بعد رسیدن مخصوص آباد آباد گشته
 بنام خود حکم کرده موسوم مرشد آباد گشت و دار الضرب مقرر کرده
 در آنکه ضرب مرشد آباد مسکوک نموده از آنوقت این شهر صوته
 نشین گردید شهر خوب است سکنه انجا در مصاحبت صوبه دار
 با مردم شاهجهان آباد هم صحبت بوده شعار و گفتار شایسته و
 درست برخلاف دیگر ممالک بنحاله با مردم هندوستان ^{بجای} نیست
 مشابه دارند از تعمیرات انجا آنچه لیاقت خرید داشته باشند نظیر
 نیامده مگر یک مکان امام باڑه از تعمیرات نواب سراج الدوله
 و جفتش مستغنی البیان است مثل تمام ممالک هندوستان نیست
 اگر چه الان از عیش و شری نیست اما خبری نمونده آن یادگار کلی است
 این دو بیت مولانا عرفی شیرازی رحمه الله علیه مناسب محل ^{ثبت شده} دیده
 سه چه قدر صبح شناسان ساکنان درش + که در حوالی آن
 را نبوده گذار + نهی صفای عمارت که در تماشایش + بدیده باز
 نکرد و نگاه از دیوار + و مکانات موتی جیل و هرا جیل که خوبتر
 جای بود حالا از بن کشیده شده و خراب مطلق گردیده بنا بر ^{موتی}

و سالتحاکم بفاصله نیم کرده از یکدیگر واقع شدن پیش ازین سالتحاکم
 شهری کلان و آباد بسیار داشت و جا حاکم نشین بود و کوتهی نصا
 بتهکین و دیگر تجاران هم بود چون سالتحاکم نسبت دریا گذاشت
 شد بندر هوکلی آباد و کمال پذیرفت فوجدار این بندر همیشه از حضور
 سلاطین و اهل مقرر شدن می آمد و باناطان بنکاله چندان تعلق داشت
 نواب جعفر خان خیمت فوجدار ای انجاصیمیه خدمت نظامت و دیوان
 در علاقه خود نموده چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بسبب
 آنکه نواب موصوف الیه مادر زحری ملک بنکاله بر محصل سودا
 نهاده با تجارت پیشکار فنک و چین و تجاران ایران و توران
 زمین سلوک و مراعات بسیاری نمود و سیوا محصول انجور
 اخذ یکدام بیجا و غیر معمول نمیشد و این را در عهد او بندر هوکلی زیاده
 از سابق معمول و آبادان شد و تجار سائر در عرب و عجم و نصا
 و فنک مالک چهارات و اغنیا مغلیه مسکن گیدند اما اعتبار
 مغلیه به نسبت تجارت دیگر فرقه زیاده تر بود اهل فنک را از احداث
 برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مراحمیت تمام بود بعد از این

چون ظلم و سخت گیری در زیاده طلبی قهر جداران از دیار و گردیدند
 هوکلی در بونیه نهاده و کلکته سبب رعایت و صیانت فرقه انگلیز
 و اسان به حصول آباد گشت شهر کلکته در سنین ماضیه می بود و تعلقه
 مصارف کالی نام تپی که در انجا است چون در زمان بنجاله کرتا کوتا
 بمعنی مالک و خاوند است لهذا آن دیه بکالی کتا موسوم شد یعنی
 مالک آن کالی است رفته رفته بتغیر السنه الف و با و تحانیه
 حذف نموده کلکتا گفت شرح آباد این شهر و موجب قایم شدن
 کوتهی کمپنی انگریزین است که در زمان نظامت نواب جعفر خان کوتهی
 کمپنی انگریز که در بندر هوکلی متصل لکھو کھات و مغلیوره بود ناگاه
 بعد زوال افتاد که سرداران انگریز به تناول طعام مشغول بودند
 بزین فروشان گرفت سرداران انگریز افسان و خیران بدر فرسته
 ازان در طه هلاک مناصف پانده و کلکته الی اسباب و وقف قهراب
 که دید اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف شدند و تر جاکان هزار
 همه آنها باغ بنارس کاشتند کمپنی را که لکھو کھات متصل شهر بود
 بقیمت گرفته اشجار را نابریده احداث کوتهی نموده طرح عمارت

دو منزله و سه منزله نمود چون احاطه دیوار تیار شد و کار بان رسید
 که مسقف بشاه تبره سازند شرفا و نجبا مردم سادات و مغلیه
 که عمده تجار بودند پیش میرزا صوفیاء و کمالی ظاهر ساختند که هرگاه ما
 بر بالای بام و بالاخانه ما مرتفع برآیند موجب هتک حرمت و
 بی شرمی ننک و ناموس ما خواهد شد فوجا و حقیقت اینحال را بحضور
 نواب جعفر خان عرض داشت نمود و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و
 نجبا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده نظم و استغاثه نمودند
 نواب جعفر خان بر دانه با نیمه مضمون که زمینها خشتی نه هنت و چوبی
 بالای چه بکند از نایب فوجا را مرقوم قلمی نمود فوجا را بجز و در و در
 مانع شده معماران و تجاران را حکم نمود که احادی بر کار عمارات
 نرود و آن عمارات همچنان ناتمام ماند بیشتر چنانک آزرده نشد
 مستعد بچکان کشته اما چون جمعیت قلیل داشت و سیو که کمتر
 چهار دیکر نفع در آنوقت موجود نبود و علاوه آن حکم نواب جعفر خان
 غالب و از و حام مغلیه بسیار و فوجا را بالادست با آنها متفق
 از دست و باز کردن هیچ فایده متصور نکرد و ناگزیر لنگر چهار بست

وائینه اقبالی از بالای جهان محاذی آباد که شهر مقابل نموده آبادانی
 شهر کنار دریا را با چیدن نکر اقلش زده روان شد و جدا بجهت
 تدارک این معنی به تها نه دار مکهوه نوشت که جهان رفتن نیاید به تها نه
 زنجیر آهنی که هر حلقه آن مقدار را بسط بود جهت اسناد و راه
 کشتی غنیمت جنگ و قوم پاک این رود ریایا تا انروی ساخته
 بدو اقلعه تعبیه کرده همی داشت بر سر آب کشید جهان زنجیر رسید
 نبرد و از رفتارماندسته چنانک زنجیر را بشمشیر بریده راه
 شد و جهان زبیر یا شورساییده عازم ولایت دکن گردید و چون
 بادشاه اوزناک زیب دران ایام در دکن غنیمت زهر چهار طر
 رسد بن کرده قحط غلیم در لشکر بادشاه رویداده بود و سردار کو
 که تا ناگ رسد غلامی محمل جارات با لشکر رساییده بحر
 دو تنخواهی و نیکو خدمتی خود بنظم رسایید و بادشاه عالمگیر از
 فرقه انگریز بسیار راضی شده استفسار مطلب کمپنی انگریز نموده
 انگریز درخواست سند فرایمن احداث کوتهی در ممالک محروسه
 علی الخصوص احداث کوتهی بنجا که کرد و درجه پذیر یافت و فرمان

بمعانی محصول جبارت کبکسی انگریز و کرفتن سته هزار روپہ در وجه +
 پیشکش خب بند رو احداث کوٹھی صادر شدہ جاکا
 با احکام فرامین بادشاہ از دکن راجت کردہ باز بہ بنکالہ آمدہ
 و در مکانیکہ بجاکا مشہورست لکن اقامت انداخت و دکلا
 بانہ در دو پیشکش و تحفہ در ہایا نزد نو اب جعفر خان فرستاد
 و سند مطابق اجازت کوٹھی کلکتہ حاصل کردہ احداث کوٹھی نو
 کردہ بابا و شہی سر برداشت و کاروبار تجارت بنکالہ جاری ساخت
 الان ان کوٹھی شہتہ دار کلکتہ شہری کلان بربل شہر ہاگرنی
 واقع ست بندر کلان تجارتگاہ کبکسی انگریز و تبعہا ہست جہا
 خورد کہ سلب کوٹنہ از ولایت چین و فرنگ و دیگر ممالک ہمیشہ و
 ہر سال در ان بندر آمد و رفت دارد اکثر موجود و مہیا شد
 درینوقت ان شہر مسکن ہر داران انگریز و توابع و لواحق
 ایشان ست یکظلم عمارات پنجنہ از چوند گچ ست چون زمینش
 بسبب قرب دریا شود ہمہ مطوب و شور ست لہذا عمارات +
 ان شہر و منزلہ و سہ منزلہ ست مکان زیرین لیاقت بود و با ش

ندارد عماراتش بطور لایات فرناستان است و هوادار وسیع
 در قیاس ساخته می شود و سرک تا این شهر وسیع و همه بنجه خشت کوه
 و هوادار و وسیع در قیاس ساخته می شود و سرک آن شهر وسیع و بنجه
 خشت کوه است و سیوا سر در آن انگیزه بنجالیان و ارامنه و غره
 سکنه آن شهر هم عمارت را ندانند و آب چاه درین شهر مسبب شود
 لیاقت خوردن ندارد و اگر کسی بخورد مضرت تمام مینماید و در موسم
 و برسات آب نهر هم تلخ و شور شود و اگر آب تالاب ها که کثرت دارد
 بخوردن می آید و دریا شور را انجا چهل کرده فاصله دارد و هر روز
 و هر شب یکبار در جراب دریا می شود و در وقت ایام نمض
 و دیگر سه روز در کلان نیز در شور تمام هر روز و شب یکبار
 می آید و عجیب حالتی و طرزه شورشی و میسر و اکثر کشتی ها از دریا شکلی
 می اندازد و اکثر می شکنند و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصانی نمیرسد
 لهذا آن روز در انجا کشتی خورد و کلان بلبلانکه ندارند آن را برینا
 بنجانه هوامان کوبند و آنچه بر روز و شب می شود آنرا جوار میگویند
 قلعه کلین بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگیزه آن عجیب است

و صنعت بنوشتن قاصرت تعلق بمعاینه دارد حصار چار دیواری
 آن از هر چهار طرف از بیرون همچو بته تالاب است می نماید
 و از درون آن بلند میاید عمارات کلان و مرتفع در و نش ساخته
 طرفه صنعت و درین قلعه بکارفته است و دیگر ضایع عجائب و غرائب
 درین شهر است مثل این شهر و درجه عمارات و اختراع مصنوعات
 در تمامی بلاد هندوستان ببارشها بجهان آباد که آن عظیم المناسبت
 دیگر نیست اما عجبی که دارد این است که هوایش متعفن و آبش شور
 زمینش مرطوب بجای که در زمینیکه زیر سقف است با وجودیکه همه
 از خشت و چونه گچ کاسی کرده اند تا هم از کثرت رطوبت لایق است
 و دارد دیوار هم تا ارتفاع دوسه دست نردخم میباشد چنان
 زیستان فی الحکله آب و هوایش چنان مضرت ندارد که گشت تا
 و بارش بسیار مضرت درین وقت که از چارسال قلم و بنگاله و بهار
 و او و بیشه در تحت تصرف سرداران کمپنی انگریز در آمده و ^{منبت} و ^{الکلو}
 این ممالک نهمین شهر است عمدتین ایشان که خطاب گورنر
 جنرال دارد درین شهر میباشد و انبیا در هر ضلع جدا گانه مقرر

شده میروند و تحصیل زر مال واجب از هر ضلع بکلیت ارسال نمایند
 عمده دفتر و کجیر خالصه در مملکت است نه در نهی شهر مملکت و در مملکت
 که هست آن نمودار چین و غزنای عمارت آن و لکش و جان

که میسر شده با وجع هوا و صنایع در آن کرد استوار و کار
 همه زناک و زنک و هم خوش نگار و زین صنعت کامل و نیک
 خرد و در تاشان گشته زنک و کله پوشانگر نیر ساکن در ده
 همه راست کوی و همه نیک خو ، مکان این چنین و یکین انجمن
 کنم تا کجا شرح اوصاف آن مصفا سر کهای آن خشت کو
 صبا بر صبا حش کن رفت و روبر ، بهر کوچ اشش مه زخان
 در طواف بر کرده پوشاک ز یکین و صاف و رخ شان
 چو ماه منور تباب ، تو کوئی زمین سیر شد ما تباب ، یکی
 چون مه و آن دگر مشتری ، یکی همچو زهره بجلوه کری بر
 شد چو سیاره هر سو جهان ، شده کوچ ، تفتش که نشان
 به بینی کنی کریم بازار رو ، متاع نفیسی جهانی درو بود هر
 در برع بسکون قماش ، کرا ز اهل صنعت نمایم رقم ، جهان

چنان نقش صورت نه بند قلم + ملی هست مشهور در خاص عام +
 که صنعت بچین فرناک است تمام + سوادش سطح چ سطح سما +
 سرک + در دست چون استوا + به کلاشت مردم چ در نشوید
 چو سیار در سیر ما هم نشوند + چنین شهر در ملک بنکایان +
 ندرست کس فی شینه چنان + بندن کار عرف فرشته
 از ملکته بقا صاده وازده کرده کرده واقع است کو طمی بضاری
 در انجا است شهر خور و بر لب نهر با گری آبا دخی در سردار
 از طرف فرانسیس در انجا است ضابطه نظم و نسق ان شهر و امور
 تجارت میباشد در ان انگر نیز در انجا عمل و دخل دارند همچنین
 در جو جره عمل و دخل فرقه اولن نیز است چو متصل ندر سوکلی
 جانب جنوب بندر مذکور و از فراشت انگله بقا صاده یک کرده جاب
 شمال واقع است همچنین پرام پور بر لب نهر مذکور از وجی جانب
 کو طمی فرقه دنیا مارست و انرا دنا ما زنگر نیز کونین درین مکان +
 سیوا مالک کو طمی انجا عمل و دخل دیگر نیست شهر پور نیه
 در زمان سابق پرکنه حویلی میگفتن سی و دو هزار رو بیج جمع تخیلی

چون راجه بزرگ که جمعیت با نژده هزار سوار و پیاده ست و دیگر
 سکنه آن نواح قوم چکوار و غیره تمر در پیشه دغا نکر بودند و
 را ایداکمال میسایند لهذا بسیر حدود ناک قلعه جلال کده بقا
 دو کرده از پورنیه احداث شده قلعه دارد و انجامی بود نواح
 جعفر خان موجب درخواست نواب سیف خان بنیره
 امیر خان کلانرا که بنام ولقب پدر ملقب از نسل سادات
 و امر اعظم و بادشاه نسبت بود از حضور بادشاه اورنگ
 و درخواست تغیانی خود نمود و تقریب تنبیه و تا دیب راجه
 بزرگ و غیره مفاسد آن نواح متعیه شد نواب جعفر خان
 چنین کس را غنیمت شمرده فوجدار ضعیف پورنیه و قلعه اری
 جلال کده بخان ناکو تفویض نمود و برگشته بزرگ عرف دهرم بود
 و کوندو واره متعلقه صوبه بهار ضمیمه پورنیه و محال سرحد جاگیر نادر
 قلعه اری قلعه مزبور نیز باد مسلمان داشت خان مسطور حاکم مستفید
 انضلع شد و در جن سنگه بسر بر شاه راجه بزرگ را که با غم
 و سرکش بود بجناک و جدال بیا را خراج نموده برگشته ناکو

مضبوط خود آورده و تنبیه مفاسد دیگر هم کما یبغی نموده سه راه
 را با قلم متصل ساخت و احوال آنجیمه بادشاه عرض شد
 التماس کرد که محال اندک است بودن غلام درین محل محض حاصل اند
 حکم از ناک زیب بنام جعفر خان اصدافیت که من شایسته
 در مختص کرده نزد شما مرستاده ام اگر علوفه خود نخواهد یافت
 البته شما را تصدیق خواهد داد و نواب موصوف که بودن چنین کس را
 از مقتضای میده نیست زرقه فیر را مرفوع القلم ساخت و مد نظر
 غور برداشت احوال او اقمی نموده لوازم مراعات بجای آورد
 و خان موصوف تمامی رسیدار آن ضلع را بطور جعفر خان بخشید و
 دقیقه از دقایق زرگشتی فرو نگذاشت چنانچه هر ده ملک روپیه
 محالات تحصیل نموده تبصرت خود می آورد و روزی بر روز قوت
 ملک گیری و خزانة دفعی افزون می شد و باز میرزا موزناک
 طرح اشتنی انداخته شروع جنگل بری آبادان کار نموده قریب
 نصف جنگل تا دامن کوهستان موزناک آباد کرده بقابوی
 خود در آورده ملک و مال را افزایش یافت و جعفر خان نیز

و دانسته مراعات میکرد اکنون بوزنیه شهری کلان شده و در
 خانه کوسی و سونرا در میان بوزنیه جاییست زمینش نشیب
 و ملک بالی است در موسم بهسات سیل از کوستان موزناک
 فرو میریزد و درشت و صحرا به آب می شود اکثر آبادی هم وقف
 سیل میگردد و شالی نمیکنند و معاش و خردل و غیره غلات
 و حیوانات وافر می شود و دروغن و زرد چوب و شوره بالی و
 اتشی و خاغل و فافله کنار و تیر بات و درختان ساج بسیار
 خوب می شود و کل یا سیمین و سبانه و کل سرخ و غیره کلهها خوب
 افراط دارد کوستان موزناک از بوزنیه شش منزل
 طرف شمال واقع است چوب موزنگلی که بهادر می گویند از همان
 کوستان می آید از بالا کوه راه بطرف نیبال کشمیر بسیار
 قریب است اما نشیب و فراز بسیار دارد و محالات پوریه
 نصف از مضافات صوبه بهار و بوزنیه تعلق به بیگانه دارد
 ملک سرد و آب و هوا آن سبزین ناکوار و ناموافق است
 او را م بکلوی خاص و عام تا و خوش و طیور و سرشت ذاتی

انکسار است و عمارات پخته کمتر دارد و مکر قلعه و نعلبانغ و بعض
 جای دیگر سابق این آبادی سرزمین بهتر از پورنیه بوده است و کنین^{کوله}
 برکنار کنک مکان تجاران و مهاجران از جاهای دیگر بسبب
 غله و اسایش و خوش باشان و مسافران اهل روضه از هر دیار
 مقیم می شوند و اکثر برای سرحار با راجه موزناک خصوصیت و خجاک
 واقع می شد سیف خان هر سال بر ملاقات نواب جعفر خان در
 مرشد آباد می آمد نواب موصوف با دسلوک برادرانه میکرد
 هرگاه خرخرش در الفضل رو می داد نواب معزالیه فوج برای
 میفرستاد از کنده کوله و لب کنک تا موزناک مقدارده
 روز راه ملک وسیع پورنیه است و از کنده موزناک بکنج بها
 و اشام راه میرود و پیشکش راجه موزناک بطور شکاری است
 و آنکه جهانگیرنگر این شهر برب خضر بود همی کنک واقع است و کنک
 موصوف به بجا از انجا بقاصله سه کرده جاری است در زمان
 سابق بهین نام مشهور است در عهد نورالدین محمد جهانگیر پادشاه
 به جهانگیرنگر موسوم شد از آنوقت تا آخر سلطنت او زنات^{سب}

همین شهر صوبه نشین بوده چون در عهد نظامت خود نواب حیدر
 خان شهر مرشد آباد را دارالسلطنت مقرر ساخت از آن وقت
 این شهر صوبه نشین شد درین وقت هم از طرف سرداران کپنجی اکثر
 ضلع در آنجا یعنی جبالگیر میگرایید و بارچه سفید در آنجا بهترین
 یافته می شود سره سونا کتاف و فیاضه شش کده از جبالگیر
 سمت مشرق و جنوب واقع است بارچه خاصه در آنجا بهترین یافته
 و در موضع کتله سوند عرض آبی است که بارچه در آن خوض شده
 شود خوش قیاس بر آید اسلام آباد عرف چاشما از قدیم الایام
 شهری کلان بوده است و اطراف آن درخت نار واقع
 شدن از مرشد آباد سمت بامین مشرق و جنوب بر لب دریا
 شور دراز منته سابق بندر عظیم بود تا جبران هر ملک علی الخصوص
 جهازهای نصاری در آنجا آمد و رفت داشتند اما حالا چون
 شهر کلکته بندر کلان است همه بنا در بنگاه شکسته شده کوبیده
 جهازیکه در دیگر اطراف دریا شور غرق شود مخافی جای تمام
 یافته می شود العهد علی الراوی و مدد جرد دریا شور در آنجا هم

و خروس جنگی آن ملک شهرت تمام دارد و سهراب بکل نیز بسیار
 دریا شود قطع بود و پیرامن اندخت زار و ماجر دریا در انجا هم است
 خپانچه در دیگر مکانات سواحل دریا و اطراف کلانته می شود
 در سال سبت و نهم جلوس اکبر بادشاه یکپاس و در باقی مانده
 و سبیل عجیب حادث شده تمام شهر غرق شد راجه ان شهر به
 کشتی سوار شده که نخت پنج ساعت جوش طوفان و برق
 و رعد و دریا متوج بود و دو لک آدمی موح از انسان و حیوان
 غریق بحر فنا شدند و پیرامن که انجا ابریشم پیدا
 می شود و اسپان نامکن در انجا از کوهستان بهوت آمده
 فروخت می شود کسی لیکن بضاعت چهار مغزو بطعم انار نمی
 دست نخورده دارد و سهراب و قلعه بوده است و اطراف آن
 رود بار واقع شده در زمانیکه شیر شاه ملک بنکاله را
 مفتوح ساخته چند رنجیر فیل از سرکار راجه انجا که نخته بجنگلها فرست
 از آنوقت فیل در ان جنگلها بهم میرسد و قفل هم در ان اطراف
 می شود با یک آباد بارجه نفیسه که انرا کنجبل گویند از انجا است

و نارنج کلان خوب می شود سه کار باز و ها دخت را رست
 اما درختان ساج که بکار عمارات و کشتی صرف می شود و کان
 این هم در آن فواح است سرها سیاه است کوهستان است سبز
 گریک در آنجا خوب می شود که در قله و دره و در کوهستان نخیلی مشهور است
 و همین خوب مثل شک نره و غیره بهمرس چینی از آن ملک
 بدست آید و عود در کوهستان آنجا افراط دارد کونیه و اخرما
 برسات و دخت عود را بریده در آب و هوا چندگاه میگذرانند
 پس هر چه خوب بر آید بکار بند و هر چه تبا نه شود از بندینارزند
 بن بلج نام پرنده خورد که زناک سیاه و چشم سرخ و دم دراز
 دارد و بازویش مثلون خوشتر ناک و طویل بازو است در آنجا
 باسانی بدست آرند و رام کنند آواز هر جانوری که بشنود بیاورد
 همچنین سیرکنج نام پرنده دیگر ازین بلج هیچ تفاوت ندارد
 مگر اینقدر که با و منقار شیر کنج احمر است این هر دو گوشت
 خوار اند و صید و بطور خورد چون کنجک و غیره میکنند آمان
 کاوان کلان و خوب بار بردار و گوشت کلان و خروس جنگی

کلان از انجا خیزد سرکار مدارن که سر جنوبی ممالک بنگاله
 واقع است کانال مانع رود در انجا است البته بکریغرف را محمل لب
 کنک واقع است سابق ازین شهری کلان و آباد بود و فیض
 صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت حال آنکه
 ویرانی تمام دارد حصنه مالدیه برب نهر مهاندا واقع است و فیض
 سه کوه سمت شمال مقام حضرت بنیون که در انجا استانه منوره
 مولع زهد و پیر حضرت مخدوم شاه جلال تبریز قدس الله سره و مزار
 مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالی نور الله مرقد که زیارتگاه خلایق
 و مرجع حاجتمندان و مستمن نیست واقع است و مجرای انواع فیوض
 خباثت بر مسافری فقیری میکشی یا اهل دنیا داری در انجا وارد شود
 و شب باش که دوما سه وقت او را طعام نخین نمیدهند طعام نخیده بایک
 برنج و دال و نمک و روغن مگوشت و تمباکو بقدر مناسب حال
 آنکس از پهنه دار سرکار رجه خدای ملو از م انجا میدهند و هر سال
 در ایام شب برات یا ذوالحجه در هر شهر که ایام خشکی شود میانه
 دانه و دام خلایق بدرجه کثیر میشود چنانچه ملک نامردم از فاصله

باز زده بست منزل هوکلی بند و سلهت و جها لنگر و غیره آواره جمع نمودند
 و مستفیض زیارت میکردند و در ماده و اطراف آن بارها بر شمع
 می شتود و بارچه سفید از قشم ملل هم یاخته می شود و کرم باید اطراف آن
 افراط دارد و ابریشم خوب می سازند و ادت یک قرن کوتهی
 کمپنی انگریز اندی مهندسان مقرر شده است بارچه سفید و ابریشم فرمایند
 سرداران کمپنی انگریز رو به پیش کی داده بطریق بیع سلم خرید میکنند و ابریشم
 هم در آن کوتهی تیار می سازند و از مدت دو سال کوتهی نیل هم متصل
 کوتهی نیکور تیار شد نیل خوب تیار ساخته در کمپنی خرید کرده بجهان
 بولایت خود می برند همچنین متصل خرابه کور در موضع کوا مالی یک کو
 پنجه دیگر تیار شد و رانجا نیل تیار می شود اگر چه ذکر قبضه ماله ضرورت
 نبود لیکن چون از دو سال سردار کوتهی کمپنی خداوند نعمت مستر جاج
 اولی صاحب دام اقباله مقرر اند و فقیر در همین جا تجربه و تالیف
 این ساله برداخته اند و کور شد همین جهان در شت حکومت رایان
 در زمان سلف در ممالک بنحاله بسبیل اجمال چون بساعی
 جمیله نیک بن هند ممالک بنحاله آبادان کردید فرزندان بنحاله

این ملک را بوجه احسن معمور کرد این بجای حکومت ریاست برداشت
 اول کسیکه در ملک بنکاله قدم در سنا حکومت و فرمانهای گذشت
 راجه بهاکیرت از قوم کهتری بوده است مدتها با بر حکومت بنکاله
 آخر بدلی رفته در خباک در جودین بهما بهارت گشته شد مدت
 حکومت او دو صد و پنجاه سال بود بعد از آن است و سه نفر دیگر
 از فرزندانش بطین قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند
 پس از آن حکومت از خاندان نشان انفراس بدلی رفته بنوح کویر
 که از قوم کاست بود سیصد و دو صد و پنجاه سال او و فرزندان
 هشت کس حکومت کرده دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع
 یافته با و سر که او هم کاست بود رسید و یازده کس او و اولاد
 سلطنت رسیده هفتصد و چهارده سال سلطنت بنکاله کرده
 و بعد از آن که سلطنت از خاندان او هم انقلاب کرده به بهوبال کاست
 رسید او و فرزندان او هشت کس مدت ششصد و هشت سال
 حکومت این ممالک کردند چون دولت ایشان نیز زوال یافت
 پسین کاست و فرزندان او هم هفت کس یکصد و شصت سال

بحکومت ملک بنجمله برپا شدند و این شصت و یک کس مدت
 چهار هزار و دویست و چهل سال با استقلال کمال بر بند حکومت این
 مملکت ممکن بودند و چون زمان اقبال ایشان انقضای یافت و دولت
 ایشان سپید شد که سیزدهمین قوم سبیر بر بند فرماندهی جاگیر شد
 و سه سال نظم و نسق انممالک بر داخته رخت هستی بر بست
 بعد از آن بلال سیزدهمین قلمه کور تعمیر ساخته بود و پنجاه سال بر د ساو
 تحت حکومت ممکن بوده فوت کرد و بعد از آن لکهن سیزدهمین سال
 و بعد از آن ماد هوسین که ده سال و پس از آن کیوسین که پانزده سال
 و بعد از آن سدا سیزدهمین هزاره سال و بعد از آن نوح سه سال و چون
 نوبت اینها گذشت راجه لکهن سبیر لکهن بر تخت حکومت نشست
 در آنوقت دارالراج را بان بنجمله شهر ندیه بود و این شهر ندیه
 معروف و دارالعلم شهر دسست الان که به نسبت سابق خراب
 و میران گشته نیز در علم ضرب المثل است بنحمان انجا که در غلغم
 و کمانت شهره افاق بودند متفق اللفظ در زمان وضع حمل
 با در لکهن اظمار کردند که درین ساعت فرزندان بار تو که شود

در اعانت اوبار شامت باشد و اگر بود این بدو ساعت
 نبراید ساطنت گذارند آن شیر زن فرمود ما هر دو پایش را بهم بسته
 سزگون و نختند و پس از دو ساعت فرود آوردند و مقارفت
 مسعود فرزند بزرین آما اما در ش فرست کرد راجه لکهنبا هشتاد
 سال ساطنت گذارنده و در عدالت عدیل داشت و در سخا
 نظیرش نبود گویند عطیات او کمتر از صد هزار نبوده است و در
 آواخر عمرش که کمال ایام سلطنتش نزدیک قریب بود و نجان انجا
 بر راجه لکهنبا اطلاع کردند که از وی علم مارچین دریافت شده که
 عنقریب سلطنت تو بوال رسد و دین تو درین ممالک رواج
 نیاید رای لکهنبا این سخن را دفعی نه نهاده بنیه تغافل و تجامل بکوش
 نهاد اما اکثری از رؤسا آن شهر خود را بجای حصه افکنند و این معنی
 آمدن ملک اختیارالدین محمد بختیار خلجی ظهور یافت چنانکه عنقریب
 مذکور خواهد شد شرح استاء به ضعیایان سند بر ممانند بنحاله
 و سبب رواج بت پرستی در سند مخفی و مستر مباد که قدیم
 الایام رایان ممالک بنحاله صاحب جاه و چشم و عظیم الشان

و اطاعت مہاراجہ ہند کہ صاحب سیر و ملی باشد ہم نمیکردن چنانچہ
 شرح کہ راجہ عظیم الشان شدن ممالک و کن را متصرف کردند
 در آن وقت کما شستہ ما او قایض و متصرف گشتند و در ممالک
 ہند و ستان رولج بت پرستی از زمان او نشد کویند و ارتقا
 ہن چنانچہ از پدر خود جام بن فرح علیہ دیدہ و شنیدہ بود و بطاعت
 و عبادت ایزدی اشتغال فرزندانش نیز بہمان طریق بشیوہ
 نیردان پرستی اقدام می نمودند تا در وقت را مہاراج شخص
 از ایران آمدہ بہ پرستش آفتاب متصل مردم ہند کردید و مردم
 ایام بعضی ستارہ پرست و برنجی انش پرست شدند و عہدہ
 رای سوری برہمنی از کوہستان جہارکنہ بہلا زرت اور سیدہ
 ہندوان را تعلیم بت پرستی نمود و گفت ہر کسی شبیہ بدو بد
 خود را از طلا و نقرہ و سنک ساختہ بہ پرستش آن اشتغال
 نماید و این امر از ہمہ سانع تر شد و ایوم در مذہب کفار
 پرستش بت و آفتاب و آتش را کج تمام دارد و بعضی بت
 کہ آتش پرستی از وقت کشتن سب بادشاہ ایران کہ

ابراهیم زردشت رولج داد و تا کابل و سیستان و تمامی مملکت
 ایران را فتح شد و بر او ایام در هندوستان نیز شیوع یافت و
 چنانچه که زشت در آنوقت ممالک بنحاله تصرف رسانند در آمد
 و رایان بنحاله باج و خراج و انواع پیشکش گذرانیدند بعد
 چون سخلایب از نواحی کوچ خرمن کرده بر کپه را غالب آمد و در وقت
 راجه سخلایب شهر کور را احاطه نموده با تخت سوار شد
 بر ممالک بنحاله و تمامی مملکت هند فرمان روا بود و سخلایب
 چهار هزار فیل و یک لک سوار و چهار هزار لک پیاده و همواره
 با دخنوت بجای دماغش بچید و خراج بادشاهان ایران که بطریق
 معمول رایان هند میدادند داد چون افرا سیاب کس بمطلب باج
 و خراج فرستاد و بر خردا انت تمام بر کرد ایند افرا سیاب
 در خشم شدن بران و بیسه را که سپه سالار او بود تا پنجاه هزار
 خونخواز فرستاد و در کوهستان کوچ نزدیک سرحد کهو را گهت
 مقابله شد تا دو شب بار و زنبک قایم بود و هر چند ترکان
 شجاعت بنظهور رسانیدند و پنجاه هزار کشته را علف تیغ ساختند

اما کثرت لشکر هند و کاری پیش نرفت و از ترکان نیز نه زده نه را کشته
گشته شد روز سیوم آیت مغلوبیت از ناصیه حال خود مشاهده
نموده پهلوان خجاک تکی کردند و چون فرج هند غالب و ملک ایشان
دور بود خجاک در کمره کرده بگوستان رفته جای محکمی پدید آورد
پناه کردند و با فراسیاب عرضیه مشغول احوال فرستادند و در این وقت
افراسیاب در شهر کماک در که با بین خطا و چین و از شهر خارج
یکماه انطرف واقع است اقامت داشت بمجرد وصول عرضیه
و اطلاع احوال با یک لک سوار جبر را اینجایی بقصد کماک
اینها کرد و در وقتیکه سخل را بان نواحی را طلبیده و پیران را
بمحاصر تنک ساخته نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد و ملزم
کرد راه حمله کردند و آن را بحال و لیش دل از جا و دست از کماک
رفته نبات النعش و ارتفرق شدند و پیران از ضیق محاصره
برآمده ملازمت افراسیاب از لشکر نمود و انقدر که توانست
سجاک فنا انداخت و سخل با بقیه السیف هر میت خورده
بشهر لکنوتی درآمد و از تعاقب افراسیاب زیاده از

یکروز در کهنوتی محال قامت نیافته بکوستان تربت گریخت
 و ترکان ممالک بنگاله را تاراج کرده اثر آباد نگه داشتند و چون
 از اسباب عازم بکوستان تربت شد سکن بوسطت
 البجیان در آن استماعی عفو جرایم نموده با تیغ و کفن نجیبستان
 و التماس نقین بولایت توران گردانیدند و بایه خوش شهنشاه
 بنگاله تمامی هندوستان برپسرش رزانی داشته سکن را همراه
 برد و در جنگ ناماداران بردست رستم گشته شد و در زمان
 حکومت راجی چنین که سبب پر دای او اکثر ممالک هندوستان
 رو بنجرا بی آورده بود سا اها هندوستان بحال اصلی نیامده در تمام
 قلمرو هندوستان بی رونقی پیدا کرده بود در آنوقت باز
 راجان ممالک بنگاله فرصت یافته قایض الممالک شده دم
 استقلال زدند و چون فوراً که از خویشان راجه کهایون بود قمنج
 کرده اقل ولایت کهایون را منصرف شد بعد از آن راجه دهلوی
 براد چینی را که آباد کرده اوست بجنگ اسیر کرده قمنج را
 بنصرف آورد بعد از آن لشکر به بنگاله کشید تا کنار دریای خضر

بحیثه تصرف خود در آورد و این فور همان است که بدست سکندر
 گشته شد بعد از آن راجه دیو را هتو که مثل او راجه عظیم ایشان در
 هند و سنان کم نشان میسر شد که برده ممالک لکنوتی^۱
 منفوج ساخته به برادرزاده ها خود تقسیم نمود و نظم و نسق کلی نموده
 با غنایم بیشمار بفتح قیت و بعد مرد را بام باز را یان بهنگاه متعل
 شده مدت ها بفرایغ خاطر بکجاست پر دختن چون غرض مولف
 ذکر سلاطین اسلام است لهذا بشرح احوال را یان هند و بر دخته
 کمیت خوشخرام خامه شکیں رقم را از طی این وادی عطف عنان نموده
 بتجرب و تقریر کوا ایف حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت
 جولان میدهند بیان ابتدای نور شدن ظلمت آباد بهنگاه شمع
 افتاب جهان تاب دین محمدی صلی الله علیه و سلم از رسیدن مکات اختیاری^{الدين}
 محمدی و مساطش در اوبران ممالک و ضد اول در ذکر حکومت
 حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دلی به نیابت درینک فرمان
 روانی کرده اند بر ضمایر بضایا نظایر سحران اثنا سلاطین و حکام
 اهل اسلام مخفی و محتجب نمائند که ابتداء شمع خورشید دین محمدی در

ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک
 بادشاه دہلی است و در همه شصت و یک است که آنکشت خضر
 او شکسته بود لهذا ایبک میگفت چون سلطان قطب الدین در سنه
 سبعین و خمس مائه قلعه کول را بجای و قهر از کفار مستخاص ساخته بکند از راه
 و غنایم بشمار بست آورده در آن ایام خبر توجہ سلطان مغول
 سام که سلطان شہاب الدین شہار دارد بقصد تسخیر قنوج و بنا
 شیوع یافت سلطان قطب الدین از کول با استقبال رفعت غنایم کول را
 بانفایس یازند رک زانین و نجاحت خاص سرفراز گردیده طلبه
 افواج سلطان شده پیش پیش واکشت و با افواج را بنارس
 مقابل شن منہزم گردانید و اخر را جہ خجین را بنارس را ہم میدان
 کشته مظفر کردید چون سلطان شہاب الدین کہ از عقب با فوج می آمد
 رسید بہ بلاد بنارس راکندہ تمام آن دیار را ممالک بنگاله
 بی سر ساخته قریب یکہ از تنجانه را خراب ساخته و نفایس جہا
 را افزون از حد حصہ بغنیمت گرفته مراجعت بغزنین کرد و ملکات
 اضافه ملکات دہلی بہت قطب الدین ماند سلطان قطب الدین

ملک اختیارالدین محمد بختیار خلجی را که سببه سالار و زامرا کبک اید
 بود حکومت ولایت بهار و لکنوئی تفویض فرموده محمد بختیار از
 اعیال غور و کیم سیر مردی شجاع و دلیور قوی الجثه و پر زور بود او را
 بخدمت سلطان شهاب الدین غوری معین شتافت چون
 جمال صورت و جاهت ظاهر گذاشت و وظیفه مختصر مقرر کردید
 محمد بختیار بیل شن چون همراه رکاب سلطان بهندوستان
 آمدن همین جا ماند و منظور نظر دیوانیان هندوستان بنم نشد
 و از انجا برخاسته در بر دادان نزد او غلبه که حاکم ملک
 دواب بود رفت و در انجا غزنی بهر سببیه سببه سالار ایستاد
 باوج فلک سود و ملک کبله و پشانی بجای که شش مقرر شد از انجا
 بخدمت ملک حسام الدین بصوبه اوده رفت در ان ملک
 مساطش شولک و منزلی دیگر بهم رسانید چون آوازه جلالت
 و سخاوت و عظمت تهور و پر دلی او در اطراف هندوستان
 منتشر گشت سلطان قطب الدین که هنوز بر سیر بر سلطنت دلی
 متمکن نشده در لاهور بود و خلعت کردان بهار ستاده او را

پیش خود طلبی فرمان امالت ممالک بهار شیرنام او داده با نظر
 با نظر کسب کرد و او با نظر یورش نموده دقیقه از قبل و غایت
 فرونگ داشت کوبید و در بهار کتب خانه هند که بیست ملک محمد
 افتاد و موجب اجتماع کتب از بهر بهمان استفسار نمود گفت
 تمام این شهر مدرسه بود و در لغت هند مدرسه به بهار کوبید و اندک
 این شهر بدین نام موسوم است و بعد از آن چون محبختیا منظر
 مراجعت نمود و نجرت سلطان پیوست از ملازمان دیگر ممتاز
 و محسود الاقران کردید و درجه اعتلایش انقدر ارتفاع یافت
 که ارکان دولت سلطان قطب الدین عرق حس بحرکت اید
 در آتش رشاک و غیرت می سوختند و در افنای و دفع آن بهشتیان
 نشاندند آنکه روزی در مجلس سلطان تغریب قوت و زور بازویش
 متفق اللفظ بزرگان آوردند که محبختیا را زود فور قوت و زور
 اراده خیاک با فیل میکند سلطان از راه تعجب از او سوال کرد و محمد
 از جرأت جاهلیت آنکار نکرد و بدانست که مطالب کان دولت
 بر افنای او است الغرض روزیکه جمیع خواص و عوام در دربار حاضر

بودند فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند محمد نخبه پسر
 بر که زده بمیدان درآمده که زنی بزجر طومش زو فیل نعره زنان گشت
 جمیع نظر کیان از حاضران حاسدانند استخیم و افرین بفلک
 رسانند متعجب گردیدند سلطان ملک محمد نخبه را را بجماعت خاص
 و انعامات بیکران سرفراز ساخته بامرا فرمان داد که هر یکی او را
 انعامات ارزانی دارند چنانچه همگی امرا و اموال بی پایان برداشتند
 کردند محمد نخبه را هم در آن مجلس تمامی آن اموال جزیری از مال خاصه خود برد
 افروخته بر حاضران تقسیم کرد و القصه درین وقت حکومت ممالک بهار
 و کله سنوئی هم با و تفویض نموده خود جمعیت خاطر مفیض المرام متوجه
 دارالسلطنت ملی ملک نخبه را در آن سال صوبه بهار را بفتح
 متصرف شدن بنظم و نسق برداشت و سال دوم به ممالک بنگال
 درآمده در هر جا تها نه نشانده بشهرندیکه در آن اوان دارالالح
 ممالک بنگاله شدن غرمت نموده روانه شد راجه انجا که کله سنو
 داشت و مدت هشتاد سال حکومت آن ممالک گذرانیده بود
 در زمانیکه بر سر مایده با کل ماکولات اشتغال داشت بیکانگاه

محمد مجتبیار با نروده سوار تاخت آورده تاجدار شدن راجه بدر
 سرایش داخل شدن تیغ با برق کردار صاعقه بار از نیام اسپخته
 برده وزن در افتادند و خرمین عمر اکثری بلوقف صواعق محرقه سیو
 ساختند و راجه کهنینا از هول این فراع دست و پا گم کرده تمامی
 خدم و حشم بجاکد داشته برهنه با زپس پشت سر بر زده بر
 کشتی سوار شده بسمت کامروپ که نخت محمد مجتبیار شهر را بجای آورد
 غارت رفته ویران مطلق ساخت و شهر کلهنوئی را که از قدیم
 دار الحاکم مالک بنکاله بود مجبّر ادار الحاکم خود ساخته بر جا
 بالش و سعت آبا و بنکاله بفراع خاطر متکین گشت و خطبه و سکه
 بنام سلطان قطب الدین جاری کرده در سراج امور اسلام کوشید +
 از آن تاریخ مملکت بنکاله در تصرف سلاطین دلی درآمد ملک اختیار الله
 محمد مجتبیار اولین کسی است از اهل اسلام که در مالک بنکاله حکومت کرد
 و در ۹۹۹ هجری تسعین و خمسائیه چون سلطان قطب الدین بفتح
 قلعه کالنجر شهر مهنه که با تخت کابل بود رفته تصرف شد +
 ملک محمد مجتبیار از بهار عازم ملازمت شده در وقتیکه سلطان از

مهمون متوجه بادون بود رسید انواع جواهر و اصناف نفایس
 بنکاله و نفوذ فراوان پیشکش گذرا بند و چندی همراه رکاب سلطان
 بوده باز رخصت معاودت یافته بمالاک بنکاله آمد و مدتی ممکن
 و ساده فرماندهی آن ممالک بوده بقطع و قمع تبخانه ها پرداخته
 تعمیر مساجد نمود پس از آن عازم ممالک خطا و نیت گردیده با جمعیست
 ده دوازده هزار سوار جزا را راه کوهستان مشرقی و شمالی
 بنکاله براه نمایی یکی از روسا کوچ علی سیح نام که بدست مختیار
 باسلام مشرف شده بود بران جمال سید علی سیح لشکر او را
 سبزه زینیکه شهر انجبارا بردهن کوه نیند و برهمن کوهی نیز خوانند بر کوه
 که آن شهر از ناما کرک شاسپ شاه است و پیش آن شهر در بای سونم
 بنمکری که در عمق دو وسعت سه چند نه رکناک است جاری است
 چون آن دریا ز خا عریض و پهنا در معبر المعبر است از انجا که نشسته
 بعده روزه بجای رسید که پلی عظیم از سنگ تراشیده بطول است
 و نه مطلق نباندا و پاستائینان است کوهی که شاسپ شاه
 در وقت یورش به روستان آن ملل ساخته بمالاک کاخ و

در آئینه بود القصه محمد نجتیا را زان بل عبور عساگر نموده دو سردار
 صاحب فوج را بجهت محافظت آن بل نهادند عازم پیشتر
 راجی کامرد پ مصلحت بر رفتن داده گفت اگر اسال پورش تبت
 موقوف نموده سال آئین جمعیت لایق بهم رسانین با استعرا تمام
 غرمت انظر نمایین من هم پیش و لشکر اسلام بوده کمر جان
 فشانی بر میان بندم محمد نجتیا را اصلا برین سخن گوش نهاده نهضت
 بر پیشینه کرد و بعد از شانزده روز بر بدین تبت پیوست با قلعه که بنا
 کرد شایب شاه ازین خفتن بود و شک شمع شروع نمود و خلایق بسیار
 از سپاه اسلام شربت مات حبشیدن و کاری از پیش نرفت
 و از مردم آن بوم که بنی کوسیری در آن بود دریافت شد که
 هیچ فرسنگی این قلعه شهر غلیم در غایت آبادانی است نجا هزار
 سوار ترک خوشنوا تیر انداز در آن شهر موجود است هر روز نخاس
 آن شهر قریب هزار با نصد این جمعیت قلیل خیال محال در سر دارید
 محمد نجتیا را ز دریافت این احوال از راده خود پشیمان شدن بی^{نمل}
 مقصود مراجعت کرد و چون سکنه آن اطراف علف و غله را

اتش زده رخت خود در شتاب خیال کشیده بودند هنگام معاود
 تا باز زده روز مردم لشکر مکینت غله و ستوران را کاساق
 علف بنظر نیامده نه آدم بخیر قرض رنجهان نه حیوان علف
 دید خبر کمیشان نه از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران
 دندان فرو بردند و ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده کردن
 زیر خنجرشان می نهادند القصه بانحالت به بابل رسیدند چون آن
 هر دو سره دار در یک دکر خصیت کرده از سر بل بر جاسته فیه
 و مردم آن نواح بل را شکسته بودند از ملاحظه این شکستگی دل
 معا چون کاسبه چینی شکست محم بنجینا غریق در بانه و تفکر شده
 از چاره کار در ماند بعد کنگایش بسیار خبر یافت که دیرین دلی
 بتخانه است در غایت ارتفاع و تیان زرین و سیمین در غایت
 عظمت در انجا نصب اندکونینیتی در ان بتخانه بود که هزارمین
 داشت الغرض محم بنجینا را با قیج خود در ان بتخانه مامن کردند
 و بتا بر ساختن معبر سرگرم گردیدند و کما مردوب همگی سپاه و بیا
 ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند مردم آنوقت

فوج شتافته بمحاصره تنجانه پرداختند و از هر طرف فی نیزه
 در زمین فرو برده و در هم یافته بسنگل دیوار را ساختند و محاصره اختیار کردند
 کار از کار میگذرد و کار و با سخنان میرسد بیکبار از تنجانه برآمده
 با جمعیت خود پورش نموده بران حصار نیتان زد و در پای کوه
 خود را از تنگنای سرکشید کفار انما کاتاب آب تبعاقبت
 و دست بغارت و قتل گشادند تا برنجی آب تیغ و قند سبیل
 غریب بخرم داشتند اما لشکر اسلام چون بلب رسیدند منجر استیلا
 ناکاه یکی از لشکریان اسب خود در آب راند و بقر یک تیر انداخت
 با آب یافت تا تمامی لشکر را نماند و انچه در آب انداختند
 چون زیر آب همه یک بود بانکه حرکت همه غرق آب کردند
 بانچه محاصره اختیار بانرا سوار و بقولی با سه صد سوار با آب کشتند
 باقی همه وقف سبیل آب گشته چون محاصره را زمان و ریا زخار
 با جمعیت قلیلی سبلاست عبور کرده از غایت خشم و انفعال که
 زمان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوه و بام زبان یی
 و نفرین او میکشادند و برضدق مبتلا شد و در دیو کوته رسید

عصر ضمه کرد شد و بقول بعضی علیمردان خلجی که از امر او بود و در آن سها
 سرش از تن جدا کرده علم حکومت در ممالک لکنوتی و فراخت خلجی
 ممالک اختیارالدین محمد بنجیاد در بنگاه دوازده سال بود چون محمد بنجیاد
 از حکومت این جهان فاجد گردیده عازم جهان با گردید ممالک اغراالدین
 خلجی حکومت این بنگاه غرانتیاز است هنوز هشت ماه پیش گذشته
 بود که علیمردان خلجی بقتلش مبادرت نمود حاکم شهنشاه علیمردان خلجی
 بعد قتل اغراالدین قاتلش که علیمردان خلجی باشد قایض ممالک بنگاه شد
 و خود را سلطان علاءالدین مخاطب کرده خطبه و سکه بنام خود
 جاری ساخت با و نخوت و بکر در کاخ و مانعین بچید و ظلم و بدعت آغاز
 نهاده دو سال حکومت برداشت آخر چون افولج سلطان از دین
 جمیع خلجیان با افولج با دستا متفق شد انتقام اغراالدین از او کشید
 بعد از آن نوبت حکومت این ممالک بعیات الدین خلجی رسید
 مسلط شدن عیات الدین خلجی در بنگاه چون عیات الدین خلجی
 بحکومت بنگاه فائز شد از آنجا در شهر کشته و ستمانه سلطان
 قطب الدین در لاهور بحالت جوکان با و از اسب افتاده

افتاده وفات یافته بود پسرش ارام شاه بر سریر سلطنت ملی
 نشسته سلطنتش بی رونقی تمام داشت غیاث الدین دیرین دیار
 تسلط تمام پیدا کرده خطبه سکه این ممالک بنام خود ساخت و چنان
 اطلاق سلطنت بنحویش کرده بحکومت پرداخت و چون سر رسید ملی
 بجلوس سلطان شمس الدین التمش ریب و زینت یافت در سال ۶۸۸
 و عشرين و سنه مائت لشکریه بهار کشید و به کهنوتی درآمد سلطان
 غیاث الدین تاب مقاومت و خود ندیده سی و هشت زنجیر میل
 و هشت تا در رار و پیر معه دیگر نفایس و تحف نذر گذارینده خود را
 انهمو اخوان سلطان شمس الدین خطبه و سکه انجا بنام خود
 کرده پسر همین خود را سلطان ناصر الدین خطاب داده ولایت
 کهنوتی با و مفوض نموده و چو رود و رباش محبت کرده خود بدار
 ملی مراجعت فرمود سلطان غیاث الدین بصفت و عدالت سخا
 متصف بود ایا سلطنتش دوازده سال بود حکومت سلطان
 ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین چون سلطان ناصر الدین بحکومت
 فایز شد بعد مراجعت سلطان شمس الدین بجانب ملی غیاث الدین

که با طرافت ممالک کامروپ رفته بود معاودت کرده علم بجای
 افراشت سلطان ناصرالدین بعد از محاربه عظیم او را بقتل رسانید
 و غنایم بسیار بدست آورده و نفایس و تحایف این ملک با کثر
 مردم شناسن بدین فرستاد و سه سال و چند ماه بحکومت بنگاه
 برداخته در ۱۲۶۳ سه و عشرين و ستمائنه در کهنوتی سریت ناکو
 اجل جنبید و حسام الدین خلجی که یکی از امرایان مجرب و مجتهد بود در ممالک
 بنگاه فائزیت حکومت عد و ادرین جان چون سلطان شمس الدین جرجی
 فرزند و لبنت خود شنیده مراستم تعزیت بجا آورده در ۱۲۶۴
 سبع و عشرين و ستمائنه جهت اطفا انش فتنه که بعد وفات
 ناصرالدین در ممالک بنگاه وقوع یافته بود بکهنوتی درآورد
 باملاک حسام الدین خلجی که طیعان و وزیر و خلل تمام در نظم و نسق
 بنگاه انداخته بود در ۱۲۶۴ نمان عشرين و ستمائنه خجاک کرده
 او را که قتل ساخت بعد قلع بنا فساد و دفع فتنه شورنش حکو
 انما ملک بفر الملک ملک علاء الدین خان تفویض فرمود و او به ضبط
 و ربط انما ملک برداخته خطبه و سکه ساطع درین دیار جاری

مدت سه سال حکومت کرده مغزول شاه حکومت سیف الدین بنی ک
 بعزل غرالملک علاء الدین سیف الدین بنی ک بفرمان نیابت
 بنجاله مبادت انداخت او هم سه سال متکی و سادده فرماندهی
 بوده بر سر مغزول شاه حکومت غزال دین طغخان چون فلک شمس
 دران هنگام ایام سلطنت دلی برضیه سلطان بنیت سلطان
 شمس الدین سپرده بود در عهد او حکومت لکنوتی بغزال دین طغخان
 مقرر شد او بنظم و نسق انملک پرداخت و مدتی کامیاب و کام
 بود چون در ساله تسع و ثمانین و سی و سه سلطان علاء الدین مسعود
 سلطنت دلی را زینب و زینت بخش طغخان تحایف و نفایس
 بسیار مصوب شرف الملک سفری بحضور سلطان دلی فرستاد
 و سلطان جبرعل و خلعت خاص مصوب قاضی جلال الدین حاکم او
 برای غزال دین طغخان مرحمت فرمود و در ساله اثنا و اربعین سی و سه
 سی هزار مغول افواج چکینه خان از راه کوهستان شمالی بولایت
 لکنوتی درآمده فتنه پرداز شد و ملک غزال دین حقیقت حال
 سلطان علاء الدین التماس نمود بدربار یافت این معنی ملک فراسپاک

تیمورخان را که از بندکان خواجه تماش بود جهت امداد طغخان با
 لشکر کردان بکهنوتی فرستاد عندالمقابله افرنج مغول باب خبک
 نیامورده هر میت خورده بملک خود برگشتند و در همان نزدیک می نفر
 چند میان عزالدین طغخان و ملک فرابایک تیمورخان الحقت
 واقع شد لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه شاد و فرمان ده بکشتن
 پنجده ملک فرابایک تیمورخان بحکومت لکهنوتی سرفراز فرمود
 ملک عزالدین طغخان را به ملی طلب فرمود مدت ایالت عزالدین
 طغخان سیزده سال و چند ماه بود حکومت ملک فرابایک
 تیمورخان بعد از عزالدین طغخان ملک فرابایک تیمورخان
 حاکم ممالک لکهنوتی شدن مضبوط امور مملکت اری بر بدست داده
 سال بحکومت گذراندین فوت کرد در عهد سلطنت ناصرالدین محمد
 بن شمس الدین التمش در ۵۵۵ هجری خمسین و سنه حکومت لکهنوتی
 بملک جلال الدین جاک تقویض شد بحکومت ملک جلال الدین جاک
 چون ملک جلال جانی بحکومت ممالک لکهنوتی شرف امتیاز
 یافت یکسال کم و بیش بحکومت لکهنوتی گذراند در ۵۶۴ هجری

سه و خمسين و ستايمه مغرول حكومت آند يا ربا رسلانخان مقرر كرديد
 حكومت ارسلانخان چون ارسلانخان ب حكومت لكهنوتى رسيد
 بتظيم و نسق پرداخت في اعقاب استقلالى بهر سايند در ساله سبع و
 خمسين و ستايمه وزير خيبر فيل جواهر سيار و بارچ نفيسه بشمار سلطان
 ناصر الدين فرستاده و در همان زودى در لكهنوتى وفات يافت
 حكومت محمد تارا خان بعد از وفات ارسلانخان پسرش محمد تارا خان
 كه در بهمت و سخاوت و شجاعت و پاك دامنى شهره افاق بود
 ب حكومت لكهنوتى منتقل گرديده با طاعت سلطان ناصر الدين
 سرفرو نمى آورد و بعد از چند خطبه ممالك لكهنوتى بنام خود خواند
 و چنگاه بهمين سوال گذرايند و چون در ساله اربع و ستين و ستايمه
 سر بر سلطنت ملى بوجود بر خود سلطان غياث الدين بلدين
 زينت يافت و او از هلبند حوصلگى و استقلال مزاج و كمال غم
 ان بادشاه در اكثاف و اطراف شايع گشت محمد تارا خان
 مال انديشى كرده شصت و سه زير خيبر فيل معه ديكر تحايف و هدايا
 به ملى ارسال نموده چون سال اول حلويس بود سلطان غياث الدين

اینمغنی را قتل است و در شهر قریه با بسته شامی ها گرد و امرا و ملک
 و صد و زند و رو پیشکش نکند اینین با نعمات سرفراز شدند و فرستاده
 با نعمات لایق سرفراز ساخته نصرت معاودت فرمود تا مارخان
 از عنایات سلطان خوشدل شد تن با طاعت داده خود را در سلک
 امرا بادشاه مستقیم ساخت سلطان غیاث الدین طغرل نام غلام ترک
 بحکومت لکهنوتی سرفراز کرد این حکومت طغرل انجلی سلطان ^{مغنی} ^{لکهنوتی}
 چون طغرل حکومت لکهنوتی یافت از آنجا که در سخاوت و شجاعت
 و دلیری و چالاکی عظیم المثل بود در اندک فرصت ضبط و ربط کما
 لکهنوتی نموده تا کامروپ فتح نمود در سال شصت و هفتاد و
 هشت از لکهنوتی بجا نگرشگر کشید و سراجا را شکست داده
 فیل و مال فراوان و امتعه و اقمشینی بایان بدست آورد و بیاورد
 که سلطان غیاث الدین بر شن بود و هر دو بسلانش با فوج گران
 ملتان بمقابله مغلان بودند در خیال سلطنت لکهنوتی افتاده اند
 فیلان و غنایم بر آ سلطان حصه نفرستاد چون دران ایام
 سلطان در هم ملی بیا رفتن قریب یکماه از خانه بیرون نیامد ^{از}

و از آن حقیقت فوت سلطان در ممالک منتفی گردید طغرل کیباد
 میدان را خالی دیده از پوست برآورد و جمعیت فراوان بهر شایسته
 خود را سلطان غیاث الدین خطاب کرد و جگر سرخ بر سر گرفته خطبه
 آن بلاد بنام خویش کرد و نیزه مقارن آن حال سلطان شفا یافته ^{من} فرا
 باد شاهی متضمن شفا و صحت مزاج رسید طغرل بحکم السمرق ملزم از
 کرده پیشیان نکرده دست اصرار بردا من مخالفت نزد سلطان
 غیاث الدین چون بران حال اطلاع یافت ملک ابتهکین معوی دراز
 که خطاب این جان داشت او حاکم اوده بود سر لشکر کرده و صفا
 صوبه لکهنوتی گردانیده با مرا دیگر مثل نیرجان شمی و ملک تاج الدین
 بسر علخان و جمال الدین قندری جهت استیصال طغرل کسل کرد
 و چون ملک ابتهکین با لشکر موافق را از آب سرد عجز نموده و بر
 سمت لکهنوتی روان شد طغرل هم با فوج شایسته بمقابله آمد
 از آنجا که در سخاوت و بخشش بی نظیر بود بعضی مرا و سپاه
 ترک رفاقت این جان کرده بطغرل پیوستند و مشمول انواع
 رعایت شدند لهذا روز محاربه شکست بر لشکر این جان افتاد

و چون این خان هزیمت خورده با و ده کر نخت سلطان از
 دریافت این خبر اشفته شده دست بزدان کردند و حکم فرمود
 تا این خان را بدروازه آورده بجا قکشند و بعد از آن ملک تبت منی را
 با فوج بسیار بنفع طغرل تعین فرمود و طغرل حمله لیرانه کرده این
 فوج را نیز شکست داده غنیمت فراوان بدست آورد و سه بنبر
 اقبال آن شهید است و دوباره سپاه عدو را شکست و
 سلطان غیاث الدین از استماع این خبر کلفت انگر غمگین و در غم
 شده غم ملوکانه کار بسته بهمت عاقرار رفتن خود می داد و
 فرمود تا کشتنی بسیار در چون و گناک مهیا کرده و خود هم
 بجانب سنام سمانه برآمد و ملک سوخ را بجا کومت سمانه سرفراز
 ساخته و پسر خود بقراخان با لشکر خاصه همراه گرفته از سمانه برگشته
 بمیان دواب اند و ملک الامرا خزا دین کو تو ال را به نیابت
 علیت و درم هلی گذاشته و از گناک عبیره کرده با آنکه موسم برسات
 بود ملاحظه نکرده کوچ بکوجب جانب لکنوتی بلغر کرد و طغرل که دین
 فرصت لشکر مستقر بهر ساینده بود با مال و اقبال و محبت تمام

راه حاجبکر پیش گرفت و خواست آنرا متصرف شدن چنگاه
 در انجا بماند و بعد ازان که سلطان به پهلوی کنت باز بگهنبوئی رسید
 اما چون سلطان بگهنبوئی رسید چند روز توقف کرده سالار
 حسام الدین وکیل در یاریک را که جد مولف تاریخ فیروزشاه
 باشد بضبط ممالک گهنبوئی مقرر فرمود و خود بعزم تنبه طغرل
 بجانب حاجبکر روان شد و قتی که بجو دستار کام رسید
 و بنوع رای که ضابط انجا بود بنجایت رسیده در سلاک خواهان
 منتظم گشت و آنها نمود که اگر طغرل راده که بخنن بطرف در بماند
 کند از اما چون سلطان بیجیل تمام از انجا که نشسته منزلی چنانست
 خبر طغرل منقطع گردید و به چکسل زو نشان نمیداد سلطان ملک
 بارکاک برسلاف فرمود که با هفت هزار سوار جرار اتجایی ده
 دوازده کرده پیش میرفته باشد هر چند ایشان لوازم تنبع و
 تقخص بجای آوردند اما از نشان طغرل اثری نمی یافتند تا روز
 ملک مجیر انداز حاکم کول و برادر او ملک مقدار از لشکر مقیم
 علیه شده با سی چهل سوار پیش پیش میرفتند تا که در محراب

با بقای چندی دو چار شدند آنها را گرفته متفحص شدند بکلیه تحریف
 شروع بکشتن کرده یکی را کردن زدند و دیگران فریاد برآوردند
 که اگر مقصود شما متاع و اسباب است هر چه داریم گرفته مارا
 از جهان امان دهید ملک محمیترا نذاز گفت مارا با مال و سبأ
 شما مدعا نیست غرض ما سراع طفل است اگر راه نمائی از
 جان و مال امان یابید و الا هر چه بینید از خود مینید بقا لان گفتند
 ما غله بار دو می طفل برده بودیم و بالفعل از همانجا می آیم از شما
 با طفل نیم فرسخ راه پیش نیست امروز مقام کرده است
 فردا کوچ کرده بخانیکه خواهد رفت ملک محمیترا نذاز بقا لان
 با دو سوار پیش ملک بار یک یک بر سر فرستاده
 پیغام نمود که حقیقت حال را از بقا لان بخاطر آورده بعجلت
 برآیند مبادا طفل از آنجا کوچ کرده بولایت خانیکه مملکت
 بنگاه است در آید با مردم انحرود ساختگی کرده در جنگلی متوکل
 شود و خود با سواران بنشسته پشت تروان شود و بدید که
 بارگاه طفل استاده و لشکرش تمام بعبثت آرام گرفته

و فیلان و اسپان بجز امغول اند فرصت را عینیت تصور کرده
 متوجه بارگاه طغرل شد و مردمان را کمان بکوه از ملازمان طغرل اند
 بهیچس تلاش و متعرض ایشان نشد چون محاذی بارگاه طغرل رسید
 بیکباره شمشیر کشیده هرگز در دربار یافتن یکاشتند و فریاد
 برآوردند که دولت دولت بلین چین طغرل نام بلین چین است +
 بخيال آنکه سلطان سبکیباره دست و پا کم کرده سبکیبانی تمام
 از راه طهارتخانه بدر رفت و براسب بنی رین سوار شده
 از کمال اضطراب بیاران خود نه پیوست و خواست که خود را
 بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود و خود را کرده
 آورده بجا خنکرتاب قضا را از کم شدن طغرل تمامی امر او سپاه
 برهم خورده هر کدام بجایانی نهادند و ملک مقرر که قتل طغرل
 بردست او مقرر شده بود بدینال طغرل شتافته در کنار آب
 با و سیرتیر شکاسی برپهلو آورده از اسب فرو انداخت و
 خود از اسب فرو داده سرش از تن جدا کرد و چون مرد طغرل
 در تفحص ولی نعمت خود بودند ملاحظه کرده سر را زیر کل کتاب آ

پنهان ساخته تن او در آب انداخت و جامه ها خود کشیده
 بجای شستن مشغول شد و درین اثنا سلاحداران طغرل رسیدند و
 خداوند عالم و خداوند عالم کو بیان طغرل می جستند چون نیافتند
 راه فرایش گرفتند و بفرموده او را یکی تیر زد و بر کمره فرود آمد و پ
 و بر برید و چون طغرل انجا بغفلت تلف + برآمد یکی شوارز
 هر طرف + شکست یاران طغرل تمام + هم از کشته سهری +
 بیرون تمام + درین هنگام ملک باریک بیک برسید و
 مقدر پیش دویده بشارت فتح رسانید ملک باریک بیک
 بیک تحسین افزین کرده سهر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان
 ارسال نموده روز دیگر با غنایم و اسیران لشکر طغرل ملازمت
 با جبر افتخ بعض ساینده ملک محترمانه از درجه اعلی افت و
 برادرش ملک مقدر طغرل کن نام یافته بر سوارمارت ممکن
 گردید و سلطان غیاث الدین بداران بلکه نوتی آمده هنگام
 سیاست را کرم ساخت هر دو طرف سینه و بازار ^{شهر} را
 نصب کرده اعوان و انصار طغرل را که اسیر و دستگیر شده بودند

بردار کشیدند و زمان و فرزندان ایشان را هر جا که یافتند +
 گرفتار کرده بشهر لکنوتی بسیار غیر مکرر بقتل رسانیدند تا آنکه
 احدی از پادشاهان و ملی زمان فرزندان مردم گناهکار را نگذاشتند
 و بعد از آن اقلیم لکنوتی بولد خود بقراخان از رانی داشته
 خزان و غیره هر چه از اموال طفل بدست افتاده بود سیوا فیل
 همه بوی داد و مخاطب خطاب سلطان ناصر الدین ساخته چتر بزرگ
 گرفته خطبه و سکه انولایت بنام او کرد این دو در صحن و راع مصطفی
 چند کرده گفت فرمان روا لکنوتی را پادشاه و ملی خواه خویش را
 خواه بیکانه در افتادن و بغارت و زیدین لایق نیست و اگر
 پادشاه و ملی قصد لکنوتی کند حاکم لکنوتی را باید که عطف عنا
 نموده بجاکا دور دست رود چون پادشاه و ملی مراجعت نماید
 باز بک لکنوتی در آمده کار خود بسازد و در سیتین باج فرخاند
 رعایا میان مردمی کار نمایند اینقدر است مانند که متمرّد سرتاب
 شوند و نه انقدر که عاجز و زبون گردند و نوکران خود را بنوا
 انقدر دهد که ایشان را سال بسال نهایت کند و از عا

معیشت و اخراجات لابد به عسرت نمائند و در امور ملکی مشغول
 بمشورت اهل را که مخاصم خیر خواه باشند نماید و در اجراء احکام
 هواپرستی اجتناب نموده بر نفس خود خلاف حق سخن و از بیع
 احوال شرم غافل نبوده نگاهدشت خاطر و دلجوی ایشان از ضرر و
 شمرده تغافل و سهولت را کار نه بندد و هر کس تمایل برین تحریص
 او را دشمن دانسته سخن او را نشنوی خود را در پناه کسی اندازد که
 از دنیا اعراض نموده روی بجانب خدا آورده باشد به حمایت
 از کهن دامن رویش + ز صر سسکنه ر قوتش بیش + بعد از آن
 بسراود و اع نموده بهیلى مراجعت کرد و بکلیچ متواتر بیست و سه سال +
 بهیلى سیدایام حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بیست و دو +
 پنج سال و چند ماه بود حکومت بقراخان المخطاطب ناصرالدین
 بن غیاث الدین بلبین چون سلطان ناصرالدین در ممالک لکنهونی
 فرمان رواش بهیلى چندی برادر کلانش که سلطان محمد نام داشت
 و بجان شهید مشهور است در ملتان بجای مغلان شهادت
 یافت و سلطان غیاث الدین را که با و بیست و یک سال تمام داشت

در خراق او کا هیدن گرفت سلطان ناصرالدین را از کهنه تن
 طلب داشت چون بدلی رسید مرا اسم تغریه برادر بزرگ بجا آورده
 در تسلی خاطر نکو رکوشید سلطان گفت که فراق برادر تو مرا
 رنجور و ضعیف ساخته است و عنقریب وقت رحلت
 من است دریتوقت جد از من لایق نیست چرا که خبر تو دارم
 ندارم بسیرت کی قبا دو پسر برادرت کخمه و خور و اندو تجارت
 روزگار ندیده اند اگر ملک بدست ایشان افتد از عهده
 محافظت نتوانند برآمد و هر که بر تخت دلی نشیند ترا اعانت
 او لازم خواهد شد پس باید که تو حاضر باشی ناصرالدین قبول نموده
 در خدمت پدر ماند همین که اندک انا صحت در پدر مشاهده کرد
 بعجلت تمام به بهانه شکار از شهر را بدلی خصت سلطان
 بلکه نونی آمد سلطان را کران آمد و باز بیمار شده در ۱۹۵۹ ازین
 جهان گذران در گذشت و چون سلطان ناصرالدین کیتبا و بعد وفات
 جد خود بعمرنزده ساگی در دلی بر تخت سلطنت نشست و مقتضای
 جوانی در لهو لعب افتاده بخیرشاهد و شراب از امور مملکت

مستغنی گردید و ملک نظام الدین در فکر استیصال خانوادہ بلینی
 شدہ مغرالدین را بران آورد کہ پیغم خود را کہ بخیر مرثا را بر بلینی
 طلب ہستہ در انسانی راہ بکشت و اکثری را امرای خیر خواہ را از میان
 سلطان ناصر الدین بفرخان در لکھنؤ فی خبر غفلت سپرد و استیلای
 ملک نظام الدین شہید مکتوبات نصیحت انیر بہ پیغم نوشت و بزر
 و اشارات بر اندیشہ حریف و علی ایما کرد سود منہ نیتا دلا علاج
 شد بعفو ت سلطان بلین بدو سال در شکستہ بقصد انزع ملک
 دہلی بانصلح فرزند لشکر کشید و چون یہ ہا رسید بہ فرو آمد و چون
 سلطان ناصر الدین از یہا رکن آہ سرد رسید بہ نزول فرمود
 نصب شد اعلام شہنشاہ دہر بہ برب آب ہکر حوالی شہر
 ہکر ازین سو سوہ را طرف از نف لشکر بلاب آوردہ گفت
 تیغ زن مشرق از ان سو آب کہ در چو روشن کہ رسید افتاب
 بہ برب آب آمد و راست صف بہ تافت دو خورشید زیر
 دو طرف بہ الغرض بعد قریب جو اساطان ناصر الدین خاطر از
 استخلاص دہلی پر دامتہ طالب صلح کردید و سلطان مغرالدین

از اغوای ملک نظام الدین از صلح ابا نموده عازم خجاک شد
 بعد از آنکه سه روز از طرفین مراسلات واقع شد روز چهارم سلطان
 ناصر الدین بخط خود نوشت که ای زنند اشتیاق دیدار بسیار است
 و پیش از بی طاعت و شکبائی در فراق تو مرانمانده اگر نوعی نمائی
 که این سوخته آتش حرامان بوصول تو و یعقوب صفت بکنار دیگ کرم
 رسیدن از نشان طلعت یوسفی روشن کرد در باد شام و عیش و عشرت
 تو خلل نخواهد داشت و این بیت در آن ثبت کرد که چه فردوس مقام
 خوش است و هیچ به از لذت دیدار نیست و سلطان مغالبت
 از مطالعه مکتوب بدو متاثر شدن خواست جرین بملاقات پدر و دو
 نظام الدین مانع آمد و چنان کرد که سلطان با کوه کبره و دبر به باد شام
 بقصد ملاقات از کنایه آب کهنه کوچ کرده در صحرا او ده بکنایه آب و
 فرو داد و چنان مقرر شد که بواسطه حفظ مرتبه باد شام و دلی ناصر الدین
 از آب سر و گذر نشسته بدین کیفیتا و آمد و کیفیتا در تخت نشسته باشد
 پس بفرخان بر کشتی سوار شدن از آب بگذشت و متوجه بارگاه معز
 الدین کیفیتا و بیطاقت شد از تخت فرو داده بر پا پر

افتاد و یکدیگر را در کنار گرفته بوسه بر سر و روی هم میکرد و او که بریده
 گردن و بعد از آن پارد دست پسر گرفته برو بالا تخت فرو دانج پدر
 بر تخت نشاند و خود با ادب پیش او نشست و لوازم نشاند و ما بجا رفت
 بعد از ساعتی سلطان ناصرالدین بزحاست و از آب که رفته
 بیارگاه خود رفت و از طرفین تحفه ها ارسال نموده چند روز متواتر
 سلطان ناصرالدین بر ملاقات پسر رفته و یکدیگر صحبت و نشستند
 و روز رخصت بغضی حتی چنانکه پسر را در انوش گرفته رخصت نمود
 که این زمان منبر خود رفت و آن روز طعام نخورد و با محرمان
 خود گفت که امروز پسر را وداع آخرین کردم پس از انجا نهضت
 نموده بمملکت خود باز آمد و چون سلطان معزالین کتیا بدو را فرستاد
 کشته شد و سلطنت از خاندان غوری به سلسله طلیه انتقال یافت
 و سلطان جلال الدین طلی بر تخت ملی نشست سلطان ناصرالدین
 صرفه بخار اطاعت و متابعت ناریده چه خطبه بر طرف
 ساخته همچو سایر امرا سلوک نمود و با قطع کهنه قی قانع شد و
 تا عهد سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین بهمنشال

که ز این اما حکومت سلطان ناصرالدین در بنکاله شش سال بوده
 فرمان روای بهادرشاه در زمان سلطنت سلطان علاءالدین
 بهادرخان که از خویشان سلطان ناصرالدین یکی از امرا کبار
 سلطان علاءالدین بود بایالت بنکاله ممتاز شدن مدتها بر سر
 ایالت ممکن بوده خطبه سکه سلاطین ملی جاری داشت در عهد^{سلطان}
 قطب الدین خلجی سلطنت بنکاله بخود قرار داده خود را بهادرشاه
 نامیدن خطبه و سکه ممالک بنکاله بنام خود کرد و ظلم و تعدی آنجا
 نهاد و جت کبرین و کثرت و اوج و نبوت سلطنت فرمود و بنیاد
 الدین تغلق شاه رسید و در^{۲۰} عیار از لکنوتی مشغول و بیداد
 حکام آن دیار رسید سلطان تغلق شاه با لشکری سی هزار متوجه
 ممالک بنکاله گردید چون به تهرت رسید سلطان ناصرالدین که
 بسبب سلامت روان در عهد علاءالدین تغلق قضا عیش نشده بود
 و در کوشه لکنوتی می بود طاقت مقاومت با تغلق شاه حق
 ندیده رضا بقضا داده از لکنوتی کوچ فرموده به تهرت رفته
 ملازمت نمود و تحف و پیشکش بسیار که از این سلطان غیاث الدین

تعلق شاه با احترام او کوشین جترو بارش داده اقطاعش
 به دستور سابق بجال و مقرر داشت و بهادر شاه را که داعیه
 سرکشی داشت بدرگاه آورده داخل زمره امرا کرد اینها
 نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک امرا آنه پیش گفت
 سلطان غیاث الدین پسر خوانان خود تا ناخان را والی شاه
 ساخته مخاطب بنام کام و کور و بنگاله نیز سلطان ناصر الدین
 رجوع کرده به هلی مراجعت فرمود اما در همان زودی سلطان
 ناصر الدین بخوار رحمت حق پیوست همه حکومت بهادر شاه
 در بنگاله سی و هشت سال بوده است حکومت قی زمان چون
 سلطان غیاث الدین تعلق شاه از بنگاله مراجعت کرد هنوز
 به هلی نرسیده در اثنا راه در ماه ربیع الاول ۷۵۲^{سقف} در زیر
 قصر فوجات وفات یافت پسرش انجان بر تخت سلطنت
 و به هلی جلوس نموده خود را محمد شاه نامیده جمیع امرا را بمناسبت
 و جاگیر سرفراز ساخت و ملک بیدار خلی را که از امرا کبار او
 بود قدرخان خطاب داده اطلاع لکنوتی را که از وفات

سلطان ناصرالدین خانی بود با و تفویض نمود و تا مدت آنکه تعلق
 شاه و الی سنا کام کرده بود و برادر خوانده سلطان محمد شاه شاهی
 بهرام خان خطاب داده در یکروز صد بیخیز فیل هزار را اسب
 و یک کدو را شرفی نقاشین و چند دوازده مرتبه فرموده و
 بنگاه و سنا کام با و مقرر داشته بتعظیم و احترام تمام رخصت
 به بنگاه فرمود و او چهارده سال بنظم و نسق انماکاک پیراخته از دست
 خزانین که لازم او بود و مقتولان و چنانکه تذکره می شود روزی مانی
 و در فکر سلاطین که در ممالک بنگاه بر سر سلطنت جلوس نموده خطبه بنام
 خود خوانده اند باید دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب
 الدین ابیک تا عهد بادشاه سلطان غیاث الدین محمد تعلق شاه
 هفده کس از سلاطین برت یکصد و پنجاه سال در مملکت کوه
 و در ممالک بنگاه حاکمان از طرف بادشاه و مملکت به نیابت حکومت
 و فرمانبری میکردند و خطبه و سکه بادشاه و مملکت بنگاه جاری
 ماند اگر کسی حاکمان بنی و زید و خطبه و سکه بنام خود کرد و سلاطین
 و مملکت کوه شالی او واجب دانسته زود سبزار ساین زندان چون

در عهد سلطنت محمد شاه قزاقان بحکومت و نیابت لکنوتی
 قایم شد و چهارده سال در لکنوتی ماند بنظم و نسق ممالک خرد
 ملک فخرالدین که سلاطین قزاقان بود در خلعت در امور ملکی هم نشین
 استعداد تمام پیدا کرد و داعیه ریاست و حکومت در دلش
 نشین در کین فرصت می بود تا قاقا بویافته باغی شدن ولی نعمت خود را
 کشته بر مملکت بنگاه فرمان روا شد چون سلطنت محمد شاه بادشاه
 دہلی بی وفای تمام پیدا کرده بود که قیامی او را در امورات دیگر
 آورده دست از اطاعت بادشاه دہلی کشیده اسم سلطنت
 بر خود اطلاق نمود بادشاه دہلی سبب هرج مرج سلطنت خود
 دست تصرف بر ممالک بنگاه رسانیدن نتوانست از آنوقت
 سلطنت بنگاه از دہلی جدا کرد و این فخرالدین بادشاه اول است
 که خطبه سلطنت در ممالک بنگاه بنام خود خواند ذکر سلطنت
 سلطان فخرالدین چون سلطان فخرالدین بنیر سلطنت لکنوتی
 جلو فرمود مخصوصا غلام خود را با لشکر استبجهت ضبط ممالک
 بنگاه فرستاده ملک علی مبارک عارض لشکر قزاقان با لشکر

مستعد قال مقابلہ اور آئین بعد از محاربه و مقابلہ بسیار مخلص
 خان را بقتل آورده تمامی چشم او را متصرفت شد سلطان فخرالدین
 که نو دولت بود و از امر او خود نیز اطمینان خاطر نداشت بنوا
 که بر سر علی مبارک رود و ملک علی مبارک جمعیت تمام همسرانین
 خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر سر سلطان فخرالدین لشکر
 کشید در لشکر بعد از خجاک او را دستگیر ساخت و سیاست
 رسانیده انتقام خدو رغان گرفت و اکیشتہ کراکشتی کامروز
 تراکشتند و فردا بکشتند آنرا کامروز تراکشتند و بعد از آن
 سلطان علاء الدین فوجی معتمد بطور تہانہ در لکهنوتی گذاشتہ
 خود را بغرم ضبط محال دیار بنگالہ مراجعت نمود حکومت سلطان
 فخرالدین دو سال و پنج ماہ بود و سلطنت یافتن علی مبارک الخجاسب
 سلطان علاء الدین کوئین در ابتدا حال ملک علی مبارک از
 ملازمان معتمد ملک فیروز رجب بود ملک فیروز برادرزادہ
 سلطان غیاث الدین تعلق شاہ و پسر عم سلطان محمد شاہ بود
 چون سلطان محمد شاہ بر تخت سلطنت مہلی جلوس نمود و در سال

اهل جلوس ملک فیروز را نایب باریک ساخت دران اوان
 از حاجی الیاس کو که علی مبارک خطا بوقوع آمد و بسبب آن از دلی گریخت
 چون ملک فیروز از علی مبارک درخواست او نمود علی مبارک
 متفحص شد چون اثری از سرانغ او نیافت پیش ملک فیروز از گریختن
 او اطلاع نمود ملک فیروز بر روی اعتراض فرموده او را از قریب حضور
 دور ساخت علی مبارک روانه سمت بنجا که کردید در انشای راه
 بعالم رویا حضرت شاه مخدوم حلال الدین تیریزی قدس سره
 خورد و عجز و منتهی نمود حضرت مخدوم را خوش ساخت تا
 حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبه نیک دادیم اما بیکاهم
 مکانی راست خواهی کرد علی مبارک انکشت قبول بدیده نهاد و پیر
 که در کدام جا حکم تیار ساختن بجان میشود فرمودند که در بلده بنشین
 جائیکه سرخشت بالا هم بنانی دیک کل صدعه برک تا زودتر
 زیران خشت با بنی هانجا باید ساخت چون به بنجا رسید
 با قدرخان ملازمت نموده طرح اقامت افکند تا رفته رفته
 خدمت بخش گری لشکر قدرخان ~~ملازمت نمود~~ طرح اقامت

باد تفویض منت و چون ملک فخرالدین از قدر خان بنی در زبیده
 ملی نعمت خود را کشته اطلاق سلطنت بر خود نمود علی مبارک
 خود را سلطان علاء الدین خطاب داد و لشکر بر فخرالدین کشید و به خلیج
 ندر کشید انتقام ملی نعمت خود از فخرالدین گرفت و با ستظهار
 تمام تہانہ در لکھنؤ آئی کہ آشتی متوجہ ضبط دیگر ممالک بنگالہ شد
 چون خطبہ و سکہ مملکت بنگالہ بنام خود ساخت سرشار نشاء عیش
 و کامرائی بودہ ایما حضرت مخدوم را از خاطر سہو کرد تا شبی فریاد
 دید کہ حضرت مخدوم فرمودند کہ ای علاء الدین سلطنت بنگالہ یافتی
 و حکم ما را فراموش ساختی علاء الدین روز دیگر تعخص نشان خشتہ
 نمودہ چون مطابق فرمودہ حضرت مخدوم سبک العین شاہن کردہ ہما نجا
 مکانی کہ الیوم انما رآن موجود است راست کردہ ہما ن ایام
 حاجی الیاس ہم در بندہ و وارد شد سلطان علاء الدین اورا چند
 مجبور ساخت اما آخر باستغفا مادرش کہ دایہ سلطان علاء الدین
 بود از قیام راکردہ و بیایہ اعتبار رر ساینہ در محلینغ و راہ دہ
 حاجی الیاس باز کہ فرصت لشکر را بخود موافق ساختہ روزی ۱۰

با اتفاق خواجه سرایان سلطان علاءالدین را کشته خود را بمنزل
 بهنگره لقب ساخته دیار لکنو و بهنگاله را متصرف گردید
 سلطان علاءالدین یک سال و پنج ماه بود سلطنت حاسی
 الیاس الخاظم سلطان شمس الدین چون سلطان علاءالدین کشته شد
 و سلطنت بهنگاله بجای الیاس علاءالدین خود را سلطان شمس الدین
 خطاب داده در بطن شریفه پندون بر سر سلطنت نشست چون
 بنگ بسیار میخوردند این شمس الدین بهنگره را شتهار یافت در
 استرغا مردم و دلجویی پناه مسمی جمعیله منبر و در اشته
 پس از چند گاه سامان لشکر نموده بجای کرقت و از آنجا نفا
 و پیشکش بسیار و فیلان نبرک بدست آورده بارها کما خود
 مراجعت نمود و بسبب اختلال سلطنت دلی که در وقت سلطان
 محمدا شاه رخ داده بود تا سیزده سال سلطان دلی متعرض
 حال بهنگاله نشد و سلطان شمس الدین بحال استقلال مشاغل
 سلطنت بهنگاله قیام و زریه بتدبیر تا حدود نبارس متصرف
 گردید و شوکت و عظمت پیش از پیش بهر سائیده تا نویت سلطنت

دلی بغیر و زشاه بن رجب رسید و در صدد استرداد ملک بنگاله
 کردید که نیاوران سلطان شمس الدین جوینی بتقلید قیوس شمس الدین تیار
 ساخت سلطان فیروزشاه که از شمس الدین بخارا را برده و کتاب
 می برد و در شکست متوجه دیار لکنوتی و کبچ متواتر متصل ملین بنده
 که دارالملک سلاطین بنگاله بود رسید و در جائیکه ایوم فیروز بود
 آبادست مضرت خیام ساخت و از اینجا سوار فرموده بمحاصره قلعه
 پرداخت سلطان شمس الدین سپهر خود را با جمعی در قلعه گذاشته خود بقلعه
 اکلله که حصانت تمام داشت پناه برده و متحصن گردید فیروزشاه
 متعرض حال مردم سکنه بنده نشد و سپهر سلطان شمس الدین را بچنگ
 اسیر کرده متوجه قلعه اکلله شد و در اهل روز خجاک عظیم واقع گردید
 بعد از آن مدت بست و دو روز بمحاصره قلعه پرداخت چون کار
 از پیش نرفت فیروزشاه خواست که بغیر مکان نموده بکنار آگینک
 فرود آید پس بنفس نفیس قیوس حاجی مناسب میکرد سلطان شمس الدین +
 بخیال آنکه فیروزشاه بغیر مراجعت سوار شده است از قلعه برآید
 صفوف خجاک آراست لموافقه شمشیر تیرستان تفنک

پشدازه مرد و طرف کرم بازار خجاک * تن پهلوانان تهنی شدند مردم
 بهر کل برنج شان شکفته جریح * بعد قتال بسیار از طرفین مردم
 بیشمار کشته و خسته کردند و زندان خرا لا مرتب ظفر بر پرچم فیروز شاهی
 در زیر و شمس الدین تاب نیاورده که نخیته باز بقلعہ تحصن جست چهل
 و چهار زنجیر فیل بزرگ که از خجاک آورده بود با چتر و علم مع دیگر استبا
 سلطنت و حشم بدست بهادران فیروز شاه افتاده کوفتند و
 همان عرصه مخروم شیخ را جابایا که سلطان شمس الدین اغتفا کمال
 و رخص آن جناب داشت ارتحال عالم بقا کردند سلطان شمس الدین
 بلباس فقیرانه از قلعہ برآین بخیماره شیخ حاضر شد بغیر فراغ از تهنیت
 و تکفین جریح سرسوار با سلطان فیروز شاه ملازمت نمود و بی آنکه
 بادشاه معلوم کند باز بقلعہ آمد چون سلطان دریافت احوال نمود
 تا سبب خورده القصة چون مدت محاصره امتداد کشید و موسم
 برسات در رسید از آنجا که در موسم برسات ولایت بنکا که کسرت
 آب می شود و تردد متعذر تمام میکرد و سلطان فیروز شاه صلح
 کونه در میان آورد سلطان شمس الدین که از ضیق محاصره عاجز

فی الحمله کردن باطاعت نهاده طالب صلح کردید فیروز شاه به سر
 سلطان شمس الدین را با دیگر اسیران بلا دگرهنوئی رها کرده علم
 افراشت و در دهه سلطان شمس الدین بیشکاش بسیار و نفایس
 شاهانه پیشمار محبوب رسولان بخندان برآ سلطان فیروز شاه
 فرستاد و سلطان نیز طبقه التفات با رسولان سلوک فرمود
 رخصت معاودت ارزانی داشت و چون سلطان شمس الدین از
 فیروز شاه دغاغمه تمام داشت لهذا در دهه الملبیان دانا
 سخن بنج به ملی فرستاده التماس صلح نمود فیروز شاه قبول کرده الملبیان
 بعزت و حرمت تمام رخصت فرمود از آنوقت در میان ملی و بنجاله
 حدود بسته شد و بادشاهان ملی بران عهد و موافقت قایم بوده
 متعرض حال سلاطین بنجاله نشدند و بار سال تحف و هدایا از طرفین
 سلوک بادشاهان دیکر یکدیگر مرعی داشتند و در دهه سلطان شمس
 از بنجاله ملک تاج الدین با چند نفر امرای برسم رسالت با تحف
 و بیشکاش بسیار باز به ملی فرستاد و سلطان فیروز شاه تفتاب
 حال رسولان پیش از پیش فرموده بی چند روز اسبان تازی

و ترکی با دیگر تحف و هدایا نغسه محبوب ملک سیف الدین بخند
 قبل برای سلطان شمس الدین در عوض فرستاد چون در آن نزدیکی
 سلطان شمس الدین در بنگاله فرقات یافته بود ملک تاج الدین و
 ملک سیف الدین قریب چهار کرده رسیده بودند که خبر فرقات
 سلطان شمس الدین شیوع یافت ملک سیف الدین حقیقت حال
 بدلی عرضداشت و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض
 مواجب سپاهیان متعینه بهار داده تحف نفایس هر دو ملک
 تاج الدین به بنگاله آمد مدت سلطنت شمس الدین شانزده سال و
 چند ماه بود که سلطنت سکنه شاه بن شمس الدین چون سلطان
 شمس الدین هبکده جهان کدران را پدر و کرد و فرسوم تجویر
 امر او سران سپاه فرزند بزرگ او سکنه شاه بر تخت سلطنت
 بنگاله اجلاس نموده دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیان^{مسلط}
 گردانید نو بدامن دامن در داد و استرخا خاطر فیروز شاه
 اہم دانستہ بنجاء زنجیر فیل و با اقسام متعده و اقمشہ برشمش
 مرسل نموده و در همان ایام فیروز شاه با و شاه دہلی بغیر

تسخیر ممالک بکماله در نشسته روان شد چون لطف اباد رسید بر سر
 شرمع کرد به سلطان هانجا مقام کرد و ابلیجی نزد سکن رشا فرستاد
 سکن رشا هزاراده بادشاه همی میترود بود که در همان اوان
 ابلیجی فرزند رشا رسید سکن رشا تزدیدی تمام حاجب خود را مع
 پنج و نجیر فیل و با تحف و هدایا همراه ابلیجی فرستاده ابواب مصال
 کشاده اما اثری بران مرتب نشد بعد انقضای ایام بر شکل سلطان
 فیروز شاه بگهنبه شتافت چون نوکب سلطان حدود بنوده
 معسک ساخت سکن رشا خود را مرد میدان ندیده بر بنم بدید
 اگر ازاله مختصر گشت فیروز شاه در تفتیق محصوران کوشید چون کاه
 برانها تنگ شد سکن رشا چهل و نجیر فیل با مال بسیار و تحف
 و نفایس بشمار بیشکش فرستاده و بیشکش هر ساله قبول نموده
 در صلح زد فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدار الملک خود
 افراشت پس انان سکن رشا با استقلال تمام سالی چند داد
 عیش و عشرت داد و در لایحه مسجی ادینه بنا کرد اما هنوز بانها
 نرسیده بود که نامه عمرش تمام شده و عمارت مسجی نیم کلامه ماند الان

قاری از تعلیمات آن سجد و جنگل نبیند از آباد کردن بمفاصله یک
 کرده موجود دست فقیر آن را ملاحظه کرده الحی خوب سجد ساخته
 و مبلغ خیر در تعمیر آن صرف شد با ششصد و شصت و یک سکنه
 از زن سابق بسیر موجود آن و از زن دیگر یک بسیر مسمی غیاث^{الدین}
 که در حسن اخلاق و جمع اوصاف بر همه برادران فایده و در سلطنت
 و جهان داری انسب و لایق بودند از این ایش حسد و حقیقت
 ساخته خواند و رفع غیاث الدین شدن در صد و ایداد و از رفقا
 می بود و مازوسی فرصت یافته بحضور بادشاه دست ادب بر
 نهاده میخواست که مرکوز خاطر خود را بعرض رساند سلطان از
 طرز ادراک زن تفرس ریافت و فرمود چه التماس داری بگو زن
 گفت نمنا که هست اگر بادشاه در اخفای آن قسم یافد فرماید
 حتی الاکان متوجه انجام شود به با عرض سانم بادشاه در اخفا
 آن قسم یافد و مبالغه نموده فرمودست نمنا که داری حلج
 کن + لبث آئینه خاک جگر کن + زن مکار از روی برکاک
 عرض نمود که از حرکات غیاث الدین خلجانی تمام و در دل دارم

او دین فکر است که قاصد ضرر جان بادشاه شده قلع و قمع پسران
 من نموده خود متکی بر ساده سلطنت شود اگر چه مرا بمنزله فرزند است
 و نمی خواهم که مضرت جانی باورس را با چون سلامتی نفس بادشاه سرشته
 حرم و احیاط اوردست نداده علاج واقعه پیش از وقوع و اصلاح و انساب
 که او را بنزدان جین نماید یا که حدقه دیدگان نش از نور بصارت عاقل در
 سلطان از اصغار این حرف بر هم نشن فرمود که این چه ایه عرض است
 که با شربت دولتخواهی منتهی چه نایره صد اتباعی است که بمنزله یخنی
 شرم نداردی که تو بنفذه پسر در اسرار این ضعیفه همین یک پسر هر چه خود
 نه بسنگ بر دیگری پسند زن باز با لحاح تمام التماس نمود که هرگز
 حد و بغض را دین منعی منعی نیست آنچه لوازم خیرخواهی است بجا آورم
 آئین بادشاه اختیار دارد سلطان فضل سکوت بر درجاک و دان
 نهاده ساکت ماند با دل خود گفت چون غیاث الدین منبر خلف است
 و لیاقت سلطنت دارد کو قاصد جان من است یا نش یا نش
 فرزند خویش است اگر خلف را دود و کمر باخلف بود تلف باد و
 سلطان غیاث الدین پس از آن مطلق العنان ساخت اما غیاث

که از مکر و خداع آن زن هموان متشکی بود روزی به بهانه بنجار
 سوار شدن بطرف سنار کام که نخت و غنقرب فوجی مستعجاب
 بهم رسانیدند با پدر در خواست پیغام سلطنت کرد و متعاقب بعزم
 استخلاص مملکت با فوج عظیم از سنار کام کوچید سنار که بی
 مقرب خیام ساخت ازین طرف بدرهم با لشکر قیامت انزلی
 استقبال نخت روز دیگر در میدان گوالپاره طرفین متوجه
 صفوف پرداخته با بنجاک قایم کردند سه پسر با پدر کین برآید
 محاسبان از سینه بر خاسته پدر رشته مهر و الفت کسخت
 به توفیقی که شفقت ز عالم کسخت اگر چه غیاث الدین با بهان
 و جناب اوران لشکر و بمبالغه تمام فرمان داده بود که حتی الاک
 سعی ملین نموده با دشاه رازنده دستگیر نماید اما از انجا که تقی
 نبوع دیگر بوده سکندر شاه بدست کی از پهلوانان لشکر
 غیاث الدین نادانسته کشته شد هنوز قاتلش بر سر استاده بود
 که یکی از میان سکندر شاه را کشته دیده پرسید که این کس
 او گفت من شتم گفت حیف نکردی سلطان سکندر دست بس

هر دو خایف و ترسان پیش غیاث الدین رفتند و گفتند که اگر نیم
 انباشت که اگر دوست خود باز دارم مقتول شوم در این صورت شکیست
 نموده میتوان گشت غیاث الدین گفت البته میتوان گشت و بعد
 ناکل گفت ظاهر تو سلطان را کشته گفت بلی نادانسته زخم نيزه
 بر سینه سلطان زدم هنوز زخمی دارد غیاث الدین بحالت تمام
 رفته از اسب فرود آمد و سر بخیزد و نویناد و اشک بر رخساره
 روان کرد و گفت ای پدر چشم واکن و صیتی فرماتا بجا آرم سلطان
 چشم باز کرد و گفت کار من آخر شده است سلطنت ترا مبارک
 باشد و تو سر سبز باشی بشا بهشتی که من کردم ز سبزه
 بالین تویی این بگفت ظاهر و خوش طیران نمود غیاث الدین
 در توقف خود ندیده چند کلمه را برای تخمیر کافین بپر کاشته
 خود جلوه زیر متوجه بنظر داشت و بر سر سیاه طنت جلوس فرمود مدت
 سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود و با حضرت محمد
 علاءالحق قدس سره معاصر بود و ذکر سلطنت غیاث الدین
 بن سکندر شاه چون سکندر شاه در تخته خانه زمین استراحت کرد

سیر بر سلطنت بنگاله بوجود ذوقی الجود سلطان غیاث الدین بن
 وزیرت یافت اول حشبان برادران علانی را کند یدیه پیش مادرش
 فرستاد و خاطر خود را از دغا غم برادران فارغ برداشت بعد
 از آن عدل و داد پیش نهاد و مهمت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت
 گذراند نفیست که نوبت سلطان غیاث الدین به بیمار ^{شده} ~~ضعیف~~
 از زندگی مایوس گشت و سه کس از ندما می محرم حرم خود را که یکی از سر و
 دیگر کی کل و سیو لاله نام داشت بغسل الکی مقرر ساخت و چون
 حق تعالی صحت بخشید آنها را به تهنیت بر کنیز به منظور نظر پیش از
 ساخت انبانغان دیگر از راه حساب غیاث کی حرف میزدند تا در
 در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار این معنی کردند سلطان
 این مصرع در خاطر گذشت مصرع ساقی حایت سر و کل دلاله میرود
 مصرع دیگر میتوانست بهم رسانید و از شعرای پاجت هم از عهد
 مصرعه دیگر نتوانست بر آید پس سلطان مصرع خود را نوشت و موصو
 رسول نجیبیت خواجه شمس الدین حافظ بشیر از فرستاد و خواجه حافظ
 بدیده مصرعه دیگر فرمود مصرعه این بگفت با ثلثه غساله میرود

مرافق قاضی سراج الدین تعیین کرد که بادشاه را در محکمه شریعت بر من چون
 چه رسیدن بحضور تنغیر بود باین صلیه خود را رسانیدم حالا بر غیر و محاکمه
 شو بپرسین زنی را که زخم تیر زده مستغفنه است بادشاه فی الفور
 برخواست و نیمه شب شیرازی زیر بغل نهان گرفته روان شد چون پیش
 قاضی رسید قاضی اصلاً با بادشاه ملقفت نشده فرمود که استر شما
 خاطر این ضعیفه بکن سلطان بطوریکه توانست او را راضی ساخته
 و گفت ایها الفانی یک ضعیفه راضی شد پس قاضی رو بضعیفه کرد و
 پرسید که بداد خود رسید و راضی شدی گفت بلی راضی شدم انچه
 قاضی شب گفتگی تمام بزجاست و تعظیم سلطان نموده پرسیدند نشانی
 سلطان شنید از بغل برآورده و گفت ای قاضی من بموجب حکم
 در محکمه تو حاضر شدم اگر یک سر منو امر در ازاد کن شرع خلاف تو
 مشاهده میکردم همین شب شیرازی دنت میبرد و مشک را که خیرش را
 نیز دوده از زیر پند برکشید و گفت ای سلطان امر و زاکرا را تو
 اندک تجاوز از امور شرع معاینه می نمودم بنجد که بهمین وجه پشت تو
 سرخ و سیاه میکردم رسیده بود بلای دلی بخر کنده شست

سلطان خوشنونت شهنش قاضی با نعام و اکرام نواز شهان فرموده
 خود را راضی و رضا کریم اجبت فرمود سلطان غیاث الدین از ابتدا
 حال با حضرت نور قطب العالم پیوسته اعتقاد تمام داشت و هم عمر
 هم سبق بودند و چنانچه هر دو در نجابت شمع حمید الدین کین نشین ناکور کی کسب
 علوم نموده بودند و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشدند و در
 خدمت بجا بود و ترویج راجه کائنات که زمین را از ناحیه بود بدعا گشتند
 مدت سلطنت غیاث الدین هفت سال و پنج ماه بود و در سال
 دین شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده و دعوت
 حیات سپرد سلطنت سیف الدین بقیع سلطان السلاطین چون
 سلطان غیاث الدین از تنگنای جهانی بوسعت آباد و روحانی شتافت
 امرا و سران سپاه سیف الدین سپهر او را سلطان السلاطین لقب
 نهاده بر تخت بدر جلوس دادند و کی می رود و دیگر آید بجای
 جهان را ندانند بی کد خدا که و او با و شاه حلیم اخراج و کریم الطبع
 شجاع بود مدت ۱۰ سال سلطنت بنحاک که گذشت و در شصت و هشت
 بیای طریق عدم گردید و در سال سه سال و هفت ماه و پنج روز و شش

و اسما علم بالصلوب ساطنت شمس الدین سلطان السلاطین بعد از
 وفات سلطان السلاطین شمس الدین نام پیش منبورت اعیان
 و ارکان دولت قدم بر سر جهاندار گذاشت و بدستور اسلاطین
 مراسم ساطنت و حکومت تقییر ساینده چست بعیش کامرانی کرد
 و در شش معترض طبعی با خلع راجه کانش که در وقت تسلط تمام
 پیدا کرده بود در نور و منزل فنا کرد و بدو بعضی نوشته اند که این شمس الدین
 میر سلطان السلاطین نبوده اما متنبی بوده است و امام او شهاب الدین
 بود بهر تقدیر ساطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود و واضح
 آن است که راجه کانش که زمیندار بهتوره بود بر و خراج کرده او را
 بقتل آورد و در مراسم ساطنت بر خود گذاشت ساطت راجه کانش نیز
 چون سلطان شمس الدین رخت هستی بر بست راجه کانش میدان سنه
 بر تمامی قلمرو بنگاه استیلا یافته بر سنده حکومت میرع نشست
 و ظلم سفاکی بنیاد نهاد و صدور قتل مسلمین بر دخته اکثری اعلا
 و مشایخ را مقتول تیغ ستم کرد و میخواست که هیچ اسلام را
 از قلمرو خود مستاصل سازد و گویند روزی شیخ بدر الاسلام قلم

شیخ معین الدین عباس پیش آن بفرجام بی اسلام نشست گفت
 ای شیخ چرا بر من سلام نکردی شیخ فرمود اهل علم را سلام بجا فرکرد
 روز نیست خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک بلکه چون مسلمانان سبیل
 کرده ازین سخن آن ملکی ناپاک ساکت شن همچو باربع و تا خجسته
 در صدد قتل کردید روزی در مکانی که دروازه تنگ و کوکاب
 داشت نشست و شیخ را طلب کرد شیخ چون سید مطالبه در یافت
 اول با درون گذاشت بعد از آن سر فرو کرده داخل شد آن
 مرد و دو لاشه خنجر در اشتعال آید گفت شیخ را در صف
 برادرانش نشانند فی القور انجباب شربت شهادت چشایند
 و بقیه علماء همان روز برکتی نشاندند بدریا غرق ساخت حضرت
 نور قطب العالم قریب به سده از استیلا آن کافر و قتل مسلمین
 بی طاقت شدن سلاطین ابراهیم شرقی که در آن زمان تاجران
 در قبض تصرف او بود نامه نوشت باینضمون که کاشن نام حاکم
 این ملک کافر باینست ظلم و خونریزی شعار خود ساخته اکثری
 از علماء و مشایخ را کشته و غیرین بجر فنا ساخته احوال در صدد قتل

بقیه اسلام است میخواهد که نبای اسلام را ازین ملک منهدم
 سازد از آنجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم
 و واجبست بنا، علی بن ابی طالب و کلمه متصرع اوقات شریف گشت
 مامول آنکه قدم نرزد لاجل بر سر سکنه این محال و منت بجال این
 شکسته بال نهند که رهای مسلمانان از شکنجه حقا این ظالم شود
 و اسلام چون بر اسلحه محضو سلطان ابراهیم گذشت با غر ز تمام
 و اکرام و الا کلام کرده مطالعه کرد و قاضی شهاب الدین جوینوری
 که از فضلا وقت و سمرقند عصر بود سلطان در تعظیم و توقیر او
 بسیار میکوشید و در روزها متبرک در مجالس سلطان بر کرسی سیدین
 می نشست ترغیب تمام کرد و گفت که برخیز و تعجال با بیدار
 که درین یورش فواید دینی و دنیوی منصور است یعنی هم ملک بنگاله
 در خوره تصرف بر آید و هم دیدار حضرت شیخ که منبع حسنات حال
 و مال است با ضمیمه ثواب داد و رسی زمره اهل اسلام بمحصله
 سلطان ابراهیم خمیه بردن زده طبل ارتحال نواخته بکوچ متواتر
 با فوج بحر موج باندک ایام به بنگاله رسیده و سمرقند و فیروز پور مغرب

خیام ساخت راجه کانس از ریافت این حال مضطرب شد
 بملاقات حضرت قطب العالم شتافته بعجز و الحاح و زاری
 درآمد و گفت رقم عفو بر صحنه جبرایم این کینه کار کشیده تساطع
 ابراهیم ازین ملک باز دارند حضرت مخدوم فرمودند که برای سفارش
 کافر ظالم مانع بادشاه اسلام نمی توانم شد خاصه آنکه حسب الطیب
 و اشارت ما آمده باشد کانس را علاج شدن سر بر قدم گذاشت
 گفت هر چه رضا حضرت باشد قبول میکنم فرمود ما مشرف اسلام
 مشرف نشوی من بفارنش تو نمیتوانم کرد کانس انکشت قبول
 بردیده اما زن آن ضال او را بجای ضلالت انداخته مانع استغیا
 سعادت اسلام کردید آخر سبزی دو آردن ساله را که جدو نام
 داشت نجابت حضرت قطب العالم برد و گفت من پرستم
 تارک دنیا خواهم شد همین بر مسلمان ساخته ساطت بنگاله
 او را نجیب حضرت قطب العالم سفل پان اردن خود کرده
 بدین جدو گذاشتن و تلقین شهادت نموده بخلعت اسلام
 ساختند و جلال الدین نام او کرده حسب الحکم در شهر منادی

زده خطبه سلطنت بنام او خواندند و امور شرع شریفان
 تاریخ رواج دیگر یافت بعد از آن حضرت قطب العالم علامت
 سلطان ابراهیم زفته مغرت قدم نموده درخواست معاوضه
 بادشاه کردند سلطان نیز یعنی کوفته خاطر شدن رو بقاضی شهاب^{الدین}
 کرد قاضی گفت ای حضرت سلطان حسب استدعا شما در اینجا سیر
 اکنون شما خود حمایت و جانب داری و نموده و کیلا نه پیش آمدید
 چه تصور توان کرد حضرت فرمودند که آنوقت حاکم و ظالم بر اسلام
 مسلط شده بود احوال که بموقع قدم سلطان بادشاه مشرف اسلام
 مشرف شده جهاد برکاف لازم است نه بر اهل اسلام قاضی لا
 جواب شده ساکت گردید اما چون مزاج سلطان برهم نشو^{بود}
 بائس خاطر سلطان نموده با امتحان علوم کمالات آنحضرت اقام
 نموده ملزم و منفعل گردید بعد سوال و جواب بسیار حضرت قطب
 فرمودند که بر درویشان چشم حقارت و انکار نکرستین و
 طالب امتحان شدن خبر خسارت نتیجه نه بخت زردی است
 که بحال تبا به میری و در رو سلطان نیز نگاه غضب آلود نمود

القصه سلطان ماخرش شن که فتنه خاطر بچو بر رفت گویند در همان
 روز وی سلطان ابراهیم قاسم شاهاب الدین جوینوری وفات یافت
 اریع بادل شکان هر که در افتاد بر قیاد ۴۰ اما راجه کانش
 که سلطان ابراهیم وفات یافت سلطان جلال الدین از سلطنت
 معزول کرد و خود بر سر سرارت ممکن شدن بکلمه نهب باطل خود چو
 کاوان طلا ساحت جلال الدین از دمان انداخته از راه سفره کاوان
 برآورده و آن طلا را به برهمن تقسیم کرد و بر سر املقین نهب خود نمود
 از آنجا که جلال الدین املقین فرموده حضرت قطب العالم بود از دین مستقیم
 بنزد کرد و سخن کفار در دل او نیفتاد و راجه کانس باز کواشتیاق
 افراخته و فکر قلع و قمع مسلمانان کرد و چون ظلم و ستم او از حد گذشت
 روزی شیخ انور به حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم پیشین
 برد گفت حیف باشد که با وجود همه شما قطب وقت مسلمانان از
 دست این کافر در آید و آزار باشند حضرت شیخ در آنوقت
 بعبادت و یاد الهی متغریق بودند با سماع این معنی و غضب
 آتش فرمودند که این ظلم وقتی فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد

شیخ انور دانست که هر چه بنزد بان پدر بنزد کوارش گذشت
 شنی است بعد از لحظه عرض نمود که هر چه درباره فقیر ارشاد شد
 عین ثواب است درباره برادر زاده ام شیخ زاهد چه حکم می شود
 فرمودند طبل نیکی می دهد تا قیامت القصد را چه کنش یاده ایشان
 و ظلم و جور اصرار کرده تبریج بر خادمان و لواحقان انحضرت
 نیز دست نغسی دراز نمود و اسباب و ائمانه آنها تباراج داد
 شیخ انور و شیخ زاهد را دستگیر نموده چون سخن حضرت شیخ
 زاهد شنیدن بود در قتل آنها جرات نکرد و بنا بر کام فرستاد
 و تا یک ساخت که زمره فون پر و جرایشان از آنها معلوم کرده
 خواهند گشت و چون بعد رسیدن شمار کام تهید یا کرده اند
 و از زر که هرگز فون نبود نشان نیافتند اول شیخ انور را
 شربت شهادت چشانیدند و چون قصه شیخ نمودند ایشان⁺
 فرمودند که در فلان موضع دیک کلان مافون است چون⁺
 کا ویدند او ندی کلان برآید و غیر از یک اشرفی دیگر در آن نیند
 گفتند دیک چه شد فرمودند ظاهر کسی ردین باشد و این معنی از

تملیق غیب بوده است کونین روز یکم شیخ انور را در سنار کام
 شهباز گردن و خون مبارک ایشان بر زمین ریست همان روز
 راجه کانش در همان وقت از دارالراج خود بدو رخ شتافت
 و بقول بعضی سپهرش حلال الدین که در حبس بود با خدمتکاران اتفاق
 نموده او را گشت مدت حکومت و ظلم آن سفاک هفت سال نشان
 میدهند و کسبست عین به این چهره زیاده از آن حلال الدین +
 با استقبال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود و اکثر کاران اعلیٰ الغم
 بدر مسلمان نمود و زمار داران کج کا و طلا خورده بودند بعفت و بجز
 تمام گوشت کا و خورایند و حضرت شیخ را بدر از سنار کام
 طلبیده در اغراض و احترام کوشید و خاستها نمود و اکثر ملازمت حاضر
 می شد و امور مملکت جهاندار را چنانچه باید و شاید میکرد و در زمان
 سلطنت او مردم بر فاهیت و آسودگی تمام میکنند و آیندند گویند
 در عهد او شهر نایب انقار را باد شد که تقریر نتوان کرد مسجد خوش
 و تالاب جلای و سرادر کور بنیاد نهاد و مجدداً ابتدا ای آباد
 کور در وقت او شده مدت هفده سال سلطنت نمود و در سال

خانه کور را منزل گاه ساخت ایوم کنیزی کلان بر مقبره او
 بنده موجود است و قبر زن و پسرش هم در بهلوی او در همان مقبره
 است احمد شاه دین بلال دین چون سلطان جلال الدین ^{مضخم}
 خاک خواب پسرش احمد شاه تجویر امرا و سواران سپاه بر سر ^{سلطنت}
 بجای در جلوسنغ دوازده سکه تنه فرج و ظالم و سفاک بود چون ناهق
 ریختی و شکلهای نمان جلار میزد و چون فوت ظلم می رسید
 صفار کبک را از قلعی او بجان آمدند شادی خان و ناصر خان که در
 که هر دو غلام بودند و درجه امارت داشتند متفق شده احمد شاه
 بقتل آوردند و این واقعه در ستمه رویداده مدت سلطنت او
 شانزده سال و قبلی نه ده سال بوده است و نه سال بنده
 چون بر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند شادین خان ^{ست}
 که ناصر خان را از میان برداشته خود مقصد امر سلطنت کرده
 و ناصر خان بر بانی الضمیر او مطلع شده سبقت نموده شادین خان را
 بقتل آورد و خود از روی جرأت قدم بر تخت سلطنت گذاشته
 شرمع در انفاذ احکام نمود امرا و ملوک سلطان احمد شاه

تاب فرمان بردار او دنیا ورده او را هم بقتل ساینده سلطنت او
 هفت روز و بقول بعضی نیم روز بود سسنت نادر شاه چون ناصر
 غلام سبزه ای کرد از خود مقبول شد اما او ملوک اتفاق نموده یکی از
 سلطان شمس الدین بهنکره را که بیاقت این شغل خطیر داشت نادر
 خطاب کرده بر تخت سلطنت اجلاس دادند ناصر شاه این بعادت
 و سخاوت بش نجا و خاطر ساخت تا مردم خود و بزرگ مزه^{الحال}
 بوده جبراً احتیاطی را با شاهی و بالتیام آورد و عمارت کور و قلعه
 از احداث آن بادشاه عالیه است مدت سی و دو سال^{سلطنت}
 بخانه برداشته مانند دیگران از نخبهان بدو و کرد و بقول بعضی
 ایام سلطنت او از بیست و هفت سال تجاوز ننمود سسنت
 باریک شاه به نادر ساین چون ناصر شاه رخت هستی برت
 پسرش باریک شاه متکی و ساده سلطنت کرد و مردمی^{نشست}
 و متشرع بود در عهد او مردم بسیار مرفه و آسوده حال بودند
 و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذراند و در ششم عازم ملک
 عدم کرد و مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود

سطنت یوسف شاهی بعد از وفات باریک شاه پسرش
 یوسف تجویرا مراد معارف ممالک بر سر فرمان بود و جلوس
 و او بادشاه حلیم و خیر خواه خلق و نیکوخت و صاحب علم و در باب
 هفت سال و شش ماه ساطنت در ششم راه نورد و سفر خست
 سطنت یوسف شاهی بعد از فوت یوسف شاه
 پسرش سکندر شاه بر تخت ساطنت نشست فی الجمله مایه سودا
 داشت چون قابلیت این امر عظیم نداشت امر او اعیان نفیق
 کرده همان روز را از ساطنت معزول نموده پسر دیگر یوسف شاه
 که فتح شاه نام داشت بر سر فرمان نهی متکلم ساخت و او مرد
 دانا و عاقل بود در رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهادیم خود
 ساخته امر را فراخور مرتبه هر یکی منزلت داده با خلایق
 نوازشها مسلوک داشت در زمان او ابواب عیش و نشاط
 بر روی مردم بنگاه مفتوح گردید چون در بلاد بنگاه رسم بود که
 هر شب پنجهزار پیک نبوت حاضر می شدند و علی الصبام
 بادشاه ساعتی برآمده سلام انجاء گرفته رخصت میداد

انگاه جماعت دیگر حاضر می شدند روزی خواجه سراج فتح شاه که
 باریک نام داشت با پاجان اتفاق نموده فتح شاه را بکشت
 و این واقعه در ۹۴۰ وقوع یافت سلطنت فتح شاه هفت سال
 و پنج ماه بود سراج باریک پس از این که پادشاه را کشت
 چون باریک خواجه سراج را بکرامت بید دولت بقتل ولی نعمت خود
 اقدام نمود بمقتضای آنکه همیشه چون خالی بود رو باه سیر می‌کند
 خود را سلطان شانزده لقب نموده و برادرزکام فرماندهی
 مربع نشست هر جا که خواجه سراج بود نزد او جمع آمد و مردم در
 را بمال فریفته بز خود فراهم آورد و در آخر فرنی شوکت و قوت
 کوشید و چون قباوی خود را برابر دید در فکر دفع امر آن بزرگ صاحب
 گردید از آن جمله سر و سر کرده جمیع امرا ملک اندیل صبی که در
 سر صبی بود برانیمنی مطلع گشته در صدد تدبیر و اندیشه آن شد
 که بچه لایق خود را بپادشاهی رساند و کارش کفایت رساند
 در آن اثنا خواجه سراج خون گرفته را بنجا طر سید که ملک اندیل
 فرمان طلب را از لطیفه غیبی انکاشته با جمیعت شایسته خود

بحضور ساینده چون هوشیاری و احتیاط تمام بدر بار آمد و شد
 میکرد و خواجه سرآمد در دفع او عاجز شد تا روزی محاسبی ترتیب داده
 با ملک اندل کم جوئی پیش از پیش نموده مصحف اقرین میان آن دو
 و گفت دست مصحف بگذار که بمن اسپیدی نرسانی ملک اندل
 قسم باید کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت نرسانم و بسبب آنکه
 جمیع مردمان از آن خواجه بیدار دولت خویندل بودند ملک اندل
 نیز در انتقام خون ملی نعمت مستعد بوده در بانا ترا با خود متفق ساخت
 فرصت میجست تا آنکه شبی آن کافر نعمت شراب و افروخته
 سرشار شدن بر تخت خفته بود ملک اندل برهنه نوئی در بانان
 بقصد قتل او مجرم سرادر رفت چو دل و را بر تخت خفته یافت
 قسم باید و شل آن متامل شد گاه آن اجل گرفته بقدرت قادر مطلق
 که یکی از تخت نخوت نجاک نعلت اندازد و دیگر بر آکلاه سرود
 بر تمارک گذارد بسبب علیان سستی شراب غلطی از تخت فرود
 افتاده ملک اندل خوشوقت شده تیغ بر و انداخت اما
 کارگر نیامد سلطان شاهزاده هوشیار شده خود را مقابله

شمشیر بر نه دیده با ملک اندل در او نخت و چون قوی و عظیم
 الجنت بود ملک اندل را در کشتی نیز بر انداخت و خود بر قرار سینه
 نشست ملک اندل که موی سر او را در دست خود محکم گرفته بود
 کنداشت و بغرش خان که بیرون حجره ایستاده بود آواز داد
 که جل خود را بمن برسان بغرنخان ترک با جمعی از جشیان فی الفور
 بیرون آمد و ملک اندل را نیز بر دیده در انداختن تیغ متامل شد
 چه که در اننا تملاش کردن شمعها و زیر دست و پا یکدیگر آمده بود
 خاموش شدن و هواتا ریاب بود ملک اندل فریاد بر آورد که من
 موی سر او را بدست دارم و او چندان عریض و جسیم که بانه
 سپهر من است قوی تامل تیغ بنید از کیه تیغ از کله انخواست
 و اگر کلاه شود و بمن سدر سین باشد با من صد هزار همچو من در
 قصاص خون ملی نعمت اگر گشته شوند هنوز اندک است بغرنخان
 هسته شمشیری چنان بر پشت و پهلوهای سلطان شاهزاده
 زد و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت ملک اندل
 بر خاسته با اتفاق بغرنخان و جشیان بیرون رفت قوی

نجوا بگاه سلطان شاهزاده زفته چنان روشن کرد و سلطان شاهزاده
 او را ملک اندیل تصور کرده پیش از روشن چنان از خوف جان با ملک
 تخت بر نیامده بجزن کریمت بود و تو اچی باشی چون متوجه آن مخزن
 شدن بدرون رفت سلطان شاهزاده باز خود را بمرکز تخت
 داد و فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب یار
 ملک کردند و سلطنت را بر باد دادند سلطان شاهزاده
 او را از خیر خواهان صدیقان خود خیال کرده آواز برآورد که ای
 خاموش باش که من زنده ام و پرسیا که ملک اندیل کجا بست تو
 گفت او بکمان آنکه بادشاه را بقتل رسانیده است نجای جمعی
 نجای خود زفته سلطان شاهزاده با او گفت که بیرون رفته فلان
 فلان مرا جمع کرده بر او تعین کن که ملک اندیل را کشته باش
 بیارند و دروازه را به بیادگان نوبتی سپرده بگو که مسلح شده
 بهوشیار باشند نواحی حشمتی گفت پس و چشم انیک زخم که اصل
 علاج کنم بیرون آمد احوال را آهسته بگوش ملک اندیل گفت
 ملک اندیل نواحی باز باندرون درآمده بزخم خنجر کار او را

با تمام رسانید و در همان محزن که نشسته در نش را مقفل ساخت و
 بیرون شد کس طلب خانجهان و نیز فرستاد و بعد از حاضر شدن
 در عین بادشاه لوازم کنکاش تقبیم رسانیدند و چون فحشاء را
 خبر طفل دو ساله نمانده بود و در اندیشه شد که او قابل سلطنت
 چگونه او را بخت نشانند پس علی الصبح جمیع امر را با اتفاق نجای
 نن باریک شاه رفته در استان شب را بعضی رسانیدند
 و گفتند که چون شاهزاده طفل است یکی باید سپرد که با کمال
 شهن او مهات سلطنت را متمشی باشد مادر شاهزاده چون
 بر فکر ایشان آگاه شد دانست که چه میگوید و ابد که من با خدا
 عهد کرده ام که هر کس قاتل فحشاء را بکشد بادشاهی بر او ازانی دهم
 ملک اندیل در اغار از اقبال این معنی آبا نموده اما آخر چون جمیع امر
 در آن مجلس حاضر شده با اتفاق تکلیف نمودند قدم به تخت گذاشت
 مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولی هشت ماه و بقولی دو نیم
 بود بعد از واقعه سلطان شاهزاده ساجد این رسم در بنگاه بود
 که هر که حاکم خود را بکشد در نقد فرصت یا بد که بجا او بخت نشیند

همه مردم مطیع و منقاد او باشند و متعارض حال و نشوند ایام
حکومت سلطان شناخته شده در رساله شش ماه دیده و السلام
بالصواب ... حضرت ملک اندل حسنی انجی مفتی فی زمانه چون ملک
اندل حسنی طالب فیروز شاه عروس مملکت بنگاله را در اغوش کشید خود را
فیروز شاه خطاب داده بدان ملک کور زفته همانجا طرح افتاد
انداخت و در طریق معدلت و احسان مساعی جمیله بکار برد و خلایق
در مهاد من و امان نگاه داشت از آنجا که در ایام امارت کارهای
بزرگ و نمایان از دست او ظهور آورده بود سپاه و رعیت
از وی در حساب شده و در زمان سلطنت او پیرامین سرکشی +
و در بذل و بخشش بی نظیر بود خزان و دفاین ملوک پیشین را
که بجز این سعی و مشقت فراهم آورده بودند باندک فرصت ضرت
مسکینان و محتاجان نمود و گویند بارگه در یک روز یک لاک روپیّه
بمساکین بخشید ارکان دولت را این اصراف خوش نه آمد در یک بار
گفتند که این چشمتی قدر زیر یک بی مشقت و محنت بدست آمده است
منیداند تدبیریکه باید اندیشید که قدر زرشناخته دست از

اصراف و تصرفات بجای کوتاهی پس آن روز در صحن جمع کردند
 تا بادشاه پنجم خود به بنیرشاید که در این رشت ناخته و نظرش بسیار
 نماید و چون سلطان در راه خط کرده برسد که این روز را چرا و اینجا
 گذاشته اند ارکان دولت عرض کردند این سه همان است که برامیکن
 عطا شد است فرمود این قدر چه خواهد شد یک کلب دیگر اضافه
 نمایند ارکان دولت متحیر شدند و در فقرات صرف نمودند ملک
 انبذل سه سال سلطنت کرده در ۹۹۹ مریض شدن شمع زندگانش
 بصر حاصل منطفی گشت واضح است که فیروزشاه هم از دست
 بایگان گشته شد سببی و مناره و عوض در شهر کور از محرمات است
 ملطنت، ساجان محمود بن فیروزشاه چون فیروزشاه بنهانخانه
 عدم شتافت امر او را وزیر پسر نرنگ او را که محمود نام داشت
 برقرار تخت سلطنت جلوس داده و جشن خان نام غلام جنبی +
 مدار آنها را امور ملک و ملکیش را نقد در امورات بادشاه محیط گرد
 که از سلطنت خبر نامی بر محمودشاه نگذاشت و محمودشاه مجبور
 میکرد زاینده تا آنکه جنبی دیگر که او را سیاهی بر دیوانه میگفت از

اوضاع او تنگ آمد و جش خان را بکشت و خود متصدی امور
 سلطنت شد پس چندگاه با سواران پایمان اتفاق نموده وقت
 شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید و علی الصبح توجیه امر کرد که
 که با او همریان بودند بر تخت برآید خود را مظفر شاه خطاب داده
 ایام سلطنت محمود شاه یک سال بود و در تاریخ حاجی محمد قاسم
 مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فخرشاه جش خان غلام بزرگ
 شاه بکرم سلطان فیروز شاه بنیت او متبک بعد وفات سلطان
 فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت نشاند و چون ششماه بر آن
 یکدهشت جش خان بهوس سلطنت در سرانجامده ملک بدریوان
 جش خان آنکه خود چنانکه گذشت بر سر پادشاه سلطنت نشست
 سنت سی و پنجم بنفشه شاه چون مظفر شاه بر تخت سلطنت
 در بلده که جلوس نمود از بسکه سفاک و بیباک بود اکثری از علما
 و صلحا و اشراف ملک را مقتول ساخت و رایان کفر و
 که بخصومت سلاطین بنجا که مرسته بودند لشکر کشی نموده بقتل
 رسانید و سیاحین شریف کلی بمنصب وزارت فوخته

صاحب اختیار امور سلطنت گردانید و در جمع نمودن خزان عیسی
 کشت به تجویر حسین بواجب سوار و پیاده را کم کرده در تعمیر خانه
 کوشید و در تحصیل خراج تیر سخت گیریا پیش نهاد لهذا عالمی از
 دست مظفر شاه مناد کش متفر گردید و رفته ی حسین نیز دل گزید
 کرد تا کار بجائی رسید که در سینه بسیار از امر او کبار او کشته
 خراج کردند و سلطان مظفر شاه تا پنجاه حشی دسی هزار افغان و جنگا
 در قلعه کو متحصن گشت و مدت چهار ماه میان مردم درون بیرون
 خاک واقع شد و هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند گویند در آن ایام
 که سلطان مظفر متحصن بود هر که را گرفته پیشانی آوردند از کمال غم و غصه
 که طایفه حشی را میباش شمشیر کشیده بدست خود می کشت چنانچه
 عدد قتلان خاصه او چهار هزار رسید آخر مظفر شاه با جمعی
 از شهر برآمد با امر که حسین نفی سر کرده همه آنها بود صف
 آرائی نمود و از طرفین بسبب هزار کس علف تیغ و تیر کردید
 شد از کشته بایسته بود و اخته + تو کوئی حصار و کراخته
 آخر نیم مظفر بر پرچم کوا امرای در زین مظفر شاه با جمعی از

مقران و مخصوصان در میدان کشته شد و بقول حاجی محمد
 قنداری در آن ایام اول و آخر در جمیع معارک یک لک
 و بیست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند و حسین
 شریف مکی سلطنت رسیده علم جهان بینی افراشت و در تاریخ
 نظام الدین احمد مسطور است که چون طبایع مردم از بدسلوکی مظفر
 نفرت گرفت سید شریف مکی این معنی را بخاطر آورده سردار
 پاجمان با خود موافق ساخته شبی با سیزده نفر مجرم همراه
 بمظفر شاه را بقتل آورده صباح آن بخت سلطنت نشسته
 خود را سلطان علاء الدین نامید مدت سلطنت مظفر شاه
 سه سال و پنجاه بود مسجری از تعلیمات او در کور مانده بودند
 علی بن سید بنیغ مکی چون حسین شریف مکی در ایام
 وزارت اخلاق جمیلیه با جمیع مردم مرغی داشتند همیشه بکوش
 حلیق می رسانید که مظفر شاه از بسکه خسیس و ذنی المراج است
 هر چند من و او در باب رفاه سپاه امرناصح شده مانع از
 قبایح اعمال می شوم سودمند نیفتاد و مجمع کردن در مشغول

ازین مرام را اورا مستفی و مهربان و غمخوار از خود تصور میکردند
 چون نیکو نهادی او و بد نفسی مظفر شاه در عوام معروف و در خوا
 مشهور بود لهذا در آن روز که مظفر شاه کشته شد جمیع امرا
 در باب تعیین پادشاه گفتگو کردند و بسلطنت سید شریف
 ملی راغب گشتند و گفتند اگر ترا پادشاه سازیم با چه دانه سلوک
 خواهیم کرد گفت آنچه مدعا شماست خواهیم کرد و عجایب آنوقت
 هر چه در شهر بر روی زمین باشد بشما میدارم و هر چه در زیر زمین
 من تصرف می کردم خواص و عوام مطیع مال قبول آن امر کردند و
 تبارج شهر کو را از مصر کوی سبقت ریوده بودند تا گفتند
 سید نیکو شهری تبارج رفت + تو گفتی که جاروب غارت
 بر رفت + سید شریف ملی باین ساجد پادشاه گفت و خطبه
 سکه بنام خود کرد و موافق گوید که اهل اسلام تو را پنج سید شریف
 ملی نام او نوشتند و چون سلطنت رسید خود را علاء الدین خطاب
 کرد اما نامی ملکیت بنگاه دنو احمی کو را نام او پیشین مشهور السنه
 خاص عام است چون نام حسین شاه در تو را پنج نیا فتم لهذا

تردد داشتیم بجا تلاش بسیار از عبارات کنایه ها که در خرابه بلد
 کورایوم بر تنگ دروازه کلان و اثر قدم رسول ﷺ و سونه
 مسجد بعضی مزارات دیگر که از تعمیرات سلطان حسین شاه پسر
 نصرت شاه و پسر دیگر او را موجود شاه است کنه الان موجود است
 مستفاد شد که سیدالسادات علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان
 بن سید اشرف حسینی است و مشهور و سنین سید شریف کلمی کتابه
 همه موافق است دفع شبیه و تردد که دید بخاطر میرسد که ظاهر اید
 بزرگوار او سید اشرف حسینی شریف مکه بوده باشد اندر او هم
 بشریف کلمی مشهور شد و گفته نام انتخاب سید حسین بوده است
 در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف مع پدر خود سید
 اشرف حسینی از متوطنان ترند بودند بحسب اتفاق وارد بنگاله
 شده در ضلع راوه موضع چاندپور سکونت گرفته هر دو برادر
 پیش قاضی انجابه تحصیل کسب علوم مشغول شدند و بدربار یافت
 اینها قاضی فخر خود را بحسین شاه تزویج نمود پس از آن نجابت
 مظفر شاه اختیار ملازمت نموده به پای وزارت رسید چنانکه

خباکانه ناکورث چون بر سر ریاست در بلده کور جلوس نمود بعد از
 چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود و چون ممنوع نشدند دوازده
 هزار تاراجی را بقتل رسانید تا از آن عمل دست کشیدند و نقض
 کرده بسیار از اموال را تبصرت خود در آورده از انجمله کهنه را و
 سه صد کشتی طلا بود چه از قریم الایام رسم در ملک لکهنوتی
 و بنگاله چنان بود که مردم دولت منکشیها از طلا طعام در وی
 می خوردند و در روزها جشن و طوی در مجلس هر کس که کشتیها طلا زیاده
 حاضر می شد موجب زیادتى فخر و اعتبار او در اقران میگردد و این
 رسم تا حال در مردم اغنیاء و صاحب ثمت استمرار دارد سلطان
 علاء الدین حسین شاه چون مرد دانا و عاقل بود امر اصل را رعایتها
 نمود و بنگال حاضر در این مملکت ملیند و مناصب ارجمند
 رسانید و پایگان را که حرام نمکی و خاوند کشی شعر خود ساخته بودند
 از چوکی دادن منع فرموده و جمله را یک قلم بر طرف کرد تا مضرتی
 با و نرسد و سکا پایگان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر کرد
 و جشیان را نیز یک قلم از نمای قلم و خود اخراج نمود چون این ممره

هم شہزاد و خاوند گشی و شہور پستی مشہور شدہ بودند و جو
 دہند و سنان جانیافتہ اکثر بجانب کجرات و دکن شتافتند
 اما سلطان علاء الدین حسین شاہ کمربلت استوار بہ بہر خلعت
 دیگر سلاطین بنجالہ با تخت خود در یکراہ کہ متصل شہر کور بود مقرر کرد
 غیر از حسین شاہ اسرار سلاطین بنجالہ سیوا پڑودہ و بلکہ کورجا
 دیگر با تخت خود کردہ اند چون خود اشرف و نجیب بود بمقتضا
 کل نعمی برج الی اصلاہ سادات و مغل و افغان را دست گرفتہ عال
 خوب جا بجا برکماشت تا ملک بقرا آمدہ تنزل و انقلاب
 کہ در زمان سلاطین جشی غیرہ ہم رسیدہ بود بر طرف شد و کردن
 کشان مملکت جبلکی سر خط فرمان او نہادند و رایان اطراف المظہ
 ساختہ تا اوڈیسہ تسخیر نمودہ مالکدار کی گرفت بعد از ان غرمت
 ملک اشام کہ ما بین شمال و مشرق بنجالہ واقع است پیش نهاد بہمت
 ساختہ بالشرکہ برابر پیادہ و کشتیہا بیشمار متوجہ اندیا رکردید
 و آن مملکت را مفتوح ساختہ با فوج دریا موج دران ممالک
 درآمد و تمامی اولایت را تا کامردپ و کامنہ وغیرہ در تحت

تصرف را باین عظیم الشان مثل روی نرین مال کنور و کوسا کهن و
 بجهنمی نرین و غیره بود منخر نموده اموال اسباب بسیار از آن دولت
 بنصرف آورد چنانکه افغانان مکانها آنها را شکسته تعمیر می کنند
 کرده بودند و راجه انجاناتاب مقاومت نیاورده ملک خالی کرده +
 بکوهستان گرنجیه بود سلطان سپه خود را با فوجی گران ضبط آن حد
 گذاشته خود مظفر و منصور به بنگاه مراجعت فرمود و بعد مراجعت
 سلطان سپهش در انجا ضبط و حراست پرداخت اما چون موسم
 برسات رسید و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت
 راجه با اعوان و انضاده از کوه فرود آمدن ان لشکر را محاصره
 بچنگاک برداشته و راه اذقه مسدود کرده در اندک فرصت همگی را
 علف تیغ ساختند و سلطان بر کنا آب به قلعہ راست کرده
 در اباد و معمور ممالک بنگاه غایت سعی و اهتمام منبذ داشت
 و مساجد و لنگر خانه در هر سرکار راجا بجا تعمیر و مقرر ساخته فقر او +
 غفلت گزینیان را املاک بسیار غایت فرمود و بجهت خرج لنگر خانه
 قذوة المشايخ شیخ نو قطیب العالم قدس سره مواضع متعده

معین فرمود هر سال از یک کلاه که با تخت او بود بزیارت فرار +
 فایض المانوا حضرت شیخ نور قطب العالم قدس سره بقصیده^{طه}
 می آمد و از برکت اخلاق حمیده و شیر سبیده و مخور عقل و کیاست
 سالها در ازبکستان بکمال در امر سلطنت پرداخت و در^{۹۰}
 سلطان حسین شریفی که سلطنت ممالک جنوب و میکرد از سلطان^{سکک}
 شکست خورده و از تعاقب او محال اقامت نیافته بکابل کا نو
 رسید و بنابه و التجا باین استان آورد و سلطان علاء الدین^{حشاه}
 عزت او را نخواست نه اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت
 تا از فکر نزد سلطنت باز آید بقیه عمر در همین جا بسر برد و در آخر
 ایام سلطنت او محمد بابریا د شاه در هند وستان سلطنت^{سلطان}
 حسین شاه در^{۹۲} کله با جل طبعی طبل ارجحال از نیم جان فاکوشت^ت
 سلطنت او بت و هفت سال و بعضی بت و چهار سال و بقول
 بعضی بت و نه سال و پنجاه بود از سلاطین بنگاله مثل علاء الدین^{حسین}
 شاه بادشا و دیگرند و انا خیر او درین ملک مشهور افواه^ص
 و عام ست هر ده پسر داشت نصرت شاه بی از پدر چنان^{نشین}

گردید که سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین شاه چون سلطان
 علاء الدین حسین شاه بر حمت اینزدی پوست اعیان سلطنت و ارکان
 دولت بر سر کلاش که نصرت شاه نام داشت و به نصیب شاه
 عاقل و عادل و پندیده خود نسبت بدیکر برادران در امور سلطنت
 شایسته و لایق تر بود بر تخت سلطنت اجلاس دادند پندیده تر
 کاریکه از وی ظهور آماره این بود که برادران را بقیه و حبس نداده
 مناصب هر یکی را از آنچه به رغبت فرموده بود و چون ساخت و
 راجه تهرت را دستگیر نموده بقتل رسانید و دوسر دارنامی را که یکی
 علاء الدین و دیگر محمود عالم که بشاه عالم اشتها دارد هر دو را
 حسین شاه بودند بضبط حدود تهرت و جا به رعین نموده در آنجا
 گذاشت و چون بابر باده شاه سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر
 نودی لکنته بر سواد اعظم شد و ستان ساطکنت اکثر امرا
 افغان که نخبه به نصرت شاه التجا آوردند و در آخر سلطان محمود
 برادر سلطان ابراهیم نیز از مملکت خود برکنه شده به بنکاله
 آمد نصرت شاه دجلوی هر یکی نموده فراخ و مرتبه و حالت آنها را

مملکت خود هر یک را به پیکنات و قصبات لایق نوازش فرموده
 و دختر سلطان ابراهیم را که بان ملک افتاده بود بعقد و ازدواج
 خود آورد و اسیران قوچ نعل نجابر آورده قطب شاه را بخواج
 گران بنواح بهر لایح گسیل کرده و او را در انجا با مغلان خبر گرفت
 خاک واقع شد و مدتی بمقابله هم نشستند اما خازنان داما و بایر
 بادشاه تاجونبور متصرف شده بود و چون ^{۹۳۵} سله که با بر بادشاه
 در جوبنور آید تمامی اطراف و جوانب را بحیطه تصرف خود درآورد
 و عازم شد که به بنجاله رفته اند نیز بقبض تصرف خود درآورد و
 نصرت شاه مال اندیشی نموده تحف و هدایا نفیسه و ایلچیان
 کاروان فرستاد از راه غفور زاری در آمد با بر بادشاه نیابت
 صلح و وقت صلح کرده مراجعت فرمود چون با بر بادشاه +
 پنجم ماه جماد الاول ^{۹۳۷} سله به بنجاله رفتند و همایون بادشاه
 بر سر ^{۹۳۸} سله قائم مقام گردید و آوازه افتاد که بادشاه ^{۹۳۹} سله در
 صد و شصت بنجاله است لهذا نصرت ^{۹۴۰} سله شاه در ^{۹۴۱} سله تواتر
 اظهار اخلاص و محبت و خصومت تحلیف نفیس مصحوب ^{۹۴۲} سله

نزد سلطان بهادر کجائی فرستاد ملک مرجان در قلعه ماند و با سلطان
 بهادر ملازمت نموده بخلعت خاص هر فراز گشت و دوران مدت نصرت^{شاه}
 با وجود سیادت متکلب فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد که شرح آن
 موجب کدورت خاطر مملکت است کردید و عا از جور او متذذی شد
 و همان اثنا در سی نبیارت قبر پدر خود بمقام آگنا که در شهر کور بود
 سوار شد قضا را در همانجا خواجه سراج را بنابر وقوع تقصیری معید
 سراج کردارش که دخواجه سراج از ترس جان خود با دیگر خواجه سراجان
 اتفاق نموده بعد مراجعت بدولتخانه در ۹۳۳هـ بقتل آورد مدت
 سلطنت او شانزده سال بود بعضی سیزده سال و کمتر از آن نوشته^{اند}
 نبای مکان انتر قادم رسول^{صلی الله علیه و آله} و ۳۹هـ و مسیحی طلایی که عوام المیز
 سوزن مسیحی گویند در ۳۳هـ احداث شده از تعمیرات نصرت شاه چنان
 سلطان علاء الدین حسین شاه در خرابه کورایوم باشکستگی در دیوار
 موجود است و بنا خرابه فیض الانوار حضرت محذوم انجی سراج الدین
 در سعدی شهر بورتیز از انا خیر آن بادشاه است مولف گوید که
 در همه کتابها که بر سنگها کنده الان موجود است نام او نصرت^{شاه}

بن سلطان علاء الدین حسین شاه منوچهر و در کتب تواریخ نام او
 نصیب شاه بالتون و الصاد مهمله و با و تختانیه و با و موحد و مزوم
 ظاهر الضحیف و سهوش و باشد چرا که در عبارات کتبه مکتوبه بنیکین
 غاطی یا غلی نیست سمنت فی دژنه و بن نه ت ت ه چون نصرت شاه
 شربت ناکو ارجل حبش پسرش فیروز شاه تچونیه امرای تحت سلطنت
 فرماندهی جلوس نمودن و رسد سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود
 بخالی یکی از بچه به پسر سلطان علاء الدین حسین شاه بود و نصرت شاه
 او را با مارت سر بلند داده بود و تا زمانکی نصرت شاه سلوک
 امرایانه میباشست درینوقت قابویافته فیروز شاه را بقتل آورد
 بر سر پسر سلطنت بورنه پدر خود جلوس نمود ذکر سمنت سمنت تچونیه
 بن سردالین چون محمود شاه بر سر پسر سلطنت جلوس نمود و منجوق
 عالم نیرنه او که حکومت حاجی پور پرامور بود علم نجی افزاشته بایه
 که در نواحی سمار بود را بطه محبت و اخلاص در ست کرده محمود شاه
 قطب خان حاکم تنکبر را بتسخیر ولایت بهار و استیصال منجوق
 و شیرخان هر چند در صلح زد و فایده نکرد و آخر اتفاق افغانان

دل بر مرگ پنهان قرار خباک داد چون تقارب فتن بر وی داد
 جنگی عظیم وقوع یافت و قلب خان در خباک کشته شد و شیرخان قتل و
 اسباب را متصرف کشته قوی گشت بعد از آن مخدوم عالم بقصد
 انتقام بآبادیه سلطنت علم نفعی افراشته با محمود شاه خباک کرده
 مقتول شد و شیرخان نفعان در همان زودی که در آنوقت سلطنت
 دهمی رسید بود شکریه بنگاه کشید امر آن بنگاه در محافظت در تیلیا
 که دهمی و سکری کلی کشیده بنگاه خباک کردند اخرا لام تیلیا که دهمی
 سکری کلی مفتوح شد و شیرخان به بنگاه درآمد و محمود شاه هم صف
 کشیده برابر آمد و خباک صعب واقع شد سلطان محمود از میان
 شکست خورده بقلمه منحصر گشت و عرض داشت منتظر استمداد و حضور
 محمایون بادشاه دهمی فرستاد همایون شاه در سال ۹۴۰ قمری
 منتهی ولایت جوینور شد چون در آنوقت شیرخان در بنگاه بود
 همایون بادشاه بپاک حصار چار رفته محاصره برداخت غارین
 سور که از طرف شیرخان در قلمه بود علم مدافع را فراست
 و تان شاه محاصره استمداد کشید آخر بتدبیر رومی خان کوه پها

ساخته قلعه را فتح ساخت و شیرخان هم در باب انتراع قلعه کور
 مساعی جمیله بکار برده کار محصوران تنگ ساخته اما چون این
 ایام یکی از زمینداران بهار سر قباد بر داشتته مصدر فتنه ^{شد} +
 ناگزیر شیرخان مصلحت در آنوقت ندیده جلال خان را که از امر
 معتبر او بود بمحاصره قلعه گذاشته خود به بهار رفت و جلال خان
 بسیر شیرخان با محمود شاه خبک پیوست تا آنکه کار محصورین
 تنگ شدن و غله در شهر نایاب گردید روز یکشنبه سیر فتم
 ماه فروردی مطابق ششم ذوالقعدة ^{۱۰۴۲} جلال خان با دیگر امرای
 مثل خواص خان و غیره طبل خبک کوفت سلطان محمود نیز از ^{صفت}
 محاصره تنگ آمده بود از قلعه برآمده بحرب پرداخت چون
 ایام دولتش نزول سیه بود و اقبال شیرخان یاور نمود
 سلطان محمود تا بخبک نیاورده از راه بهت کمر نخته بدر رفت
 و بسیران محمود شاه کفر شاره قلعه کور بادیکر غنایم بربست
 جلال خان بسیر شیرخان آمد و جلال خان و خواص خان ^{آید} قلعیه
 بقتل و اسیر و غارت نهیب پرداختند و شیرخان هم از ^{فتنه}

بهار اطمینان حاصل کرده دنبال سلطان محمود نمود چون بعد از
 مبادلت سلطان محمود لالعلج کشته خاک کرد و زخم گران برشته
 از مهر که گریخت شیرخان مظفر و منصور جلو ریزه بکوه رسیده بنگاه را
 گشت مسی جامع در سب را بپور از تعمیرات سلطان محمود بن
 سلطان علاءالدین حسین شاه الان موجود است عبارت کنه
 آن متفاوته که فی سب سلطان علاءالدین حسین شاه است
 و ایام سلطنت محمود شاه بنجبال نشان میدهند بدین مودن
 انضیه الین جمعیون بادشاه بر سر یلین کوه چون سلطان محمود
 از جناب شیرخان زخم دار گریخته عازم ملازمت سلطان محمد هلم
 بادشاه شد در وقتیکه سلطان همایون بادشاه قلعه خپار را
 مفتوح ساخته بود در درویش بوره رسیده ملاقات کرده عجز
 و الحاح تمام نموده التماس بویزش بنگاه کرد سلطان نظر بر محال و
 منبطل داشته میزد دست بیک را در قلعه خپار گذاشته
 در اوایل سال ۷۹۰ بعزمیت تسخیر بنگاه را بیت نهضت افراشت
 شیرخان بدر بافت انبغی جلال خان و خواص خان را بمحظمت در

تیلیا که همی که سر راه بنگاه واقع است فرستاد و این تیلیا که همی که
 و سائگری کلی جای است در میان ولایت بهار و بنگاه در رعایت
 اسخاکم که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که هیچ
 دخول در آن ممکن نیست و از جانب دیگر نهر کنگ که عبور از آن تنها
 مشکل است سلطان هایون شاه جهانگیر یک بغل را بتسخیر تیلیا که همی
 و سکر یکی روانه فرمود روزیکه جهانگیر یک در آنجا رسید وقت فرود آمدن
 جلالتان و خواصخان با فوج مستعد بغیر کرده بر سرش ریختند افواج
 مغل تاب نیاورده شکست فاحش یافته و جهانگیر یک زخمی شده
 بحال تباہ مراجعت کرده بار دو ساعت رسیدند اما چون هایون شاه
 بتیلیا که همی و سکر یکی نزل اجل فرمود جلالتان و خواصخان تاب حمله
 هایونی در خود ندیده بجانب کوه کریمیه از آنجا پیش شیرخان بکوه رسیدند
 افواج سلطان از آن کوه تنگ با سنگ نشسته منزل منزل روانه شد
 و چون که کام منضرب خیام فلک احتشام شد محمود شاه که همراه
 رکاب بود در آن منزل شنید که هر دو بفرارند که بقیه جلالتان
 افتاده بودند که نشسته اند در این غم و غصه روز بر روز میکاشتند و

همان ز فوجی نعت هستی بر بست و چون شیرخان از رسیدن با فوج⁺
 ساکنان مطاع شدن مضطرب گشته خرابین و دغیان سلاطین کور و بنجاه⁺
 بسمت را و با نکت و از رانجا بجانب کوهستان چهار کهنه⁺
 همایون بادشاه شهر کور را که دارالملک بنجاه بود بی مانعی منحر⁺
 و بنا بر تجنيس موم شهر را حبت آباد نام کرده خطبه و سکه بادشاهی جا
 نمود و سنار کام و جات کام و غیره بنا در در حوزه تصرف بادشاه
 در آمد چندی بعیش و عشرت پرداخته دنبال شیرخان نکرده انجین⁺
 قوی سهل انجا گشتند هنوز از سه ماه زیاده در انجا مانده بودند که از
 بیابان و هوای انجا اسبان و شتران بسیار تلف شدند و اکثر
 مردم بایر گردیدند بیک ناکاه خبر رسید که انخانان براه چهار کهنه
 رفته قلعه رهناسل منحر نمودند و فوجی بحراست قلعه گذاشته و شیرخان
 خود بمنزله آمده امرا بادشاه را که در منوکیه بودند علف تیغ ساخت و
 قضیه تسلط میرزا هند را که در دلی وقوع یافته بود نیز شیوع یافت
 بادشاه از خبر دلی مضطرب شده جهانگیر قلی بیک را بصوبه داری گاه
 سرفراز ساخته و ابراهیم بیک را که او هم از امرا کلان بود با پنج هزار

هزاران تنجا بی بر خافتند که داشته بر سیل سرعت عازم ابر آباد گردیدند
 و این معنی در کلمه وقوع یافت بر تخت نشاندن شاه در شهر که چون
 سلطان هایون بادشاه در ۴۶۹ متوجه اکره کردید شیرخان به
 بی سامانی سپاه و مخالفت مزارسندال مطلع شد بانکار مستعد از
 رهناس روان شد و در وقتیکه اردو سلطانانی بچو سار رسید سرله
 گرفته مدت سه ماه در برابر نشست و هر قدر که توانست فرحمت
 رسانید آخر شیخ خلیل نامی درویشی را که مرشد شیرخان بود از راه
 و خاریعت نجابت سلطان فرستاده طالب صلح کردید سلطان
 نیا بر اقصای وقت قبول فرمود و چنان مقرر شد که بنگاه در شهر
 از شیرخان باشد و زیاده طلبی نکند و سکه و خطبه بادشاه در آن
 باشد پس برین اقرار شیرخان بحالف قران مجید مبادرت نمود پس
 سلطان را ازین سوکنه خاطر جمع شد اما شیرخان روز دیگر با فوج اغا
 مستعد و کامل غافل بر لشکر بادشاهی برآمده فرصت صف آرائی
 نداد و بعد از خفاک غالب آمده کذر را که گشتی در اینجا بود
 ساخت ازین مرشاه و کد او امیر و وزیر شکسته و بد حال از قیاب

افغانان خود را بی اختیار باب کنگار زدند چنانچه سیوهستادگان
 قریب بست هزار کس مغل غرق شدند و بادشاه نیز خود را باب زده
 به دریای ارسقیا بمانشقت تمام بساحل نجات رسید و با بر جی از
 مردم که پنهان در غارشان لب ریز نشسته بود بجانب اکبر آباد متوجه
 شیرخان بعد حصول ازین فتح شاکر فراجعت نموده به بنجا که آمد
 و با جهانبگیر قلی بابک با بغات خیاب کرده اخر با بغا و حیان نزد خود
 طلبیده او را با مردم رفقایی او قتل آورد و بقیه افواج را که در کنگار
 بود نیز علف تیغ ساخته خطبه و سکه بنام خود ساخت و ولایت بنجا که
 و بهار یک قلم تصرف خود در آورد و از آن وقت خود را شیر شاه
 خطاب داد و آن سال دیند و بست مملکت پر داخته قوت و شوکت
 تمام پیدا کرد و در آخر سال خضر خان را ب حکومت بنجا که گذاشته خود
 بجانب اکبر آباد نهضت کرد و از آن طرف افواج همایونی با خود
 نفاق برادران یکصد هزار کس با استقبال شتافت و در شکوه
 روز عاشوره در نواحی فتوح برب آب کنگار طرفین مقابل
 و افواج مغل که اراده فرود آمدن بر منزل داشتند افغانان

قریب پنجاه هزار سوار رسیدند لشکر پادشاهی بی خجاست
 خورد و شیر شاه تا خوش آب و هوا گشت و مراجعت با کربلا
 کرد حکومت خندان در کوه چون خضر خان از جانب شیر شاه
 بنحاله مقرر شد و خرمکی از سلاطین بنحاله را بفرموده آورده در
 نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه مرعیه
 و چون شیر شاه در کربلا باز نیامد خبر یافت مال اندیشی نموده علاج
 پیش از وقوع واجب آنست بر خراج استعجال بجانب بنحاله فرمود
 و خضر خان چون بطریق استقبال ملازمت رسید شیر شاه او را
 مجوس ساخته ولایت بنحاله بچند کس قسمت نموده ملوک الطوائف
 ساخت و قاضی فضیلت را که از علما ولایت کرده بود و بجهت
 و امانت انصاف داشت این ولایت گردانیده صلاح و فساد
 ملک را در قبضه اقتدار او سپرده خود مراجعت نموده با کربلا
 رفت و کربلا را از آنجا که بود در بنحاله چون در ۹۵۲ شیر شاه
 در تسخیر قلعه کالنجر حکم تقدیر از انشای باروت و نقب که بزرگ
 حصر نموده بودند سحر سوخت و پسر خود او که جلال خان نام

بر سریر سلطنت دهلجی جلوس فرموده خود را اسلام شاه خطاب داد که
 در آن نه افواه عوام سلیم شاه معروف است محمد خان سور که
 از امر اکبار و خویشان سلیم شاه بعد از انصاف و حسن خلق
 معروف بود بجای ممالک بنحاله ممتاز گشت و چند سال تا آخر عهد
 سلطنتش راه یافته بود علم مفارقت افزاینده متوجه تسخیر خوار و جنوب
 و کابل کردید محمد شاه عدلی همو بقال را که از امر اکبار را در بود با فوج ^{عظیم}
 همراه گرفته بر سر محمد خان رفت و در موضع چهار کشته که بازنده کرده
 کابل است بین الفریقین جناب صعب اتفاق داد مردم بسیار
 از طرفین شربت فدا چندی در محمد خان نیز جام مات نوشتند
 امر بقت السیف رو به نهر میت نهاده در جهوسنی فراهم گردیده
 بر سرش خضر خان را با سلطنت برداشته بهادر شده بعد از انتقام
 خون پدر در صدر جمعیت لشکر شده بسیار از ممالک بود
 را تصرف آورده به بنحاله آمدند و بنی خضر خان را بخاطر طبع در شاه
 چون بهادر شاه با فوج جرار بممالک بنحاله در آمد شهباز
 خان نام سردار که از طرف محمد شاه عدلی در آنوقت حکومت

کورداشت بجنگ پیش آمد امر کشته بازخان غلبه از طرف بهادر
 شاه دیده به بهادر شاه پیوستند شهبازخان مابقیه جمعی که همراه داشت
 با بجنگ قایم نموده در میان جنگ بقتل رسید کسی که دست
 کنز یاد کرد که ارد که باو کند او را به بهادر شاه مظفر و منصور
 شهر کور را تصرف آورده سکه و خطبه بنام خود جاری کرد بعد از آن به
 سر محمد شاه علی شکر کشید و با بن سوچ کرد و جهانگیر و خبک صعب
 رو نمود محمد شاه در معرکه زخم مکاری برداشت به قتل رسید و این محمد شاه
 مبارز خان و لایطام خان سوخت که برادرزاده شیر شاه و غوث
 و خسر پوره سلیم شاه بود بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم پیش
 فیروز شاه که خواهرزاده او می شد کشته خود بر تخت سلطنت دلی
 نشسته خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود چون لیاقت سلطنت
 نداشت افغانان او را علی گفت و با نذک تغیر لسان او را اندلی
 میخواندند و اندلی لغت هندسی معنی نابینا می است و بعد از آن
 بهادر شاه مدت شش سال ممالک بنجا که کرده بنجا و عدم
 شتافت سلطنت جلال الدین بن محمد بن بعد از وفات

بهادرشاه برادرش جلال الدین بر تخت سلطنت جلوس کرده و پنج سال در
 شهر کور حکومت بسر برده و بتیغیر مملکت کور نهضت فرمود و زیاده بی سیه
 جلال الدین بعارز و ظلت سلطان جلال الدین سپرد و که نامش معلوم
 بر سر حکومت نشسته کوس نفیست پنج روز نواخت و هنوز هفت ماه
 و نه روز پیش نگذاشته بود که غیاث الدین او را بقتل در آورده و زمام
 سلطنت بنگاه در قبضه افتاد و پیش کرد سلطنت غیاث الدین چون
 سلطان غیاث الدین عروس مملکت بنگاه در اغوش کشید هنوز بر بستر غی
 از یک سال میازده روز پیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کرا
 زور آورده او را بقتل رسانید و ضرب تیغ ابدار انتراع سلطنت نمود
 فرمانی بقی تاج خان کرانی تاج خان کرانی از امر اعمده سلیم شاه و حکم
 سبیل بود در وقت تخلص محمد شاه عدلی از کوا ایار کریمت راه بنگاه
 پیش گرفت محمد شاه عدلی فوجی کران در پی او گسیل کرد در نواحی چهر
 که چهل کیلومتری آباد و فستی کرد و بی قنوج سست طرفین بیکدیگر مقابل شده
 خیاک نموده تاج خان شکست یافته بجانب خیابان توجه نمود و راه
 بعضی عامل خالصه محمد شاه عدلی را بدست آورده از نقد و خیس انچه

توانست وصول نموده و یک حلقه خیل که بایستد بنجیر باشد از
 پرنکات گرفته به برادران خود عمارخان و الباسخان که حاکم بعضی ولایت
 کنارکنک و خواص بوژبانه بودند ملحق شد و علم مخالفت مرتفع ساخت
 چون محار شاه از کوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید کنارکنک طرفین قابل
 هم شدند همو مقابل که سردار و سپه سالار بود یک حلقه خیل همراه گرفته
 از آب عبور نموده خپاک کرده غایت و چون ابراهیم خان سوکره بنو
 خواهر علی بود که نخته و هلی را بتصرف آورده مورد فتنه گردید ناچار علی
 از کرانیان دست بردار شده با نظرف شتافت و کرانیان
 مستقل شدند و خپاک که نشت چون تاج خان شهر کور را بتصرف خود
 در آورد و قریب نه سال با بر حکومت آن فتح ممالک نمود و طبر
 و دیگران رخت مستی بر بست فرمانیه سیم کزانی در ادای حال سلیمان
 خان یکی از امرای شیر شاه بود شیر شاه او را بکومت صوبه بجا
 سرفراز ساخت و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود
 با نظام صوبه بهار می پرداخت و چون سلیم شاه هم مسافر ملک
 آخرت گردید و در هندوستان ملوک الطوائف شد و در هندوستان

۷۴۰
 سلطنت و در هر دلی تمنای مملکت نمکن گشت سلیمان خان بعد از
 وفات تاج خان برادرش با استقلال کمال حاکم بنگاله و بهار شده
 شهر کور را بسبب سازنی آب هوا آنجا ویران ساخته قصبه ثانیه را
 آباد ساخت و در شش دلایت او دویسه را تصرف در آورد و نام
 مستقل در آن بجان با فوج معتدله ایستاده خود عازم تنجیر ملک کوچ شد
 و اطراف و جوانب آن را بحیطه تصرف در آورده هنوز محاصر شهر شد
 که در آن اثنا خبر رسید که گردن کشان او دویسه باز علم نجی افزا شدند
 تا گیر از آنجا برخاسته ثنائی که دارا ملک او بود مراجعت نمود و
 چندگاه بهین منوال تنزل در هندوستان بود و چون محمد باپون
 بادشاه از ایران مراجعت به هندوستان نمود و سلیمان خان
 مال اندیشی نموده عرض داشت بنی اظهرا اعتقاد و اخلاص متحفظ
 و مدایا ارسال نمود و از آن طرف به هم بقضای صلاح وقت که
 قلع و قمع شیرخانیاں در پیش بود پیشکش و مدایا تشریف پذیرا
 با منته فرمان مرحمت عنوان شتبله و لاسا و تسلی صدر یافت و
 و نجاعت بحالی بدستور سرایه افتخار انداخت و بعد از آن هر چند

سلیمان خان خطبه و سکه ممالک بنگاله تمام خود کرده بود اما خود را
 حضرت علی بیگفت و مجیب طاهر باجلال محمد اکبر بادشاه ملا میموده
 گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد و قریب شانزده سال حکومت بنگاله
 با استقلال تمام نموده در سلطه بر بستر خاک استراحت فرموده
 بسیار تنه فرج و جفا پیشه و سخت گیر بود و در تاریخ فرشته
 تاج خان کرانی نوشته و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال
 منسوب چون برادرانش از ابتدا حکومت این ممالک تفویض بود
 و تاج خان بعد از آن آمد و اینها همگی ایام حکومت آنها را بر یک کس
 ختم کرده و اندک اعلم بالصواب فرماندهی بابر بدخان بن سلیمان
 بعد از وفات سلیمان پیشش بابر بدخان اطلاق سلطنت خود
 نموده بر سر فرماند بنگاله جلوس نمود هنوز یکماه پیش نگذاشته بود
 و بقولی یکسال و شش ماه سلطنت نموده بود که مانسونا مافغانی که
 پسر عم بابر بد و نیرنه او بود قضا و نموده او را بایران خانه
 بدغا قاتل ساخته میخواست که خود مقصری امور سلطنت کرد
 لودی خان که سردار عم و معتبر سلیمان خان بود او را نموده و بقتلش

اقرار نموده بقولی بعد و در نیم روز برادر کوچک که داؤد خان نام است
 بعضی سخن برادر خود را بسوگشت بهر تقدیر بعد از باز نیرید و داؤد خان
 برادرش جانین برادر خود شنید که ساجست داؤد خان بنمایان
 چون داؤد خان بر سر حکومت بنگاه متکلم شد بهر کار و محیط نقطه
 سلطنت بنگاه که درین خطبه و سکه قلم و بنگاه نام خود ساخت و سوا
 شرب مدام و مصاحبت از دال او با شکر و کثرت قبول و خرم خود
 استعداد و خشم و فراوانی اسباب و دولت و اخرونی شان و
 ملکست که چهل هزار سوار و شش سیه و سه هزار و سیصد و پنجاه
 و چهل هزار پیاده از قسم تقنی و برق انداز و با انداز و کمان دار
 و بست هزار توپ که از آن جمله اکثر قلعه شکن بسیار و توره خکی
 و دیگر آلات و ادوات حرب که مستعد و موجود در اوست نخوت آگاه
 شده و حوصله ممالک ستانی و کشور گیری بخاطر آورده و حواشی
 ممالک محاکمه را با دشا را فراحت رسانید بهر جنبه ملت خوانان
 این امور مانع آید نسخه مضایح خواندند بکوشش هوش نشین ^{خان} منعم
 انحا طیب بنجا نمانان که از طرف محاکمه را دشا حاکم جوینور بود

و منصب پنجاه رسی داشت بکلم بادشاه متوجه بقلع و جمع و ادو خان
 شد و او برخی از امرای نعل را پیشتر از خود کسب کرده و او خان از دریا
 این معنی بود و خان افغان که از امرای اعراب بود بمقابله نعلان بعین نمود
 در پشته مقابله طرین روداده چند غنای جنگی پرورختند ^{فریقین} آخر الامری
 بصلح راضی شدن هر دو لشکر بولایت خود را مراجعت کردند اما جلالت
 محمد اکبر بادشاه قبول صلح نه نموده راجه تو در مل که منصب نزاری +
 سرفراز کرده صاحب اهتمام بنگاه نموده پیش خانخاناان فرستاد
 و امرایان و افواج دیگر را بپاس سلیمی خان مذکور بنابر استیصال
 و او خان نامزد کرد و در باب تسخیر مملکت بهمار مکر فرمان +
 بنجانخاناان اصدار فرمود چون در آنوقت میان او و خان
 ولودنی خان فی الحاجه نزاعی بهر سبب بود که او دکان کوفته خاطر شدن
 بنجانخاناان ابواب ملائمت مفتوح داشته نسبت محمد اکبر ^{شاه} را
 اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتل خان نام سردار که با ^{خان} بود
 خفاق داشت سلسله عداوت جنبانیده بدو و خان ^{ست} شکایت
 کرد که او بامر اکثری سازش دارد و در نهایت بگوید یک

داستان است داود خان از اطلاع این معنی بلودی خان کنایت عجز
 انیز نوشته با خود متفق ساخته پیش خود برد و خلاف مراد کرده بود
 خان را که بحسب اقتضای شجاعت و مردانگی معروف و موصوف بود
 بقتل آورد و خود با جمعیت تمام کلبا آب سون همراه بر لشکر اکبر شاه
 گرفت و جائیکه آب سون همراه بر لشکر اکبر شاه گرفت و جائیکه آب سون
 و معروف کنگ الحاق یافته است بر سر دریا خباک غظیم واقع شد
 برآمد زنا و در برنا و برید شپاشا پیکان فشا فاش تیر و جاک
 خنجر کردند و سید و جلر جاک شد خون همچون رسید + تیرین
 بجلان بلاک می عرق + چو تاج خرد سان خلی بفرق + عاقبت الامر
 اقبال اکبری غالب آید و افغانان مهترم شده رو بگریز نهاده پیش
 رفتند و چند کشتی ایشان بدست مغلان افتاد خانمان هم متقا
 از دریا گذشته و جلور نیز متوجه به پیشنه شد و انقلعه را که داود خان
 در آن متحصن شده بود محاصره کرده طرح خباک انداخت و باغ
 چو بر قلعه افتاد نشان طرح خباک + ز طر فین غریب توپ و تفنگ
 ز آواز غریدن توپ و دود + چو ابرسیه کاندور در عید بود +

ز باریدن کوله با چون تگرگ بد روان شد دران فوجها سیل مرگ +
 چون این خبر بمحمد جلال الدین ابرار بادشاه رسید دانست که بی توجها و
 فتح قلعه بیسته غیر ممکن است لهذا همت ملوکانه کار بسته خود با جمیع +
 شاهزاده ها و امرآ در یک هزار کشتی نشسته و رنکارنکاش پوشها
 بر کشتیها افکند در عین بارش باران متوجه نشد و چون بحالی بیسته
 خبر یافت که عیش خان تباری که از سرداران معتبران افغان بود از
 قلعه برآمده با خاننحمان خباک کرده کشته شد و مردم قلعه در فکر +
 که نیران بادشاه جان عالم را با سته هزار سوار بفتح قلعه حاجی پور بغین فرست
 و او بدینجا رفته قلعه را از دست فتح خان انترزاع کرده تبصره آورد
 و او دودخان از در یافت فتح قلعه حاجی پور را بچیان کار دان بدرگاه
 ابرگری فرستاده استعفا می بزمیه نمود ابرگر شاه فرمود بعد از ازیت
 عفو بقصیرات خواهد شد و اگر بلازیت نمی آید از سه کار یکی اختیار کن
 یا خود تنها بمقابله من بیاید یا یکی از امرآ را تنها به فرستد یا با امرآ
 من خباک کن یا یک فیل جنگی بفرستد یا با فیل من خباک نماید که
 منظر شود ملک از او باشد و او دودخان از استماع این پیام +

بهر اسان شدن صرفه در اقامت پشته نازیده وقت شب از دروازه
 آهنی برآین بکشتی سوار شده و اسباب و ختم را با هم بجا گذاشته
 بجانب بنگاه کرخت قلعه جا برو پشته مفتوح شد و محاکم بادشاه
 بست و پنجگون تعاقب نهزبان نموده چهارصد زنجیر فلز داود خان
 بادیکر لوازم حشمت بهت بهادران نعل افتاده هر که کرخت جان
 سلامت برد باقی علف تنغ ساخته منعم خان را مضبوط آن نواح
 واقع داود خان مامور ساخته خود از دریا پور علم مراجعت افراشت
 چون خانانان مساکری کلی سید داود خان بیگرفت شده بجا
 او دسیسه کرخت و بعضی از امر اکبری مثل راجه قودریل و غیره که در
 او با او دسیسه رفته بودند از دست جنید خان سپرد داود خان
 دو کت شکست یافتند و منعم خان را بنمینی اکاه شد خود بجانب
 او دسیسه رفت داود خان با استقبال برآین چون مفارقت
 فتن رویداد هر دو لشکر تعبیه صفوت نمودند باقیه دلیران بهیابان
 کشید نصف + همه خنجر و تیر و نیزه بکف + دو سو فوج قایم
 شدن چون دو کوه + یکی بی شکوه و دیگر با شکوه + نمودند هر یک

بهی دست برد + هم از توب و تیر و سنان زود خورد + ز خون +
 دیران هر دو سپاه + در وان گشته سیلی دران زرمگاه + بمیان
 قناده ز بس گشته + بهر سو نمودار شد پشته + کجرا نام افغان
 که بشجاعت و تهور رستم وقت بود و هر اولی فوج داود خان با د
 تعلق داشت بهر اول خانخا مان که خان عالم بود حمله + مردانه +
 فوج هر اول را بر هم زد و خان عالم را بقتل رسانید با ثبات هر اول را
 متزلزل ساخت و جمعی که میان قتل هر اول بودند را رخصت + او +
 بهر هم خورده تپاه بقول برده باعث تفرقه نیز شدند و خانخا مان
 با جماعه قلیلی که مانده بود مقابل با کجرا شده بحسب اتفاق کجرا
 و خانخا مان بیکدیگر رسیدند لاله دوشمشیزن چون بهم شد
 دو چار + کشیدند تیغ از دو سو آید + همی این بران و آن
 زخم زد + با انسان که از خباک جو یان سزود + نشد بر زره +
 یکی کار کرد + دگر بود در پیش و سان سپر + ز شمشیر کجرا انجام
 کار + تن خانخا مان شده زخم دارد دگر + دران در میان آمدند
 میان دو سردار حاصل شدند + خانخا مان با آن حال خباک کنان

از مهر که بیرون رفته به استاد و چون لشکر متفرقه برود جمع شد باز
 متوجه حرب کجرا کردید قضا را در عین گرمی حرب نیری به قبل کجرا رسید
 لموقعه چون کجرا را برام بجنگ + زشت قضا شد کشته شده
 به پیشانی من چون سید اصفه کذا کرد و بیکان ز سوی قضا +
 بر افتاد کجرا میسران جو کج + ز افتاد نشکست بیدل کرده +
 خود دولت ز داؤد خان رو بتافت + ز هر جانب او بارید
 شتافت + کز نیران از خاک داؤد خان + که دیکر نبودش
 طفر را کمان + داؤد خان فیلان و جمیع اسباب خشم را گذاشته
 به بیدلی تمام از میان کینخت همه شتابت افواج مغل آمد و
 نو در مل و غیره امر آباد شتافت داؤد خان شتافت را داؤد
 چون نواحی دریا چین سید دریا قلعه که کنار نهر کناک بود نپاه بود
 و چون راه کز نیران سد و بود ما جا را مل و عیال را در قلعه گذاشته خود
 کفن در کردن انداخته دل بر مرک نهاده بغرم خیاک برگشت راه
 نو در مل و کجرا کی حال را بنجانانان اعلام نمود و خاننجانان با وجود
 بر خیاک استعمال را بنجانانان اما داؤد خان توسط یکی از امرایان

حرف صلح در میان آورد و چون بنا استی سحکام یا ملاقات
 منع خان رفت خانخاندان سلوک مروت و فتوت مرعیدار شسته که
 خنجر و شمشیر مرصع بجوهر قیمتی با و داده ولایت او دینیه و کنگ
 و نیارس را بداد و خان سلم داشت به باقی ممالک متصرف شدن
 بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده ببلخ مانده آمد امر حکومت
 برداشت چون در سنوات سابق از عهد محمد نختیار خلجی نازمان شیشه
 بلخ کور با تخت سلاطین بنگاله بود و بواسطه ناساز آب دیهوا انجا
 با مردم غریبی افغانان خواص پویشا مانده را احداث نموده نشینگاه
 حکام ساختن خانخاندان بفکر تعمیر بلخ کورش را بدانجا رفت و آن شهر را
 مجدداً تعمیر ساخته نشین نمود کرد و دیهوا همان نزدیکی از مردم موافق آب
 دیهوا انجا بیا رشتن در نوزدهم جمادی الاول و دیعت حیات بقا
 ارواح سپرد و او دودخان از دریافت خبر وفات خانخاندان با اتفاق
 افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت و فی الفور بغیرم استخلاص
 مانده آمده امر اکبری تاب توقف نیا در ده کلمه بیرون رفت
 و او دودخان با استقلال کمال محکومت برداشت حکومت نواب

خانجهان در ممالک بنجانه و کیفیت قتل داود خان چون خبر یافت
 منعم خان خانمندان در دهلی رسید محمد اکبر بادشاہ حسین قلینان ترکمان
 خطاب خانجهان نوحه بکومت بنجانه بغین نمودند و چون بنجانه
 دران نواح رسیده خواجه مظفر علی تهرانی که نوکر بهرام خان بود و خطاب
 مظفر خان یافته نامزد بهار شدن تسخیر قلعه رتاسل آن بود با لشکر بهار
 و تهرمت و حاجی پور و غیره با دکن ملحق شدند و جمیع امرا اکبری با ایشان
 شده عازم تسخیر قلعه تیلدا که تهرانی سکر کجلی شدند داود خان نیز با لشکر
 قیامت اندر دران محل که مابین کله پیژان و ست میقابله خانجهان نشین
 اما خانجهان بمحله اول کله پیژان مفتوح شد قریب یک هزار و پانصد افغانان
 بقتل درآورده و متوجه ان موضع که معسکر داود خان بود و پنج بعد بقبر
 مبدل گردید بآن روز ششم محرم ۱۰۳۱ که روز پنجشنبه طریق صف با راستن
 سپاه قیام نمودند لموانه دو پر خاشاک صف برآراستند +
 سیزدن خیاک میخواستند + چون رکرم باز خیاک گشتند +
 کشیدند بریکد کر تیغ تیز + ز غریبین قلوب و قهقهه بان + بلرید
 بر فوشتن آسمان + کاله بهار که از امرا نامدا رسید داود خان بود

بر جور نفا رخان جهان تاخته برهم زد و مظفر خان نیز بر العاد او را
 رانده از جا برخاست و در آن حالت خا بنحان بر قول داود خان خنک
 و خجک صعب در گرفت موافقه ده وزن برآمد در آن روز نگاه +
 بسی خلق شاکسته از دو سپاه + ز بس کشته مانده بودند + شد
 انا روز قیامت نمود + بل نامور خا بنحان در نبرد + بر آورد از فرج
 او داد کرد + بهر سونشیر افراختی + عدد اسلزن جدا ساخت + وزن
 سوی داد و با تیغ تیزد بر آورد از فرج او رستخیز + هر سو که با تیغ
 رد می نهاد + به باس ز خود عدو نمی نهاد + اگر بر سوار زدی تیغ
 کین + دو پاره شدی تا بفریوش زین + و گرنیزه بر سینه کس
 زدی + ستایش ز بشتش تیرا زدندی + به نیرودی بازوی آن
 شیرست + بسی اکشت و بسی انجست + ولیکن چو اقبال
 یار نی کرد + بمیدان قدم استوار نی کرد + هر میت شد و مال
 اسباب باخت + دو اسبه بسوی داود باخت + چو آن
 ها کین فتح و مظفر بشکر اکر شاه سایه انداخت مو او دغان از مکر
 فرا نمود و بهادران خا بنحان تعاقب از دست نداده دنبال

تا آنکه داود خان را اسیر و ستمی نمود و نزد خانجهان آوردند و
 خانجهان و جوش را با به فتنه و فساد داشته حکم بقتل او کرد و بفرقه
 سرش را بریدند از تنگ کین و شد از خون داود رنگین زمین و
 شدن تخت شاه از نشان تپ و زینکاله شد ختم نام شهری و خبیان
 سپرداود خان که زخم که آن برداشته از معرکه بدر رفته بود بعد دو
 سه روز تن مجروح او از روح تپ کرد و دید خانجهان انقدر رماک که در
 ضبط خانجهان بود بقبض آورد و تمامی فیلان افغانان را با دیگر غلام
 نجابت اکبر بادشاه مرسل داشته و مظفر خان نقاره مراتب
 نواخته به پشته رفته در سالک متوجه تخیل قلع رها سگشت کیفیت
 مسته سینه و پشته و داود خان چون مظفر خان عازم مراتب
 بسمت پشته شد در انتهای راه محمد معصوم خان را بر سر حسین خان افغان
 که در آن نواح بود کسبل کرد و او حسین خان را که نیرانین در پرکنه
 که جا گیر بود درون قلعه فرو داد و کاله بهار با هشت صد سوار
 بر سر معصوم خان آن محاصره کرد معصوم خان فرجه دیده دیوار عقیق
 قلعه را شکافته برآمد و با کاله بهار جنگ در داد قضا را در عین کپی

کبری خباب فیل او بار که فیل جنگی کاله بهار بود و بخیر طوم اسب معصوم
 خان را زیر کرد و او را پیاده ساخت و در آن اثنا جوانان تیرانداز
 مضرب تیر فیلبا نش را کشتند و فیل بی فیلبا نمان بحسب اتفاق
 بر فرج خود حمله کرد و بیهوش را از افغانان را هلاک و با پیال خست
 ازین سبب شکست بر افغانان افتاد و کاله بهار کشته شد و فیل
 باز کرد و ولایت او دویسه و کتاک و نبار سن تمامی ممالک
 بنجگاه و بهار با تهاشم سعی خانجهان با التمام داخل دیوان محمد
 اکبر بادشاه شد و دولت سلاطین بنجگاه اختتام و انفرافتن
 و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه در آن ممالک نش و امر آن ترک
 افغانان بطریق حسین خان و کاله بهار خبا نکه ذکر شد که بقلم مستمل
 شد و بعضی باقصای ممالک بنجگاه در جنگها می خیزیدند و در
 سده خانجهان ترکان داعی حق را لبیک اجابت گفت
 و افغانانی که نام و نشان شان مغفود بود و سزا کوشه
 بر آورده مکرر در فکر امارت و ایالت شدند از انجمله عثمان خان
 نام سردار عمده بر افغانه باجماع افغانان پرداخته مشغول شد

برداشت محاکمه را بدشاه خان اعظم مزار غیرت کوله بادیکر امرای
 برمالاک بنکاله و بهار بقین نمود و او مساعی جمایه در قلع و قمع افغانه
 بتقدیر سایه و چون قمع مان فساد افغانه بکلی صورت نمی بست لهذا
 در سال ۱۲۹۰ شهباز خان کنبو بکوباک افواج سابق لاجن کشت و با غنمان
 خجکها روداد و افواج قاهره دست از قتل و اسیر غارت و نهیب
 انجاء نمی کشیدند بالجامه در حین حیات اکبر بادشاه دولت افغانه
 بزوال نهاد اما چون اتصال کلی نشد بود شفقار شدن اکبر بادشاه
 که در سال ۱۲۹۰ هزار و چهارم بحری قمع یافته بود غنمان خان خرمج نموده
 آب رفته را در جوئی شیب آورده و قریب بیست هزار افغان فرام آورده
 خطه آن قلع بنام خود خوانده و بغیر و جمعیت موفور دست و پا زدن
 اغاز نهاد و امرای بادشاه را که درین ملک بودند بختانه آورده برمالاک
 محروسه بادشاه دست نظام دل دراز کرد اکنون خانه بدایع نکار بخیر
 حالات ناظران بنکاله که از پیشگاه آسمان جا به بادشاهان خجک
 نظامت بنکاله مخلص شده کو حکومت برافراشته ایند بار را از خرد
 خاشاک و خود اشرار برداخته اند می پردازد و روضه ثالت ذکر کرد

حکومت نایبکه انحصار سلاطین نبوی و دیانی نظامت بنحاله میباش
شد، و نظامت راجه مان سنگه چون تباریخ نوردهم مجادی الکائن
سنه هجری نورالدین محمد جهانگیر بادشاه درارک مستقر الحاقه +
اکبر آباد برارک ساطنت جلوس فرموده از انجا که خبر طغیان عثمانخان
متواتر از روی وقایع و اخبار و عرایض امر رسیده بود هم در روز
جلوس راجه مان سنگه را خلعت فاخره با چهار قب و شمشیر مصر
و اسب خاصه عطا فرموده و نظامت صوبه بنحاله امتیاز بخشید و وزیر
بر یوانی و تنقیح این صوبه بنحاله امتیاز بخشید مبادات اندوخت بعد
رسیدن درین ملک عثمان بدکوهر مبادرت بر مبارزت نمود و در
یکدیگر خیمها واقع شد عثمان بجزیرگی و خبرگی تمام سلوک غایبان نمی
چون ایام خباک امتداد کشید و استیصال افغانه میسر نشد لهذا
در همان سال جلوس راجه مان سنگه را این خدمت خلع نمودند و
قطب الدین خان کوهکاتاش خلعت و کمر مکمل و اسب با زین مصر
جفعه افتخار بر تمارک اعتبار از نظامت راجه مان سنگه شد
و چند روز بود نظامت قطب الدین خان چون قطب الدین +

که کلمات نهم شهر صفر سنه پنجاه و شصت نظامت صوبه بنگاله و منصب
 پنجم رازی ذات و سوار دو کت و پیر مد و خرج خانم کور و سیر
 مد و خرج کوکمان سرمایه افتخار اندوخت بعد رخصت شد ^{حضرت} آن از
 درینمک رسین هنوز چند ماه پیش گذرشته بود که از دست علی
 بیگ استیجا که مخصوص خطاب شیر افکن خان بود گذشته شد و تفصیل این
 احوال آنکه علی قلی بیگ استیجا و سفرچی شاه اسمعیل سپه شاه طما ب
 صفوی بود بعد فوت شاه اسمعیل از راه قندهار به هندوستان آمد
 در ملتان بعد از رحیم خان خانم آن که متوجع فتح تهستان و ملک
 سند بود ملازمت نمود و خانم آن او را غایبانه در سلک نبدگان
 بادشاهی منسلک ساخت و او در آن یورش مصدر رتبه و دات
 نمایان و خدمات شایان کرد و بدینچون خانم آن منظره و منظور آن
 یورش مراجعت بحضور نمود حسب الامتثال و منصب لایق سرفرازی
 یافت و در همان ایام صبیحه مرزا غایت بیگ طهرانی را که مسافه
 مهرالناس نام بود نامزد او کرد و در وقتیکه حضرت عرش استیجا
 از اکبر آباد متوجع فتح و کن شدند و شاهزاده ولی عهد باستیصال

را با دستوری یافت علی قلی بیگ بکوکاک شاهزاده متعین گشت
 و انجناب التفات تمام بحال او مبذول فرموده بخواب شیر افکن جان
 اختصاص بخشیدند و بعد جلوس برادرزکام جهانبا فی جایگاه او در
 بردوان بصورت بنکاله عنایت فرموده او را با انصوب رخصت کردند
 بعد از آن چون دناوت طبع و فتنه جوئی و بد خوئی او معروض حضور
 لهذا قطب الدین خان در وقت رخصت بنکاله اشارتی رفته بود که
 اگر او را بر جاده صواب رانند دم و ثوابت قدم بنیاد فیها و الا لانه
 در کاه فلک اشتباه سازد و اگر آمدن تعلل نماید بسزا رسد
 چون قطب الدین خان به بنکاله رسید از حرکات و سکنات مطرز
 معاشل او بیگمان شد هر چند حضور خود طلب نمود عذر نماند مسرعه
 آورده نیا مد قطب الدین خان حقیقت را بدرکاه و الا عرض داده
 نمود فرمان صادر شد که بنوعیکه در هنگام رخصت حکم شده بود
 سزائی نماند جاری در دامن روزگار نشیند خانم مذکور بحجرت و رود
 فرمان بلا توقف جرین بسبیل بلغا متوجه بردوان شد شیراز
 خان از دریافت خبر رسیدن خانم موصوف جریده باد و کج جلدار

باستقبال شرافت و در وقت ملاقات مردم قطب الدین خان
 بهجوم آورده چون انگشتی دور او فرا گرفتند او گفت این چه سلوک
 و کارم روش است خان مغرالیه مردم را نه بهجوم مانع آن تنها بهر
 شن بسنج برداخت شیر افکن آید دعا از صفحه حال مطالعه نمود و پیش از آنکه
 از طرف نانی حرکتی رود در علاج و اقع قبل وقوع و اجابت بحسب
 شمشیری بر شکم قطب الدین زد که روده و اجایش بیرون افتاد
 خان مسطور هر دو دست شکم خود را گرفته او را بر آورد که مبادا یک
 این حرام خواهر بیرون رود آینه خان نام کشمیری که از بنده عهده
 او اسب را برانگیخته شمشیری بر فرش زد شیر افکن بهان حال
 بکیضرب کار و هم با تمام رسانید درین وقت ملازمان قطب الدین خان
 از اطراف هجوم آورده بزخمهای بهیم کارش ساختند این شیر افکن
 همان است که زن او نور جهان بیکم جهانگیر بادشاه مشهور است
 و عام است یکی از شعرا گوید نور جهان که چه بصورت رسیده
 در صف مردان زن شیر افکن است و بکشته شد قطب
 الدین خان نظامت صوبه بنگاله جهانگیر قلی خان که ناظم صوبه بهار

بود تفویض گردید اسلام خان بجای او بحکومت صوبه اختصاص یافت
 نظامت جهانگیر قلینان در آواخر سلطنت سال دهم از جلوس جهانگیر
 جهانگیر قلینان که ناظم صوبه بهار بود بحکومت بنگاه ملتان با یکی یافت
 شاه دادا له بیک نام داشت از غلام زاده نامیرا حکیم بود
 وفات میرزا نجیب حضرت عرش استانی پوست و ان حضرت
 بشا نهاده ملتان اقبال نورالدین محمد جهانگیر محنت فرمودند صاحب
 قوی بود و کارهای او نمیشی میکند و در امور سلطنتی و حق پرستی
 رسوخ تمام داشت بعد رسیدن در بنگاه ملتان بوضبط و در بطحان
 نبرد اخته بود که لشکر اجل به برش تاخت حکومت او یکسال و
 بود چون خبر وفات او بحضور رسید اسلام خان ملکشاهی بدو
 فتح پوری که نظامت صوبه بهار داشت بحکومت آن دیار امتیاز
 یافت و حکومت صوبه بهار و پشته با فضل خان کشنچ ابو الفضل
 مقرر گردید حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان
 چون سال سیوم از جلوس نظامت صوبه بنگاه با سلام خان تفویض
 یافت در باب اطفای آیره شورش مطیعان عثمان خان تا کی

بایع شد خانموصوف بعد رسیدن جهانگیر مکرر بنظم و تسبیح ممالک
 پرداخت چون حسن نظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید
 لهذا سال چهارم از جلوس بپادشاه حسن خدمت بقایات منصب
 پنجهراسی ذات و سوار سر امتیاز با وج فلک سود خانموصوف انقلاص
 کرد آن سبب کرد که شیخ کبیر شجاعت خان ترتیب نموده باستقبال
 آن مایه طغیان یعنی عثمانخان برکاشت و دیار امراندارمسل کورخان
 بسمرقند الین خان کو که واقفان خان و سید ادم بایر و شیخ اجمه
 و معتقد خان و بسمرقند خان غیره بنده با پادشاهی بکرمات گشتند
 چون بحدود و متعلقه عثمان رسیدند نخست میانجی سخن دانان با بر اصلاح
 مزاج نکست امتزاج آن مایه طغیان فرستاد لالی شاه دارنصبا
 ارجند را کوشواره کوششش ساختند از آنجا که آن بدشیرت در
 اصل جوهر باطل و لیاقت شناخت این جوهر نداشت قدر این
 سراج ندانسته خدمت پاره های افکار لایعنی را در کیسه او با خود
 فراهم آورد و در مقابل آن کوهر تابان شبیه فرخانات خود را در دیده
 و فرستاده بالی نبل در مقصود رخصت مراجعت داد و خود امانده

قتل شدن سمریادرت مبارزت را کرم سهریز ساخته برکنار ناله
 که برآورد خاش خنوداد با آراست چون خبر این جرأت بدی نیز می
 سامعه استوب امر آگاهانگیری شد سال هفتم از جلوس آواخرا ماه مج
 ۲۸۰ بنویه صفوف اقبال برداخته قمر تهور در میدان جلالت
 و شجاعت افشردند و از آن طرف عثمان نیز ترتیب افواج شفا
 امتزاج نموده در عرصه ادبار بمقابله اقبال صفوف قتال برپا
 بهادران رزم جواز طرفین بمقابله مجادله پرداخته داد بسالت
 و شجاعت دادند و لاف صفوف از دوسو گشت چون روبرو
 فغانند و یک کمر سو سو به زقوب و تفنگ و سنان زیر تر
 بشن کرم هنگامه دار کیه و زبس و دوازده کرنا آسمان و نیز
 نمیشد زمین و زمان شد از شور غوغای هر دو سپاه و همه
 حشر آن رزمگاه و روان هر طرف کوله و تیغمان و زنجار
 آوردان کرد خالی جهان و تن پهلوانان طبلان هر طرف و چو غنا
 مذبح در هر دو صف و در عین کرمی هنگامه جنک و بارش
 تیر و تفنگ عثمان نیز در سبک روبرو فیصل مست خلی پیشانی خود

گرفته بر فوج هر اهل حمله آورد بهادران نبرد از مایه ثبات افشرد
 دست با استعمال سیف و سنان کشاده کارنامه رستم و سام
 طی کردند سیار دم یار به و شنج اجهه که سرداران فوج هر اهل بود
 داد و مرد داده جان نثار شدند درین وقت جیغش از طرفین صوف
 رسید و افتخار خان سردار صف بران غار و کشور خان سردار فوج
 حران را با جمعی کثیر از نیکو خواران سباغ شهادت رسید حق هم
 بر بهر شش با طهوری پیروند و از مخالفان نیز جم غفیری به الله
 شتافتند عثمان مین دید که چندین سران و نام داران فوج با دشمن
 سرشار جام شهادت شدند و وضعیت از مردان کار خالی شد باز که
 بنجام فلی مست را پیش رود داشته خود بر فیل عمار و اسوار شده
 بذات خود بر فوج هر اهل ناحیه حمله بی هم نمود ازین طرف شجاعت خان
 با خویشان و برادران خود بمقابله و مدافعه پرداخته و لازم شجاعت
 و تهور بر بقایر سائینند اکثری از خویشانش رواق شهادت نوشیدند
 و بسیاری از نخبه های صحره افروز بر داشته دست از کار کشیدند چون
 آن فیل شجاع عثمان رسید خانم صوف اسب را جولان داده نیزه

بر خرطوم فیل زد و بجای کلی تمام تیغ از گم کشید و دوزخم متواتر بر شکمش
 فرو داد و چون بر تنصل شد بجای هر کشیده دوزخم دیگر ساینده فیل
 غایت مستی برد و این جرمه بنموده بغضب تمام پیش آمد و راکب در کوه
 را زیر کرد و آن شجاع چستی کار برده سبک از اسب جدا شده
 راست بایستاد در نیحالت جلوه دارا منسطور شمشیر و دست
 بردست فیل زد و دوزخم کاری افتاد و چنانکه فیل زبا نو در آمد و شجاع
 بعدد کاری جلوه دار فیل با نشا بریر انداخت و بجهت دوزخم دیگر بر خرطوم
 فیل زد و فیل ازین زخم فریاد گمان کرد و خست و قری چند رفته بنقیاد
 اسب شجاع عثمان صحیح و سالم برخواست و خانمذکور بر پشت نهاد
 این حال فیل دیگر بر علمدار ناخته مع علم زیر کرد و شجاعت خان و از
 که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک ریبم همهیکه کردش
 علمدار بودند بر دل شده حربه های کار انداخته فیل را مروج ساخته
 گریزانید و علمدار را سوار ساختند در نیوقت که خواب کوه براق
 در میان آمد اکثری شهید و بقیه السیف جریح شده طاقت در
 جنبانیدن نداشتند اقبال با دشمنان جلوه دار آمد کلوله تقفلی بر
 دست

عثمان بد نهاد خورد و او را در عمارت گون ساز ساخت اگر چه در دست
 که جان بر نیست با این هم لشکر را ترغیب جناب میکرد و چون انار
 مغلوبیت از ناصیه بخت خود مشاهده نمود غمان او بار منطف ختم
 بارق خاشاک به بنگاه رسید و افواج منصور با لشکرگاه بتعاقب جدا
 غمان کشیدند عثمان نمی از شب گذشته بگذشت ولی خان برادرش
 و همزیر خان سپهرش خمیه دلوار خشم برآوردند و با هم با کلاه بسته لاش آن بدعا
 برداشتند و بنجم خود دست یافتند بنجای عثمان بدر یافت این واقع اراده
 تعاقب نمود و دولت خوانان غدر کو فکلی و مانکی لشکر و تجهیزات
 مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده در آن روز مصیبت تعاقب
 نداده مقارن این حال مقتضای آن که در آخر بخواب لشکر خانی سران
 کشته و عبدالسلام خان سپهر المعظم خان و غیره بنده بادشاه
 با سه صد سوار چهار صد بنده و فوج تازه در رسیدند بنجای عثمان
 انجمیم را همراه گرفته بتعاقب آن کرده شقاوت پزوده برداشت
 ولی خان قاضیه بر خود تنگ دین بهعام کرد که مایه این طغیان عثمان بود
 نتیجه کرد از خود یافت و با همه تابع فرمان ایم اگر بجان ایمان یا نیم

سرستان نهاد فیلان عثمان برابر هم پیشکش گذرانیم شجاعت
 خان و معتقد خان دلاری نموده عهد و موافقت در میان آوردند روز
 دیگر دلی خان و ممیز خان با جمیع برادران و خویشان بلاقات شجاعتخان
 آمدند و چهل و نه بزخر فیل پیشکش گذرانیدند شجاعت خان و معتقد خان
 آنها را همراه گرفته مظفر و منصور در جهانبیکه نیکر با سلام خان پیوست
 اسلام عرض داشت متضمن باینکه در آنکه آبا و حضور بادشاه رسالت
 داشت شانزده شمس مجرم لکنه بحضور شاهنشاهی گذشته
 مطالعه در آمد و در جلد می چنین خدمت نمایان منصب ششتر
 و شجاعت خان با ضافه منصب و رسم رمانی سرفراز شدند و
 سائر بنده های بادشاه که در استیصال عثمان جان مصدرت و دات
 نمایان شده بود هر یکی بمباسب ارجحت ممتاز شدند طغیان عثمان
 خان هشت سال بود و در سال هفتم از جلوس مطابق سنه هجری
 استیصال از بوقوع آمد و سال هشتم از جلوس اسلام خان با مردم
 مک که جوان بصورت انسان اندکیک در میان آمد جمعی از مردم
 مک را که در قید آخن بودند همراه سپهر خود بهوشنک خان حضور بادشاه

ارسال داشت و در همان که ششده هجری باشد در بنگاله داعی حق را
 بلیک اجابت گفت و حکومت این ملک بقا نعم خان برادر او تفویض
 یافت و قاضی خان چون حکومت بنگاله بقا نعم خان برادر اسلام
 خان مقرر کرد و پنج سال و چند ماه متکی دسان نظامت بود و چون
 اشامیان در حدود مالک محروسه مشورتنش برداشته سید ابابکر را
 از جبهه هر دستیک کرده بودند و تارک انیمینی محاقه از خانموصوف متغذ
 شد و لهذا خانم کو ر مغزول شده و ابراهیم خان فنج خباک با انجام امور این
 ملک مقرر گشت و نظامت را بر عهده گرفت و آن زمان که جهانگیر
 ابراهیم خان فنج خباک در ششده مطابق سال سیزدهم جلوس و الا بحکومت
 صوبه بنگاله و ولایت اودیسسه سرملن کرد و بدو که احمد بلیک خان برادر
 زاده خود را حاکم اودیسسه نموده خود در جهانگیر طرح اقامت انداخت
 در سرق و فتح امور ملک و کار برداشت چون در زمان حکومت او
 واقعات سترک رویداد و لهذا اجمالاً بتفصیل آن می پردازد و سال
 هفدهم از جلوس ششده بعضی بادشاه جهانگیر رسید که دارا ایران غم
 انتزع قلمه قندهار دار و بنا بران زمین العابدین بخشی احاریان در

بر پاپنور نزد شاهزاده جهان فرمان باینمضمون رسانید که
 شاهزاده بیخبل استعجال با افواج و توپخانه و اقبال متوجه ملازمت
 حضور گردد شاهزاده از پاپنور نهضت فرموده در ماند و رسیده عرض
 داشت که موسم برسات نزدیک است ایام بارش در قلعه مانده و
 گذر این متوجه درگاه خواهد شد و برگشته و هوپبور را بجای خود التماس نمود
 و دریاخان افغان را بجا است انجام تعیین نموده چون پیش از وصول
 عرض داشت در همان ایام حضرت خدیو جهان صبیح نور محل که از شیراز
 داشت بر شاهزاده شهر یار خود استکباری فرموده بودند و برگشته مذکور
 بالتماس نور محل کجایر شهر یار نخواه شده شریف الملک ملازم شاهزاده
 شهر یار قلعه و هوپبور را بتصرف خود داشت مقارن آن دریاخان
 رسیدن خواست بر قلعه دست تصرف دراز کند از طرفین نامرغوب
 استعمال یافت قضا را تیری بر جرقه شریف الملک رسیده
 چشمش را از نور عاقل ساخت و قیام این واقعه باعث برهمی مزاج
 بیکم شدن انش فتنه بالا گرفت و بحر کای بیکم خدمت قندار شهر یار
 تعلق یافت و میرزا ستم صفوی با تالیقی شاهزاده و سببه سالانه

لشکر ممتاز کردید شاهجهان از دریافت اشتعال آتش فساد افضل
 خان خلف ابو افضل علای که بعد غزل از صوبه بهار بدیوانی شاه
 امتیاز یافته بود معه عرض داشت روانه حضور ساخت تا باب
 ملاطفت و مداراجان غبارفته را تسکینی دهد و از مردم و ادب از میان
 نبرد و از انجا بیکم در ضلع بادشاه تصرف تمام داشت او راه سخن
 نداده بمحصول مطالب رخصت مراجعت داد و بمقتضایان درگاه اعلی
 حاکم شد که محالات متعلقه شاهجهان که در سرکار حصار و میان و دواب
 واقعه است بجا گیرند یا بتخواه نمایان و بشانه آورده بلند اقبال فرمایند که صوبه
 دکن و کجرات و مالوه بان فرزند غایت شد ازین صوبه جات در هر جا که خواهند
 اقامت نموده بضبط آن حدود بردارند و جمعی از زمین ها را بجهت یورش
 قدری اطلب شدن است بسبب استیصال دانه حضور نمایند و غره خور
 سال هجری بم از جلوس ال ۳۲۰۰۰ اصف خان بصاحب صوبه بمی که آنکس
 و او دیسه دستوری یافت چون صوبه اصف خان در عقد از دولت
 شاهجهان بود بعضی مکس طنینان اصف خان بجانب دکن شاهجهان
 منتهم داشتند بیکم را باین آوردند که مهابت خان که از قدیم با اصف خان

خصوصیت دارد و با شاهجهان بی اتفاق است از کابل باید طلبید و
 فرامین عالم مطلع و نشان بایکیم طلب و صادر کردید بهایت خان
 کابل رسیده بسعادت ملازمت حضور سرمایه افتخار اندوخت و نیز
 وکیل شاهزاده پرویز حکم شد که بسعرت تمام شتافته شاهزاده پرویز
 بالشکر صوبه بهار حضور آرد و چون بیکم از جدائی برادر خاطر را خاطر داشت
 همان سال دوم ماه ادر حکم شد که اصف خان عطف غمان نموده
 بدرگاه رسد القصه شاهجهان از ویافت خبر مقامات ناکور و ملی
 حضرت شاهنشاهی و نقاظ خاطر نورجهان بیکم مقرر نمود که قاضی العو
 متوجه درگاه و لالش مطالب ایشان بعضی همایون رساند و نیز
 فرامین آمدن عساکر از اطراف و افطار ممالک و رسیدن شاهزاده
 پرویز خود نجیبت بدر نیز رکو ارشتا بدیجمل که بغار فتنه فرو نشیند
 فی الحاله قاضی موصوف برکنار آب لودیانه داخل شکر فیروزی شد
 از آنجا که خاطر همایون باغوائی بیکم شفتگی تمام داشت قاضی را با
 حضور نداده بهایت خان حکم شد که او را مقید دارد و درین فکلی
 شاهجهان هم با فوج فرادان نبولح اکبر آباد و در فوج منضرب

مجسم ساخت و نوک اقبال بادشاهی از سرش معاودت فرمود
 و سایر امر او منصب دار از محالات جاگیر خود تا آن بعدادت
 زمین بوس فایز نشاند و ما رسیدن بدار الخلافه و ملی جمعیت منوچهر را
 آمد و هر اولی فوج یعرب الله خان تقرر شده حکم شد که یک کرده
 پشت از اردو معلی فرو دامن باشد اما شاهجهان مال اندیشی فرموده
 بخود فرار داد که اگر با این جمعیت انبوه بمقابله نشنا با احتمال دارد که کما
 بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد لهذا با خاننخان و بسیار ازین
 از راه راست عطف عثمان نموده بست کرده جانب جنوبی نشاند
 و راجه بکر حاجیت و داربخان سپهر خاننخان را با جمعی از بینه بمقابله
 لشکر فریزی گذاشتند تا اگر فوجی تخرکاب بکیم تعاقب یغین نشود
 تا مبرده تا سر راه آنها شوند تا وقتیکه فتنه اطفال پذیرد و تا سرخ
 بستم مجادی لامل سنگ نه خبر معاودت شاهزاده شاهجهان محروم
 حضور کردید بکیم تخرکاب مهاسبت خان اصفهان و خواجه ابوالحسن و
 عبدالله خان و لشکر خان و قدح خان و نوازش خان و غیره با جمعیت
 بست و پنجه از سوار بمقابله بکجاست و از طرف راجه بکر حاجیت

در بیان جرایم و جنایات

و در اینجای ترتیب افواج نموده در برابر آمدن و از طرفین بکنک
 و نبرد و تفنک اقدام نمودند چون بداند خان با شاه جهان گدای
 و اقرار داشت که هرگاه افواج با هم مقابل شوند بوقت فرصت خود را
 بجهت شانه زاده و الالباب ررسانم در نیوقت قایم یافته جلوریز به
 شانه زاده پیوست راجه بکر با جیت که اراده عبداللہ خان مطلع بود
 شادان و فرحان نزد در بجان شتافت تا نوید آمدن او رساند
 قضا را کلمه تفنک بر پیشانی راجه رسی فی القور بنفیا و ازین ممر ششم
 انتظام افواج شانه زاده از هم گنجت با آنکه مثل عبداللہ خان سردار
 بنمای فوج هرادل بادشاه را منهدم ساختند بشارت شانه زاده منفق شده
 بود ما هم در اب خان غیره سرداران لشکر با بی همت خود را بر جا
 داشتن نتوانستند از آن طرف از رفیق عبداللہ خان و ازین طرف
 از شسته شدن راجه بکر با جیت افواج را از نسق انداخت و دست
 و دل لشکر باین امر گرفت از روز افواج طرفین بجا خود باز رفت
 گرفتند حاصل موکب شانه زاده ای از اکبر آباد بصوب احمد نضت
 فرمود و شانه زاده شاهیجهان بجانب مکه مراجعت برافراشت

و بست و پنجم ماه مذکور شانهزاده پرویز را با عساکر پیشمارت بقا قیام
 رخصت نمودند و غسان اختیار شانهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصواب
 رای مهابت خان تفویض شد و چون شانهزاده پرویز را با عساکر بضرث مانده
 از کریمیه چنانرا بفرموده بولایت ماند و در آمد شانهزاده بجمعیت
 از قلعه فرود آمدند و رستم خان را با جمعی بمقابله فرستادند و بیایا ^{قنار} والین
 از مخصوصان رستم خان که در سلک نبهکان منسلک بود از آنها
 عهد و موافقت گرفته در کمین صفت نشست و قیام فوج طرفین
 برابر هم صف آرا شدند رستم خان اسب برانگیخته خود را بلاشکر باد
 ملحق ساخت این رستم خان بدیر شت را شانهزاده والا قدر از ب
 سه شتی بولایا به پنجهزاری فخطاب رستم خانی فواخته بصوبه دار
 کجرات سرفراز فرموده بودند و اعتماد کمال برود داشتند درینوقت
 که او را سالار سپاه ساخته بمقابله شانهزاده پرویز تعیین فرمودند
 حقوق تربیت چندین ساله را بطاق بیوفائی گذاشته بهمهابت خان
 بپوست از وقوع انحرکت افواج شانهزاده میقلیم بهرم خورد و اعتماد
 از میان برخاست اکثری جاده بهیما سواران ناحق شناسی شدند

رو بفرار آوردند شاه جهان را طلوع این حال باقی مانده را پیش خود طلبید
 از اب تریدار عبور فرموده کشتی را با نظرف کشین ببرم بیک نجیبی
 با جمعی بر کبار آب گذاشته خوبا خانانان و عبداللہ خان و غیرہ بصوب
 قلعه اسیر و برتانپور شتافت محم نقی نجیبی نوشته خانانان را کہ ہا
 نزد ہما بت خان فرستاده بود کہ متہ نجیبیت شاہزادہ شاہجہان
 آورد و عنوان مکتوب این بیت نوشته بود صد صدکس نظر
 نگاہ میدارندم و در نہ پندنی بی آرمی و شاہزادہ اورا با آنا
 خان بسپہرل خانہ طلبہ شتہ آن نامہ را در خلوت بوی نہود و و
 جواب معقول نہا راست داد ہذا اورا با فرزندانش متصل و دلخوا
 نظر نہا نگاہ شتہ و فعال بمضمون بیت راست آمد ہما بتخان
 بنہانی نوشته فرستادہ خانانان را بسنجان مردم فریب
 از راہ برد و خانانان بطریق مشورت نجیبیت شاہجہان التماس
 نمود کہ چون زمانہ نیا سازی است اگر جنبہ بقبضای انگہ ع زمانہ
 با تو سازد تو بازمانہ مبارزہ طرح صلح اندازند قرین مصلحت و
 موجب رفاہیت بندہ های خواہد بود شاہجہان اطفال آتش

فتنه را فور عظیم پادشاه خاندان را در خلوت برده اول سوگند مصحف
 خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند و او دست مصحف برده نعل
 و دست او سوگند خورد که هرگز از آن جناب راز اخلاص نماید و طریق
 بیوفائی نیابد و در آنچه قرین صلاح و خیر خواهی طرفین باشد کوشش نماید
 پس از جمع خود خاندان را در خلوت فرموده در باب خان را با فرزند
 در خدمت خود نگاه داشتند و مقرر شد که مناسباتی که با طرف آب متو
 شنه بمراسلات ترتیب مقامات صلح نماید و چون خبر صلح و خست
 خاندان انتشار یافت مردمانی که بر کنار آب نعین بودند و از خرم
 و احتیاط را گذشته سر رشته استحکام گذارند و آب را از دست دادند
 شبی رحالتی که اینها در کنار خواب غفلت بودند جماعتی از جوانان
 کارگذار اسپهان بآب در زده مردانه عبور نمودند و شورش عظیم برجا
 مردم آنه بول دست و پا کردند و بر مردم بیگ دست مار فعه کوه ماه
 دیده با بی نهایت توانست افشرد و تا خود را جمع کند مردم بسیار
 از آب گذشته بودند خاندان حرف سوگند را از لوح خاطر زدود
 نامه و فاد و نور دید و بوش بیوفائی را کرم میهن نموده بهماست خان

پیوست بیرم بیگ منفعل و محفل خود را بخت شانه زده عالمگیر
 رسانیده شانه زده از دریافت بیوفائی خاننما مان و عبور لشکرگاه
 از آب نریدان توقف در بریانپور قرین مصلحت ندانسته در عین شدت
 بر شکل و طغیا آید از دریا بجنبی عبور فرموده از راه ولایت قطب الملک
 بصوب اوڈیسہ رایت نهضت افراشت ذکر یہ بیان موب
 مہمانی نہایت مسته شدن ابراہیم خان فسخ خاکس
 چون موکب شاہجہاں در ولایت اوڈیسہ رسید احم بیگ خان بڑ
 زاده ابراہیم خان ناظم جنگا کہ از قبل عم خود نیابت اوڈیسہ داشت
 دران اوان بر سرزمین ملان نواح رفته بود بیگ ناما کہ خبر تشریف
 او شانه زده دریافتہ نفہمت در باخت و دست ازان ہمہ
 داشتہ موضع پہلی کہ جای حاکم نشین آنصوبہ بودہ است مراجعت نمود
 نقد و خبر استیما خود را ہمراہ گرفتہ یکیک کہ از پہلی دوازده کردہ
 سمت جنگا واقعہ است رفت و در انجام نیز محال قامت ندیدہ و بڑ
 نزد صالح بیگ برادر زادہ معقر بیگ رفته کیفیت واقعہ ظاہر ساخت
 صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور شانه زادہ نمیکرد و در وقت

نوشته عجب را که خان بطور استیلاست بنام صالح بیگ رسید و مشتمل
 بر تشیع قلع و بر دوان را مستحکم نموده و تحصینت و چون بر دوان ضرب
 خیام فلک احتشام شد عجب را که خان مجاهده برداخته قافیه بردوی
 ساخت چون کار بدشوار کی شد و ابواب کوک مسرود یافت
 لا علاج عجب را که خان را دید خان موصوف فوطه در گردنش انداخته
 بحضور افراس آورد چون این خار برداشته شد ریاست دولت آید
 بطرف راج محل ارتفاع یافت و چون این خبر بار بهیم خان فتنه
 که ناظم صوبه بنجاله بود رسید بدربار حیرت فرو رفت با آنکه اخوان کو
 او در سرحد ماک و دیگر اکنه متفرق بودند و را که نکر عرف راج محل با
 بهمت افشوده با استحکام حصار فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و
 اسباب رزم برداشت درین حین نشان شاهزاده بنام او صد
 مضمون آنکه بحسب تقدیر آنچه شایسته بود از قوه بفرستاد اکنون که ع
 فیروزی با نظرف شد که در نظر بهمت ما وسعت این ملک و لایق
 نگاهی بیش نیست و مطلب این کار است لیکن چون این سزین
 پیش با افتاده سرسره هم نمیتوان گذاشت اگر او اراده رخصت بدگاه

بادشاهی داشته باشد دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده
 میفرمایم که بخاطر جمع روانه دلی شود و اگر توقف در این ملک مصلحت دانند
 از این ملک بجزا که پسند نمایند اختیار نموده آسوده و مرفه الحال نشسته باشند
 ابراهیم خان در جواب نوشت که نیکان حضرت این ملک را بدین غلام
 خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم میگویشم خبریهایی ^{عزیز}
 معلوم از حیات مجهول الکیت چه مانده است اکنون سوا این از دست
 ندارم که حقوق تربیت ادا نموده در راه و فاجان سار شده بسعادت
 شهادت فایز شوم القصه ابراهیم خان اذل خواست که در قلعه ابراهیم خان
 نشود اما چون قلعه کلان بود و انقدر جمعیت که از هر طرف محافظت
 چنانچه باید توان نمود با خود داشت لهذا در مقبره پسرش که حصا
 مختصر داشت شخص حسب درین حال جمع از بنده ها که متعینه تها نه جا
 بودند آن حصا مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون متشن
 و تفنگ مشتعل گشت در نیوقت احمد بیگ خان هم سیده داخل
 حصار شده از آمان او دلبا محصوران فی الجمله تقویتی پیدا کردند چون
 چون اهل معیال اکثری در آن طرف آب بودند عبا را بلند خان ^{خان} مدد

افغان خواستند که از آب گذشته بدان طرف لشکر آید شوند ابراهیم خان
 از دریافت این معنی مضطرب شد احمد خان را همراه گرفته سر اسیمه بدان
 شتافت و دیگر مردم را بجا است حصا و مقبره گذاشت و کشتی را
 جنگی بیشتر از خود کسب کرد تا سر راه بر آن فوج گرفته نگذاشت که از آن کشتی
 اما پیش از رسیدن کشتی دریا خان از دریا گذشته بود ابراهیم خان بعد از
 این معنی احمد بیگ را از آب گذرانید بر سر دریا خان در ستاد و چون مقابل
 هم شدند بر کنار آب بدین فریقین خاک صعب رویداد و جمعی کثیر از
 همراهیان احمد بیگ مقتول شدند احمد بیگ مجال توقف در آب متعاقب
 ندیده مراجعت نمود ابراهیم خان جمعی از جوانان خوش اسب و برخاک
 استعمال بدو رسیدند دریا خان از دریافت این خبر کرمی چند بس
 و عبداللہ خان بهادر و فیروز خاک نیز چند کرده بالا رفته بر تنه موتی نمیدان
 از آب گذشته بدریا خان پوست بالاتفاق در زمینیکه با طرف
 بر ریاض متصل و جانب دیگر جنگل عظیم بود بای مهمت افسرده نبرد داشتند
 ابراهیم خان از آب کنار عبور نموده متوجه میدان کارزار گشت
 نوراللہ را که از منصبداران بود باهشت صد سوار هر دل و احمد بیگ

خان را با مقصد سوار طرح ساخت و خود با هزاران سوار و پیاده در
غول باغ نبات استوار کرد و بعد مغایله فتنین خبک عظیم واقع شد و روز
تاب اقامت نیاورده از جا خود متحرک شد و خبک با احمد خان
می مردانه با خبک تمام نموده زخم کاری برداشت ابراهیم خان
از شاه این حال صبر کرده جلورزیه تاخت درین تاخت سرشته
افواج از انتظام رفت اکثر از فقاهی او عاقل قرار اختیار نمودند
و ابراهیم خان با معرکه چند با غیبت در میدان افتد و هر چند مردم
جلو او را گرفته خواستند از آن و طم طلاک بیرون گشتن قبول نموده
گفت وقت من تقضی این کار نیست چه بهتر ازین که جان نثار شده
وزمره نکاح حلالان شمرده شوم مقارن این حال مردم از
اطراف هجوم آورده نیرنگهای جانستان کاش گاه تمام شدند
و فتح نصیب اولیا دولت شاهزاده جوان نجات شد و جمعی که حصا
مقره تحصن داشتند از دریافت این واقعه مضطرب شدند و درین هنگام
نقیبی که از بنده شاهزاده با چارسی رسید بود و آتش دادند
جوانان بی کار نرو که گرم گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار

درآمدند درین جمله عابد خان دیوان و میر تقی بخشی و جماعتی دیگر از مردم
 روشناس نهم تیر و تفنک جان شمار شدند و حصار نیز مفتوح شد
 مردم طاعن کبری سر و پا برهنه گردیدند و هر که گرفتار عیال بقدر رقبه
 شان بود آن ملازمت کردند چون عیال و طفل و امته و اموال را به بیرون
 در جهانبگیر کر بود مویک شاهجهان را در راه دریا با آن طرف باز آمدند
 امجد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان که پیشتر به انجاریس بود
 خراطاعت چاره ندیده بوسیله مقریان در کاه ملازمت نمود و در کاه
 سرکار ضبط اموال ابراهیم خان مامور شدند سیوا امته و اقمشه و
 فیمل و عود و عنبر و غیره نفایس چهل لک روپیه نقد ضبط درآمد
 شاهزاده ملن اقبال داراب خان را که تا حال مقید بود از قید برآورده
 سوگند گرفته حکومت بنگاه با و تفویض کردند و زن او را با یک دختر
 و یک پسر شهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم سپهر را که کرن را
 با قوچ کران برهیم منتفلا بصوب پشته کپل کردند متعاقب خود با عیال
 و دیگر بنده ها را رایت غرمت افراشتند چون صوبه پشته در تبول
 شاهزاده پرویز مقرر بود و محاصره دیوان خود را بجاگرفت آن ملک

مقرر داشته الیایارخان سپه قهارخان و شیرخان افغان را
 بفرجی که آنجا گذاشته بودند بحد رسیدن راجه بهیم با بهت آن
 منزلزل شدن از جا رفت و انقدر قوت در دل نیاخت که حصا ریشه
 مستحکم نموده تا رسیدن کوماک مختص شوند از پشته بر آن پنجاب
 الی باد شتافت راجه بهیم بی تحریک سیف و سنان شهر در آید
 بهار را متصرف شد و متعاقب شانه را ده جهان سنان رونق
 و جایداران انصوب بشرف ملازمت مشرف گشتند بی مبارک
 که قلعه اری رهناس ندبه او مقرر بود قلعه را بنیاد را سپرده بشرف
 استیلام عتبه سینه شانه را ده شتافت شانه را ده عبدالمنان
 را با فوجی سمیت صوبه الی آباد و دوریا خان را با جمعی لطیف صوبه
 او ده یقین فرمودند و بعد چندی بریم بیک را بجاکوت صوبه بهار
 گذاشته خود نیز رایات غرمت با نظرف افراسختند و پیش آنکه
 عبداللہ خان از کدر جو سه عبور نماید جهانگیر قلانی سپه خان اعظم
 گوگاکه نجیب جوینور اختصاص داشت هراسان شد و خود را
 نزد میرزا رستم باله یاد رفت و عبداللہ جلور نیز در قصبه جوسی که

انروی کنگ مقابل آباد واقع است رسیده معسکر آرا گردید
 چون گشتی های کلان از بنگاه همراه رفته بود نصیر توب و تفنگ
 از آب عبور نموده در معموره آباد لشکرگاه ساخت و موکب
 اقبال شاهزاده شاهجهان در جنوب دروزل اقبال فرمودند
 نمودن شاهجهان با عسکر بآباد نشاندن سبب دکن چون خبر
 غریمت شاهجهان بصوب بنگاه ملو رسید بعضی شاهنشاهی رسید
 بشاهزاده پرویز و مهابت خان که در دکن بودند فرمان رفت
 که اینجا برخیز استعجال متوجه صوبه آباد و بهار شوند تا اگر ناظم بنگاه
 سواره موکب شاهجهان نتوانند نشان ایشان با عسکر نصرت مانده
 بمقابله پردازند و مقارن اینحال خبر ته شدن نواب ابراهیم خان
 فتحنگ ناظم بنگاه سامع استوب شد لهذا مکر فرایین تباکی تمام
 اصدار یافت شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرای صوبه
 و بهار عثمان معاودت منعطف ساختند چون سران لشکر شاهجهان
 گشتی های بجانب خود کشیده گذرهای اب کنگ را مستحکم و مضبوط
 نمودند ازین مرز بندی متوقف شد به نزد تمام موازینی که تیر

کشتی از زمینداران بدست آورده برانهمونی آنها که تری برآ عبور +
 اختیار نموده از آب عبور کردند روزی چند طرفین بمقابله هم یک صف
 آرا شدند چون عساکر بادشا قریب چهل هزار و لشکر شاهجهان افزه
 هزار زیاده بودند و دولتمندان شاهجهان مصلحت در صف جنگ
 نمیدیدند راجع بهم سپهر را ناکرن برخلاف دیگر فیروانان با جهالت
 افشوده بطور راج بومان بخالعه و عراق تمام اصرار و سبب دادند
 که بدون جنگ صف رفاقت من تصور نیست ناکیر شاهانه را
 و الا جابه باس خاطر اولاهم دانسته با وجود قلت سپاه فرا بجنگ
 صف داد از طرفین ترتیب صف نموده با بجنگ قائم نمودند
 از طرفین افواج بستند صف + همه خجسته و نیزه بکف + بدین
 فشر و دنگ با قتال + شد آتش حرب در آشتعال + نخست از
 دو سو توپ نبود و بان + شده بر سر فوج آتش فشان +
 زد و در آبه از آن دو سپاه + نو کفتی که بزحاست ابرسیا
 همه کوله باران بنگارنگ + نمودار کردید طوفان مرک +
 سر و دست بهلوی و با سران + بردلی هوا بود هر سو بران +

زخون هر طرف گشت بحری مردان + جوهای تن پهلوانان طبلان +
 بهر سو رودان تیر خارا شگاف + بهر تن که به نشست بگزشت نشنا
 ز تیغ و سنان سینه با چاک چاک + تن پهلوانان فدا ده نجاک +
 دلی موج شتابان نجوم + بر افواج شهزاده کرده هجوم + گرفتند
 کردش دران داور + چو برگردان گشت انکشت تیری + ز افواج
 شاه جهان را چه بیم + بفن شجاعت بسی ستقیم + بدینگونه این چرخ
 جوید + نیاورد در دل هر اسی پدید + تنی چند را نفوق همراه او +
 را کرد بر فوج اعدا جلو + بر اینکشت اسبی چو شبیری بختک +
 بر اینکشت تیغی بختک نهنگ + بیک حمله روانه صفها درید +
 بختی بقول مخالف سید + کسی گوشتش سدره زان سماه +
 سرش را بر انداخت بر خاک راه + ولیکن جوانان خباب از راه +
 جویدند که ما که آمد بلا + نه هر جانب اسبان بر اینکشتند +
 بران بیل تن پهلوان خیزند + تنش را بشمشیر کرد و چاک +
 ز مرکب بر انداختند شش نجاک + دگر از سران سپاه و خیم +
 نیاست بر بارش زد و قدم + گولاندان از انبیاینه این تو بیا

گذشته پس پاشند و قوپ خانه بیست مردم بادشاهی افتاد و پادشاه
 خان و غیره افغانان و دیگر سرداران سپاه جناب ناکرده با بگریز
 نهادند افواج پادشاه از اطراف و جوانب چون حلقه سپهر کارس برهم
 آورده شانزده راجه نقطه در میان گرفتند سیواخیلان نشان
 و طوطی و قورچیان خاصه پس پشت شانزده بودند و عبدالستار خان
 که بجانب دست راست بانکه فاصله استاده بود احدی نماند
 درینوقت تیری به اسب سوارخی خاصه شانزده رسید عبدالستار خان
 چون دانست که شانزده عالیقدر از میدان غنا تار نخواهد
 جلو گرفته بالاح و آخر تمام از میدان به آورده اسب سوار
 خود را پیش کشید بالتماس بسیار سوارسا با بکمال زرم کاه تارستان
 غنا مناعت باز نکشیدند چون همان ایام شانزده مراغش
 قهرم بعالم شهود نهاده بود و کوچه طولانی مقدر می نمود لهذا ایشان
 در ظل حمایت ایندومان سپرده خدمت پرست خان با چند
 از بنده معتقد بخیمت ایشان مقرر داشته خود با دیگر شانزده
 و برستان حرم دولت با کمال آهستگی و وقار سمیت پشته و بیمار

علم نهضت افراشتند و بیو عزرا یعنی دنیا داران دکن علی الخصوص ملک
 غیر جیشی متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید و نشان داده بعد
 از آن عطف غمان دارانجان پسر خانخانان را که سوکن یاد داده
 بکجکوت و حراست صوبه بنکاله سرفراز کرده بودند طلب فرمودند
 که در کوچ خود را بلازمیت رسانند و ارباب خان از ناراستی ^{داشت}
 خوئی صورت این معنی از جبال دیگر بخاطر آورده عرض داشت نمود که ^{میدان}
 از هر طرف محاصره نموده طرق مسدود نموده اند ازین مهربانان
 متغیر دانسته از خدمت والا متغیرام نشان داده از آمدن او مانع ^{شده}
 و جماعتی که مصدیر بر دولت توانان داشت تیر و در رکاب نمانده بود ^{علاج}
 با خاطر برایشوب با شفتگی تمام بسردار ارباب خان را حواله عبداللہ
 خان فرموده با کبر و کثرت یافتن و کارخانجات بیوتات را که در اینجا
 گذاشته بودند همراه گرفته از همان راه که از دکن آمده بودند علم ^{حضرت}
 افراشتند عبداللہ خان از دریافت بی ادبانی و بی طینتی ^{آن} ارباب خان
 پسر جوان او را مقتول ساخته بلکه ماکول شکست هر چه که نشان ^{آن}
 نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود اما موثر نیفتاد و چون

خبر حضرت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض بادشاه رسید فرمان
شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است مخفی
برسبیل اجمال نزد شاهزاده مذکور رفته سزا می نموده ایشان را
بامر اعظام روانه دکن نماید لهذا شاهزاده پرویز بصوبه بنگاله را بجایگز
نواب خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده عثمان معاودت
بصوب دکن معطوف داشته اند تا آنکه به بنگاله بایستد
بستند و چون بصوبه بنگاله بجا که نواب مهابت خان
پسرش خانه زاد خان مقرر شد از خدمت شاهزاده مرخص شده بنگاله
شناخت و احکام بنام زمینداران ان ملک صادر شد که دست قرض
از دارانجان کوتاه داشته او را روانه بلازمت سازند دارانجان
بی مانعی آنرا بامهابت خان ملازمت نمود اما چون خبر آمدن او نزد
خانموصوف بعرض حضرت شاهنشاه رسید فرمان جهان مطلع بنام بنگاله
بدینمضمون غراضا ریافت که در زنده گذاشتن آن بد فرجام چست
نخاطر آورده میباشد که بحود اطلاع بدینمضمون فرمان سرگردان تنه
بطالت و ضلالت را روانه حضور پرنور ساز و دو خان مغزی الیهم

والارکاء بنشدن سرکش برین بدرگاه جهان پناه ارسال داشت +
 و چون مهابت خان فیلانی که در صوبه بنکاله و غیره بدست آورده بود و بزرگوار
 آسمان جاه ارسال داشت و نیز مبالغه خطیر از مطالبات سرکار بنده او
 می برآمد لهذا فرمان شد که عرب دست غیب نزد خان منشا را الیه فرسته
 فیلان را باز یافت نموده بحضورداشت تا بدیکو بدیکه اگر او را حسابی خرد
 بسند باشد بدرگاه والا حاضر شدن مطالبه را بدیوانیان عظام مفرغ سازد
 مهابت خان نخست فیلان را روانه بارگاه عالم پناه ساخت پس از آن
 بپسر خود خانه را و خان را بصوبه و این ممالک بنکاله مقرر داشته
 خود با جمعیت چهار پنج هزار را بجهت غنیمت آریکاز ناک عازم استیلام غنیمت
 سینه حضور گردید و پیش نهاد حاضر نشد انیکه اگر حرف بر ناموس مال و جاه
 او آید هرگاه کار بجان و کار دباستخوان رسد حتی الامکان با غنیمت
 ناموس خود داشته با اهل و عیال تبار نشود و چون خبر رسیدن او محرو
 حضور اقدس گریه و ادا حکم شد که تا او مطالب سرکار با و نشاهی را
 بدیوانیان اعلی مفرغ نسازد و مدعیان خود را بر طبق عدالت راضی
 نه نماید راه کونش ملازمت مسدود است بعد از آن بر خوردار

پس خواجہ نقشبندی را که بحکم شاهی شاهی خان مذکور در دفتر خود را با و
 منسوب کرده بود بحضور طلب فرموده بخواری بیغزنی تمام مازیا را
 زده دست و کردن بسته سر بر تنه بزدان سپردند مهابت خان
 هنگام صبح با جمعیت خود سوار شدن مراتب عبودیت و بندگی را
 ترک کرده کتبا خان دلی باک آند دروازه کلاب یاری دادیم
 شکسته با چهار دوازده راجه بدرون رفته مراسم کورنشین
 بوس تقابیر ساینه بلیاس سیر و شکار سمت منزل خود مراجعت نموده
 القصه چون موکب شاهی بصوب تهنه زفته بود مهابت خان
 حکم شد که غریمت بسمت تهنه نماید و در همان ایام شاهراده برزیه
 وفات یافت اما چون شریف خان در قطع تهنه متحصن نه با حکام
 پرداخت نیرکان شاهی عازم سمت دکن شدند مهابت خان
 بعد رسیدن آنجا مکرر ارض نجابت شاهی بمان فرستاده اظهار
 سوخ عقبت نمود و از آن طرف متعال شدن نجابت شاهراده
 عالیقدر شرف اندوز گشت لهذا صوبه بنگاله از قیصر خان را و خان
 پسر مهابت خان بکرم خان ولد منظم خان مقرر گردید و ولایت

بجز راستم صفوی نقیوض شد کونیند روزیکه سید نظامت بنگاله از تغیرخانه
 زادخان بنام نواب کریم خان در شاهجهان آباد نوشته شد شاه
 نعمت الله فیروزپوری قصیده در مدح خانه زادخان نوشته فرستاد
 و در قصیده یک بیت که مشعر بر عز و ملی او بود داخل کرد و آن این است
 ۴ من در هوایت ای کل خندان جو غنایب ۴ سرو نو تو بهار و تماشا
 دیگران ۴ خانه زادخان چون آن بیت مطالعه کرد به تغیری خود مطلع
 شدن فکر و انگلی خود نمود و بعد یکماه فرمان تغیری با و رسید نظامت
 نواب ۴ مامورین در سال سبت و یکم از جلوس مطابق قسطنطنیه مکرم خان
 بنظامت صوبه بنگاله فرق عزت برافراخت چند ماه پیش گذشته بود
 که بحسب اتفاق فرمان بادشا بنام او شرف صدر و فرموده خان معتمد
 بسوار گشتنی با استقبال فرمان شرافت چون وقت نماز عصر ۴
 نزدیک شد بلا زمان فرمود که گشتنی را برکنار کنند تا نماز گذارده
 متوجه مطلب شود ملازمان خواستند که سرگشتنی که در اینده بسا حل اند
 مقارن اینحال باید کنند و زید سرگشتنی بجانب دیگر بگردید طوفان تند
 و تلاطم امواج گشتنی لغرق ساخت مکرمان باز فکای و مصاحبه

استنای دریا فدا گشت و احراز کرد اب بک سربا حل نجات
 نمایی نظامت نواب فدا بی خان چون سانحه غرق شدن مکرم خان
 بعرض الاسب سال است و دویم از جلوس سکنه هجری نواب فدا
 خان بکاست صوبه بنکاله جنیه بمات برکلاه افتخار زرد و چون در
 ایام سیوا اقمشه نفیسه ابن ملک و فیل و عود و غیره تحف و
 هدایا زلفزار سال حضور نمی شد درینوقت برخلاف سابق مقر
 که هر سال پنج لاک روپیه بشکلی حضور و پنج لاک روپیه بضیعه بشکلی
 نور جهان بیکم که مجموعه ده لاک روپیه باشد داخل خزانه عامه سکه
 چون است و هفتم صفر سکنه هجری بادشاه نورالدین مجاهد کبیر
 مراجعت از کشمیر در قصبه راجور رحلت سفر آخرت نمود و ابوالمظفر
 شهاب الدین شاه جهان کیوران زمان در حدود دکن بود و خروج
 بحسن تدبیر اصف جاه اصف خان بعد قطع و قمع برادران تخت
 سلطنت و ملی جلوس فرمود صوبه بنکاله از قیصر فدا بی خان بقاسم خان
 مفوض گشت نظامت نواب قاسم خان چون قاسم خان نجیب
 نظامت صوبه بنکاله کل افتخار و اعزاز را زین دستا عزت

و مغاخرت بکسور ناظمان مافیه نظم و نسق امور نظامت پرداخته
در تنبیه و اخراج فاسده مساعی جمعیله تنقییم رسانید ششم از جلوس
شاهجهان بفرقه مضارعی تبریکیس که در بنابر هر مملکتی مساط شده بود در فتح
کشی نموده بعد جنگ فتحیاب کردید در جلد وی این فتح مورد تحسین و ثناء
و شاهنشاهی شاه امان در همان نزدیکی محقق البیک اجابت گفت
نظامت نواب و اعیان بعد از آن نواب اعظم خان بخلعت نظامت
صوبه بخارا و خیره میبایست اندوخت و او از همین مملکتی که محقق
نشانست برآید و نظم و نسق ملک برهم خورد و اما آنکه شما بیان سر
نشورش برداشته اکثر محالات و برکنات متعاقب ممالک محروسه
تاخت و تاراج نمودند و بعد السلام که با جمعیت هزار سوار و پیاده
بسیار در فوج گواهی رفتی بود و معال موال و اجناس بقیاس برگیرنده
بریدند چون سانحه بحضور برینو حضرت خدیو که همان شاهجهان معروض
کردید اعظم خان معزول شد و اسلام خان که در امور نظم و نسق مملکتها
تمام داشت و از امر کبار جهانگیری بود بخلعت صوبه داری بخارا
مخلع شد حکومت نواب اسلام خان چون نواب اسلام خان

بکومت صوبه بنگاله سرتفاهرا فراموش از آنجا که مردکار دای سلیقه
 شعار بود بعد رسیدن در صوبه رفق و متفق مهمات نظامت کما
 پرداخته اراده تنبیه اشامیان بدینا و تسخیر ملک کوچ بجا رو
 اشام پیش نهاد خاطر نموده غمان غریمت بدالضوب معطوف
 ساخت و بنگال متواتره و قتال متکاثره تنبیه آن کرده نشانی
 پیش نموده محالات با دست از محیط تصرف آن شک طنینان
 برآورده بر ملک کوچ بجا رفت و آن ملک را بکنکهای صعب
 مفتوح ساخته اکثر قلعجات اشام را نیز منجر ساخت و در استیصال
 اشامیان شوم سرگرم خنک و بیکار بود و در زمین مجتهد و زان
 طلب اسلام خان از حضور شاهجهان شد و فرمان نیام نواب سیف
 اصدار یافت که نظامت بنگاله بشانزاده محمد شجاع مقرر شد تا
 رسیدن شانزاده لوازم نیابت بجا آورده از امور موجوده
 انملک خبردار باشد اما چون اسلام خان در عین گرمی کارزار
 عازم ملازمت حضور شد هم اشام تا تمام ماند بلکه باعث مزید
 شورش و فساد اشامیان بدینا گردید و این معنی در اواخر سال

یازدهم از جلوس شاهجهان رویداد حاویست شانزدهم محمد شجاع در
 سال دوازدهم از جلوس شاهجهانی شانزدهم محمد شجاع داخل مملکت
 بنگال شده در آنکه عرف را بحمل زنت اقامت انداخته همانجا طرح
 عمارت عا نموده مکانات دلشاین احداث فرموده و نواب اعظم خان
 که نائب خسران شانزدهم بود بجهانگیر فرستاد امورات نظم و نسق
 مملکت که از زنت اسلام خان برهم خورده بود مجدداً رونق تازه گرفت
 مدت هشت سال نظم و نسق مملکت بر داشت سال ششم از جلوس
 شانزدهم محمد شجاع بحضور طلب شد و نواب اعتقاد خان بخلعت نظام
 صوابدار این مملکت کو نویست پیخرو زده نواخت نظامت نواب
 اعتقاد خان چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله
 از حضور مخرج شد در این مملکت رسید و دو سال نظم و نسق پرداخته در
 سال سب دوم از جلوس شاهجهان معزول شد و سلطان محمد شجاع
 کرت دوم نظامت این مملکت مسلم شد کیفیت حکومت نواب
 دفعه دوم سال اول چون کرت ثانی شانزدهم محمد شجاع در بنگاله رسید
 مدت هشت سال باس نقال کمال در ضبط و ربط مملکت پرداخته فتح

ممالک نموده داد کامیابی و کامرانی داد و سال نهمی ام از جلوس +
 مطابق سال ۱۰۶۰ هجری علی حضرت شاه جهان بعارضه بدنی مبتلا +
 و بسبب آنکه ایام بیماری امتداد گشت و ارکان دولت از دیدار فقر
 الاوارش محروم بودند تحمل عظیم در انتظام امور سلطنت رویداد
 چون از شانه زاده، غوردار اشکون کسی حضور حاضر نبود لهذا غایب
 ملکی بدست او داد خود را ملی عهد تصور نموده زمام حل عقد امور
 سلطنت بقبضه افتاد و خود مستحکم در آورد ازین جهت شانه زاده
 مراد بخش در کجرات خطبه بنام خود خوانده و محمد شجاع در بنگاله اسم +
 بن خود اطلاق کرده لشکر کشی نموده به بٹنه و بهار رفت و از اینجا عزیمت
 به پشاور نموده متصل به بنارس سید داراشکون از دریافت این اجبا
 در عین امتداد مرض علی حضرت را تکلیف غریبت این اخبار و عین
 اشتداد مرض علی حضرت داد تا آنکه بنام محرم ثلثه مطابق +
 سنه یکم از جلوس ابیات عظمت و اجلال از دار الخلافه شاه جهان آباد
 مستقر الخلافه اکبر آباد نهضت فرما شدند و روز هفتم صفر سنه ۱۰۶۰
 منجم سادات غرور اجلال گردید و از اینجا داراشکون را حبس +

الجواهریه که عن راجه اعظام در کن رکن سلطنت بود با چندی از امرای
 کبار مثل دلیرخان و صلابتخان و ایندو سکنه و غیره امرای پنجزاری مجبای
 هزارری و غیره افولج بشمار بادشاه و لشکری فرادان از نوکران خود
 با توپخانه و سایر آلات حرب بسو داری سلیمان شکوه همین حلقه
 بنجاک محمد شجاع بقین و پنج پنجه چهارم ماه ربیع الاول سنه مذکوره
 از دار الخلافه کوجبین بدان مهم ره گرا کردیدند و بعد قطع منازل از بلده
 بنبارکنشسته در موضع بهادر پور که بمفاصله دو نیم کم کرده از بلده مرقوم
 برکنار آب کنک واقع است بمفاصله یک و نیم کم کرده از لشکرگاه
 محمد شجاع مضرب خیام ساختند و طرفین بهوشیاری و خبر داری بجا
 در صد فرصت بوده از طرفی پیش دستی ظهوری آمد تا آنکه است
 و یکم جمادی الاول به بهانه تبدیل مکان آواره کوچ انداخته صباح آن
 باراده خیاب مسلح و کامل شدن کوشن خیاب نواخته باناک حی علی النجاة
 در دادند و بر سر محمد شجاع که از خبر دید و در غافل شدن بنوی به ضعف
 قتال و آرایش آلات حرب و جدال نپرداخته سرست با دود غفلت
 و نیمجری و مخور خواب شیرین سحری بود و یک ناکاه مانند بک

ناکهانی حمایه برده از هر طرف ریختند محمد شجاع سر اسیمیه از خواب بیدار
 گشته بر ماده فیل سوار شدن حرکت ندیوچی کرد چون کار از کار گذشت
 و راجه بی شکمه دلیرانه از جانب میسره نزدیک رید لا علاج
 غمان تاب شدن خود را بر نواره تاکه از پنجاه همراه زفته بود در شتاب
 گشتی بر غمت تنه بر انداخته و توپ خانه و دو باب و کارخانجات
 باتمامی اردو وقف تاراج ساخته بیعت هر چه تمامتر از پشته گذشته
 بمونگیر رسیده در صد و پنجاه فطنت آن مکان شاره چند می متوقف شد
 مردم سلیمان شکن بغارت و تاراج و قتل و اسیر برداخته بتعب
 محمد شجاع شتافته بمونگیر رسیدند محمد شجاع در اینجا هم مجال توقف
 ندیده بیعت برقی و باد راه نورد شد یکسر داخل اکبر کرکره دیار فوج
 بادشاها تا حدود صوبه پشته و بهار بعل و دخل خود آوردند اما چون افغان
 زبیب عالمیکر بهادر در همان زودی از دکن غرمت حضور نموده
 حدود نربدا با فوجها اینج مقابله نموده بعد مقابله بسیار و خونریزی
 بشمار شکست فاحش یافته بشاهجهان آباد شتافت و عالمیکر
 داخل شهر شد سلطان محمد پسر گلان را بملازمت شاهجهان در شتاب

بادشاه را نظر بنیاد ساخت و دارا شکوه را بعد محاربات بسیار قتل
 و آورد در ماه مبارک رمضان ۹۷۹ هجری بر سر سیاحت دارالخلافه
 شاهجهان آید جلوس فرمود و سیلیمان شکن هم از دریافت خبر همت
 دارا شکن تعاقب شاه شجاع گذاشته شاهجهان مراجعت نمود
 محمد شجاع مناقشه دارا شکن و اوزناک زیب را طرولانی تصور نموده
 میدان خالی دیده باغواهی علیه و در فغان و میرزا جان بیای غیره
 ارکان دولت بار دیگر آب رفته را در جوشی شیر آورده بدایمه
 وراثت سلطنت بنگاله بالشکر جرابه و خوار متوجه دارالخلافه هندوستان
 گردید چون پیش از رسیدن معامله انجام مفروض شد اوزناک زیب +
 عالمگیر بر تخت نشسته بود از دریافت این خبر عالمگیر با تمامی افواج +
 هندوستان بر خراج استعجال نهضت فرموده در مقام کمپوه
 فئین مقابل شد و داد مقابله دادند غنه شده قایم از هر دو سو فوجها
 چو کوهی بیدار فشرودند با + سپاه از دو جانب چونزدیک +
 زکروسه و هزار یک شد + چو از هر دو سو کوفت طبل ضایک +
 کشاند شیران بر رخاش ضایک + زکوس زکور که بر آمد خروش +

جهان را ز بس شور و گشت کوشش + ز بند دق و ز بان ز تو بچه تیر +
 سلامت ز یکتی شن کوش گیر + ز دو دارا به که نشد بر هوا +
 بپوشید بر چشم عالم شما + شن کرم در جان ستانی سنان + پیام
 اجل گفت در کوش جان + چنان برق شمشیرش فروخت + کرد
 خرمن زندگانی بخت + ز بس آتش حرب شد مشتعل + بر افلاک
 بگرام را سوخت دل + بعد از گشتش کوشش بسیار دست زد
 بشمار افواج عالمگیر مغلوب و منهرم شد و بادشاه عالمگیر با معز
 چند از امر او خواص جمعی به داد و کما تفکلی بای نیات در میان فشرده
 فرزین نید تهور را در بساط بنده به ساخت علی و در بخان بخشی
 جناح شاه بغرم دستگیر کردن آنحضرت را آورده خواست که +
 رسانده مات کند از آنجا که حقتا جوهر عقل سلاطین فوق
 عقول جمهور خلافت افزیده است و در تدا بیر خباک نسوبه درست
 دارند آن والا حضرت با این فطنت بمقتضا الحرب خدعه خانم کو
 را بتطبیع نه از آن فریب داده فرمود که اگر محمد شجاع را از قیل +
 فرود آورده بر آب سوار نمائی بازی ماقیم بنماید خانم کو +

بطمع خام با خداوند نعمت قایم شطرنج بازیخته بشود دعا باریک
 بکار برده بحضور محم شجاع عرض کرد که فتح و نصرت نصیب اولیا
 دولت و پسر نبی فوج بر فی شکست خورد و لیکن چون کوه بوبان میر
 و تفکاک از هر طرف می آید مبادا در سوار سی فیل حشم زخمی رسد
 صلاح دولت آنکه بر سب سوار شوند با قبال خداوندی بادشاه عالمگیر
 شجیه ساحتی بطرفه العین کوشه کمان شکسته کرده می آید همینکه شاه شجاع
 بر اسب سوار شد خان نیکو خبر بعالمگیر فرستاد حضرت نورالحکمت علی
 شاد دیا نه فتح نواخت و چون دم سپاه شجاع شاه را بر فیل ندیدند
 یکبارگی غلغله فتح عالمگیر مقتول شدن شاه شجاع در تمامی لشکرافرا
 سپاه تصدیق گشته شدن شاه شجاع نموده یکبارگی راه فرار پیمودند
 شاه هر چند جهد کرد و سوار نه بخشد از اینجا مثل مشهور است شجاع
 دست یازیدن این اپنی مات را فوج عالمگیر باز فرار هم شده حمله نمودند
 شاه شجاع چون دید که یازید دست رفت ناکزیر عارف را اختیار نموده
 خود را به بنگاله رسانید و دره تیلیا که بهی مساکری کلی است حکم در آنکه نکر
 نشست عالمگیر بادشاه نواب معظم خان خانانان سپه سالار راه

بصوبه داری پنجاه مأمور و متعین ساخت و بست و در کمال آمانداری
 مثل نواب اسلام خان و دلی خان و داؤد خان و فتح خباک خان و احتشام
 خان و غیره را بسپردگی سلطان محمد بقا قبیله شجاع برکات تبه خود بنده
 مظفر و منصور و بار الخلفاقت مراجعت فرمود و حکومت نو بنه خاندان
 چون نواب معظم خان خانان سپه سالار خلعت صوبدار ممالک پنجاه
 رزب قاضی افتخار گردانیده با فوج دریا موج راه نورد و سبست پنجاه
 شاد را پنجاه که شاه شجاع در نیلیا که بی و سکر بکلی را استحکام داده بود
 جمو را ران هر دو دره دشوار و کد را محال داشته با جمعیت و کادو
 هزار سوار و اسب به راه چهار کهنه و کوهستان خود را در پنجاه
 رسانید چون افواج نزدیک رسید سلطان شجاع در اکثر کد و شفا
 خود ندیده علی و رفی خان را که مایه فتنه و فساد بود و بقتل آورده
 خود در مانده آمده مور حال بسته بخود دار کشید چون افواج
 مقابل شد و اب کنگ در میان مایل بود و روزی شریف خان
 مایه فتنه فتح خباک خان کبشتی سوار شاد و شیطرف مردان
 سلطان شجاع مجر سیدان شریف خان مقابل شدند و قریب

قریب هفتاد کس که بختی فردا کن بودند گشتند و چشمه کردید و دیگر گشتها
 از میان آب بروج القهری کردید و سلطان شجاع حکم کشتن مجروحان کرد و
 شاه نعمت الله فرزند پسر مانع آمدند سلطان شجاع که نجاست ایشان
 اغفاد کمال است شریف خان را مع نامی مجروحان حواله ایشان کرد
 ایشان بیمار دار نمی نموده بعد از مدتی حاجت با رخصت باشند و آنها
 نمودند اما سلطان محمد تقی با غم خود ساخته حیرین بلاغات آمد و انواع
 شفقت بزرگان از غم خود دیدن اقامت نمود سلطان شجاع دختر
 خود را باز در لاج او در آورد سلطان محمد شجاع از طرف سلطان شجاع
 با عساکر بادشا که خانخانان دلیرخان باشند چند نویت جنگها کرد
 از هر چون لاج سلطان شجاع را غافل مکم تدبیر با باز مراجعت کرده
 بانکر بادشاهی ملحق شد و از اینجا بشاه بهمان آباد بلازمیت پذیرفته
 مجبور کردید و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خانخانان بنا کنید تمام مردم
 یافت القصه روزیکه دلیرخان غیوره از چکله کهاش غیوره نمودند و بسیر
 دلیرخان با جمعی از مردم کاری غریبی برخفا گشت اما سلطان شجاع
 مع متعلقان معتقدان خود بر تواره های بادشا که از جهای دیگر طلبیده

بود برشته گشتی نه میت بجا نکرند بر انداختن آن هم از راه
 خشکی تعاقب شتافت سلطان شجاع و رانجا هم محال قامت نیافت
 یا بعد و دمی چند راه ملک اشام گرفت و از رانجا بولایت برخاک سیاه
 بمزبان انجا که از نسل سادات بود پناه آورد و در همان زود
 در آن ملک نجار مرزبان آن مرز بوم تا با جل طبعی در گشت
 چون در ایام هرج مرج سلطان شجاع بیم نراین راجه کوچ بهار جیست
 نموده با جمعیت انبوه بر کوه طره کهاٹ تاخت نموده جمعی کثیر از فلول
 و اناٹ مومن سکنه انجا را با سیر برد و بقصد تسخیر ملک مقرر
 که با وجود کوه اشتهی توابع است و داخل ممالک محروسه بادشا
 بود سبب ناهتمه نام وزیر خود با جم غفیر کسل کرد و از دریافت
 این خبر گی و خیرگی راجه اشام کوه اندیشی نموده با جمعیتی عظیم به راه
 خشکی و تندی سمیت کامروپ روانه نمود و میر لطف الله شیراز
 که فوجدار ملک کامروپ بود از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه
 ویده بسبب یاسانام داد و تیقن بر عدم کمک از حضور سوار
 گشتی خود را بر خیاخ استعجال بجا نکر رسانیده از ورطه افت نجات

یافت و بنهونا تهنه نیره خود را مرد میدان کرده اشام ندیده خود را
 العود احرار کار بند شده بمکاف خود رجع القهری نمود اسامیان
 مشارعتی ملک کامروپ را متصرف ششم بخاروب غارت
 رو قند و غیره و قطیر و صامت و مناطق اندیا را راجرا و کرا بمکاف
 خود برده بهرام ابنیه و تخریب اکمنه پر داحته انا عمرایات نکند
 عرصه المکات فاعا و صفقا ساخت چون سلطان شجاع بحال خود
 گرفتار بود و کفره اشام فرصت وقت یافته حوالی موضع کدی بار
 که پنج منزلیان همانکیز کمرست تصرف کرده در موضع تب سله قریب
 کدی بارکتهانه ساخته علم جبارت و شرارت افراشتند و با چون
 خانخانان جهانکیز کمرست چندی در نظم و نسق امورات ملکی پر داحته
 تواره کجکی و تو بنجانه و غیره آلات رزم مهیا ساخته احتشام
 خان را بجراست جهانکیز کمر و نول آن گذاشته و را بمکونی
 شجاعی را بمعاملات مالی و ملکی مقرر فرموده سال چهارم از جلوس
 او زنک زیب بهادر مطابق کتله بحری تو بنجانه و غیره را براه
 دریا و خود با جمعیت دوازده هزار سوار جبار و پیاده بشماره

خشکی از طرف کوهی که تها نه سرحد ملک بادشاهی بود روانه شد
 بعزم تسخیر ممالک کوچ بجا و اشام سمن غریمیت را کرم همنه رست
 و در اندک فرصت بر ملک کوچ بجا رستید یافته تا کواهی منور
 پس از آن قلع قاهره بانتر از ع ممالک اشام پویش نمود در آن ایام
 حکم بادشاه در یافت که عازم ملک بزنخاک شن و فرزندان
 و اهل حرم شاه بنجاع را از وبال نخل بکان فرزندان بزنخاک نجات
 داده بجنور و الا روانه ساز و خانوصوف در جواب فرمان ع ضد
 نمود که عا که فریوسی که بزنخیر ملک کوچ بجا رود ولایت اشام سر کرم
 بزنخاک و بیکارست معامله آن هر دو بجا را تا مفروع که نشته عازم ملک
 بزنخاک شن مقتضای مصلحت نیست این دو نخواه هم بزنخاک را
 بسال آیین انداخته اسال در استخلاص ممالک کوچ بجا رود ولایت
 اشام می برد از دبع از آن بست و هفتم مجاد الشانی سه مذکور
 از کواهی کوچ بیع داخل ملک اشام کردید و بجا ربات ترمی خشکی
 زده بخل و کوهستان و نهر را بجا جرات و جلالت طی نموده و
 هر جا که تها نه محکم نشایین قلع و حویلی را ب ان ملک را محاصره نموده

بحرب و ضرب بسیار مفتوح ساخت و غنیمت بشمار بدست آورده
 و بجنگهای متواتره و متکثره اشامیان شوم و مغلوب گردیده پهلوانان
 خنک تپ کرده بالا کن بهوشت کرختن و تمامی انماک بجزره نصر
 درآمد اخرا لا مر راجه انجا غنیمت طاعت بردوش و حلقه انقیاد در گوش
 کشید و کلای مقبره با تحف و هدایا نزد خانخانان و استاد و پیشکش
 بادشاهی قبول کرد و دختر خود را مع امتعه و اقمشه نفیسه و فیلان و غیره
 نفایس آن دیار مع بدلی بهوکن بیکه پیشکش عالمگیر بادشاه روانه کرد
 بهوکن مذکور با تمامی پیشکشها در سواد شهر رسیده داخل خمیه شد و
 در تهیه روانه شدن بدلاخلقه بود از انجا که جادو و سحر اشامیان مشهور
 اتفاق است خانخانان را سحر کار کشد از مدتی در در کرده و جگر داشت
 روزی بروز زیاده میشت تا کار پهلان کشید هر چند بهر بدد بدست
 مفید نیفتاد لا علاج میر مرتضی و غیره سرداران را گذاشته در هر جا
 تها نه نشاندن جرین بگو رسیده و انجا از استیلائی مرض سبوار
 کشتی عازم جهانگیر شد و هر دو کردیم خضر بوبتباریخ دوم شهر رمضان
 المبارک سنه هجری و سال پنجم اجلاس والا بکشتی و دیعت جتا

نمود متعاقب مردمان تنباکجات نیز برخاسته آمدند و دختر را به
 با پیشکشها نجات دادند اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت حکومت
 نواب امیرالامرا شایسته خان پسر نفوس خانخانان صوبه دار
 مالاک بنکاله بنام امیرالامرا شایسته خان مقرر شده خانموض
 در بنکاله سیب چند سال مضبوط و ربط قرار واقعی برداخته داد سخاوت
 و عدالت و رعیت پروری داد و بیوه ها شرفا و نجباء و الی بایگانرا
 دیهات و زمین ها معاف کرده مالاک مالاک ساخت غمازان
 اشتراف خزانة اصلی داشت باز بخلعت بجای ممتازش به بنکاله
 آمد اما چون خانم کور را رضی به بودن این ملک نبوده همیشه عرایض
 این معنی بحضور الا ارسال نمود که غلام را رده قریبوس ملازمان حضور
 دارد امید است که خدمت این صوبه بنام دیگری مقرر نشود و از
 حضور منظور نیست آخر بعد اصرار بسیار از تجویز تمام نظامت نواب
 ابراهیم خان خلعت یار و فادار علی مردان خان تفویض یافت و
 اثنای نواب امیرالامرا در بنکاله بلکه در تمامی قلمرو هندوستان
 معروف و مشهور است یکی این است که در عهد نظامت او از نواب

غله بجزی بود که پسین یعنی دمری را غله یک امار از بازار فروختند
 در وقت مراجعت بدارالملقه شاه جهان آباد دروازه مغربی قلعه
 جهانگیر مکر طلاق نوشت که کسی که مرغ غله را بهین ستور از آن نماید
 این در را بکشاید از آن عهد تا وقت شجاع الدین محمد خان آن دروازه
 بند بود در عهد نیابت سرفراز خان گشاده شایانچه مذکور خواست
 و تعمیر کرده و عمارات امیرالامرا تا حال در جهانگیر مکر موجود است
 نوب ابراهیم خان چون نواب ابراهیم خان خلعت نظامت صوب
 بنجاله قامت بمقامات آراست در جهانگیر مکر رسیده به تنظیم
 ملک پرداخته ابواب بصفت و عدالت و ترحم برضعفاء مفتوح
 ساخته مجوز آزدن موری نشد و در دهنگامیکه بادشاه اورنگزیب
 عالمگیر در ملک دکن بنجیک ابوالحسن عرف نامه شاه والی انملک
 و سیوادس بنهامرسته زبیداران سان کن و غیره سرکشان
 انملک تا دوازده سال مشغول بودند بسبب امتداد ایام و اکثر
 ممالک بادشاه متخلل رویداد در صوبه بنجاله ضلع برودان سوچه بناله
 زبیدار جیتوه برده مصدر بنهامر بر داریها شد و رحیم خان بنی

بریده که سر کرده افغانه بود با جمعی از افغانان با او رفیق گشته کشتن
 زمین را بردوان که از سابق سبب اندامی ها و کوفته و گرفته خاطر
 بود با جمعیت خود بجنگ او مبادرت نموده مقتول گردید و زنان
 و عیال او مع تمامی اسباب و مال اسیر جبال نخل و وبال شدند و بشیر
 جلگه را تن تنها راه فرار پیوده سمت جهانگیر مکر که دارالطاعت
 بود کز خیت نورالله خان فوجا رجگاه مسر و هوکلی و بردوان و سینه بود که
 مرد متمول و تجارت پیشه و منصب سه هزار سی داشت بدو خط این
 حال کام نام کام بغرم تنبیه و استیصال آن کرده شقاوت پزوده
 از جر حرکت کرد و از صولت آید که حریف جرات مقابله نیافته
 قلعه هم کلی تخمینیت و از نصاری اولن نیز که در چو چره بودند استمداد
 نمود حریف بدو ریافت خبر شد ولی آن طائر زین کجستی و چالاکه
 تمام مجاصره قلعه پرداخته مجاربه و مقابله قافیه محصوران تنگ داشت
 و آن خانه برانداز شجاعت بقول شیخ سعادی رحمه الله علیه
 چو نتوان عرو را بقوت شکست به بنعمت بیاید در فتنه بست
 دست از مال و اسباب لکوک برداشته خلاص جان خود منتقم

انکاشت یک بینه و دو گوش نکتوته بند از قلعه برآمد و قلعه موکلی
 مع تمامی سبای چشم بدست حریف آمد از وقوع این معنی عالمی متزلزل
 گردید عیان اشرف شهر و اطراف و تجار و رؤسا کناف مع
 تنک و ناموس خود را در جوب که امین آباد بودند ناپا حیتند سردار
 و لایزید و منزل چهار مملو چله ران دالات حرب سبقت قلعه شایع
 بضرب کوله توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت و از بارش کوله تا
 خرمن جیات اکثری وقف سیل فنا گردید سو بها سنگه عهده بران شد
 بطرف ساتهام که متصل موکلی بود نهزم شد و انجا هم محال قامت
 ندیده بسمت بردوان رج القهری نمود سیر کرد کی رجم خان مسطور
 ندیا و مرشد آباد که در آنوقت مخصوص آباد نام داشت لشکر کشی نمود
 مسوان و عیال کشن رام مقتول که اسیر پنج قهر سو بها و سنگه بودند را بجله
 دخر کشن رام بجلیه حسن وصال گذاشته و به برایه عصمت و عفت برآته
 بود آن بر نهادن پاک کیش منجاست که دامن عصمت را بلوث فجور بیا لایق
 شبی آن سگ سرشت خم است که آن اهوی بین راصی خود کند
 و باغهای شیطانی بر ول تطاول کرد آن نیز زن بکار دیر چون غمزه چشم

نمونیز که از بحر چین روزی با خود پنهان داشت از زیر ناف شکمش
 بردید و همان کز یک جان گزاشته حیات خود نیز برید چون آن
 آتش خانمان سوز منطفی گشت شعله دیگر یعنی برادران آن بدست که هست
 نام داشت بنحاله سوزی خلایق سرکشیده با جمعیت سابق و لاحق
 دست نبارت و نهیب ملک بادشا دراز کرد و در جمیع خان قوت
 فوج و قوم خود را بر حیم شاه مخاطب ساخته کلاه نخوت بر تارک
 استبک کج نهاده و جمعی کثیر از رال او باش و جهلاید معاش فراهم
 آورده آتش شرارت را که بالا ساخت تا آنکه از بردوان تا اکثر کز
 از وی آب گنک نصفی از ملک بنحاله را بخیطه تصرف خود در آورد
 و از نمک خواران بادشا هر که تن با طاعت او ندا کرد قمار شکنجه غنیمت
 گشت از بنحاله در نواح مرشد آباد شخصی نعمت خان نام از فدویان بادشا
 با چندی از خویشان در رفیقان خود سکونت داشت چون پهلوان ^{قوت} رفقا
 بر حیم شاه تپی کرد و حیم شاه نشسته خون او شده سرش طلب داشت
 او نیز پیمانه عمر خود را بر نیزه دیده مستقر جام شهادت کرده بیده بمید ^{خسته} آن
 تهور خان نام خواهرزاده او که اسم با سبی بود اسب را بخولان آورده

حمله نامردانه نمود آخرش افلج عینم کردش گرفتار و از هر طرف +
 انش حرب حواله او کردند تا شربت شهادت چشید و رفقا او نیز +
 یکایک پیرامن لاش او بر بسته رفقا استراحت کردند نعمت خان
 از وقوع این سانحه زره و سلاح بجایه کهنی شمشیر حایل نموده بر آب
 بادپا سوار شده افواج مخالف را از سینه و سیره دریده خود را با ^{تفلیک}
 رسانیدن زخمی بر بر حیم شاه زد قضا را تیغ ضرب بر معرشت خود
 بشکست و از بهیجان خشم قبضه را بر رویش برتاب کرده قبضه دست
 بر کمر بند حریف زده بقوت بازو او را از زمین در روده بر خاک
 انداخت و بچپ تنی تمام راست حسنه بر فراز سینه اش نشست
 و محمود هر از گم گشاید بر کلوش را انداختا در حلقه زره آن بد کوه
 کمره شده بجلقش نرسید درین اثنا باوران حیم شاه رسیده بخیم
 شمشیر و نیزه مجردش ساختند تا دستش از کارماند او را از بالا
 کشیده بخاک انداختند حیم شاه حیات دوباره یافته صحیح و سالم
 و آن مجروح را بارق جان در حالت غش نخیمه بردند از غلیان عطش خیم
 بطلب آب کشاد چون کسان حیم شاه مشرب آب آوردند خوردن آب

بادشاهی عازم ممالک بنگاله شود اما خان فی شان زبردست
 خان مجرور و دشور لامع النور نوار ما جنگی و توپخانه سلطان از جهات
 ترتیب داده با فوج دریای موج مسوار گشتی سمن عزم رزم را
 همی ساخت ریحیم شاه بسنج خرابه آمد عساکره به محبت هر چه تمامتر
 با لشکر بی شمار از پیاده و سوار بلب آب کنار رسیده بای
 اقامت قایم کرد زبردست خان کشتی را با ساحل رسانیده بچاک
 تمام مقابل مسکر حریف مورچال نبدی کرده باراده صف جنک صف
 کشید و اضراب ارا به چون سد سکن ربر بر مورچال آن یا جوج ضفتان
 قایم ساخت روز دیگر از مورچال برآمده بتوبه صفوف پرداخته بمینه
 و میسر و قلب و خلیج هر اول و چند اول از پهلوانان مسلح و کامل و کن اول
 زره پوش و خنجر کداری را راست و ارا به را پیشاپیش آن حصار
 چیه مانند موج دریا منحرک گشته کوس خاک زد چون صد اطلب
 حربی بکوش ریحیم شاه خورد سرا سیمه شدن با فوج افغانه عفریت
 کردار با استقبال فوج بادشاهی بمیدان نهاده یورش کردند
 ازین طرف خاندیشان بشکاف توپخانه اتش افشان و استعمال نبدی

و بان اشارت کرد تو بچیان و بر قندازان و بانداران در لوازم
 تشبازی قاصر نشدند و متعاقب مبارزان بیکار نپژوه بر سر نقای
 ریختند و خرم حیات آن حسان را وقف برق شمشیر ساختند
 نبرد بین و شمشیر او نختند و بسی خون ران ز رکاه ریختند و زدود
 ارا به و کرد سپاه و زمین تا فلک گشته یکسر سپاه و زبس بریش خون
 در آن دشت جنگ و یکی بحر موج شد سرخ رنگ و سر پهلوانان
 شده چون جباب و تن شان چو ماشنا و در آب و بغیر خیزند
 بسیار افغانه خدلان شعار راه فرار اختیار کردند و در حرم شاه روی
 از میدان بر تافت زبردست خان زبردست و چالاک استیلا
 یافته زده زده آن بهایم سیرتان را به بنجاه رسانید و ماسه باس
 کمال آتش حرب مشتعل بود و آخر روز از شدت حرارت هوا و ترده و تلا
 بی انتهار اکب از کار و مرکوب ازرقا متعار شده دست انداختند
 تا مکره حرب کوتاه ساخته در همان نبردگاه فروکش شدند و یکفن و فن
 مقتولان و تیمار مرهم مجروحان برداختند و شب بهوشیار می بیدار
 و طلبه و دیگر که اسی بسر بردند چون روز دیگر خبر و خاوری بر نیلک

سوار و خنجر زدنکار آهسته در میدان سحر تاخت سپاهی افواج شب
 و سپاه انجم بیاک حمله اشنا بدیدل معدوم کردید دیگر بار بر مضبوط
 تنویر صفوف و تهیه صاف پرداختند و بعد تقارب فتن نیزه
 و شمشیر و جهر هر جلفش در او خنجر نکلواران بادشاه کمر فرودیت جان
 شمار بر میان جان بسته بجان ستانفیه با غنه پرداخته از کشته
 ساختند و پس از دو بدل در پاش پای ثبات افغانه منزلزل کرد
 و رحیم شاه عازم را اختیار نموده پست خباک داده بحال تیار راه
 مرث آباد پیش گرفت زبردست خان مقدار یک فرسخ راه باشد
 کوب آن شورنجهان زد و برد کرده جمعی کثیر را از آن مخدولان اسیر
 قتل نموده و اموال و اسباب و اسبان لغارت داده شادمان
 فتح نوازان مراجعت نموده بر خیمه زد و اسباب معرکه بسپار بخشید
 لوازم دلجوئی سران شکر علی حسب درجات هم قصور نکرد و سه روز
 مقام کرده به تیمار رضیان پرداخت و در باب انسداد راه و رسید
 غنیمت پروانجات نبام زمینه اراک و کزربانان به هدیه تمام روانه
 نمود و مجروحان لشکر را با نفایس متعه و غنیمت بجا نگر کیسل کرد

و جوایس بسیار بحسن خواریان بفرستاد و گاه جم شاه بحالت
 تباه سرا سیمه بر شا آبا در سینه با جماع سپاه جدا بلوغ نمود و قلیلی
 ازان منهران بی ساز و برگ جمع دیگر از کرسنگان بی حوس و ترک
 فراهم آورده مهر خرایین و قفل صنایع برداشت و بدادن آب
 و سلاح و زینش زربکال استبحال لشکر آراسته متغیر داشت
 زبردست خان روز چهارم از جنگاه نقان کوچ نواحه بسراغ
 حریف راه نور و مرشد آبا دگشت درین اثنا زبیران نواح
 نیز آتن بوازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند و بقطع منازل
 سمت شرقی در زمین قاع هموان مضرب خيام ساخت و رستم
 اکثر جمعیت حریف بخاطر آورده خود را مردیداران انصف
 شکنان ندیده بربیدی تمام جانب برادران کربخت و ان بزرگ
 نبرد دستی تمام لوازم تعاقب بجا آورده فرصت یکمقام
 نمیداد حکومت ثمانه ۱۰۰۰ که در نیمه نماند و قتل ابراهیم
 خانچه سابقان کور شد چون شاهزاده والا که محمد عظیم الشان
 محمد عظم بهادر شاه از پیشگاه خلافت با عطا خلعت خاصه

و شمشیر مرصع و اضافه منصب و ماهی مراتب متنه فیه باغیه +
 بصوبه دار بنگاله و بهار مخصوص فرخنده شاد با هر دو پسران خود که ساطع
 کریم الدین و محمدرخ سیر با شاد از ولایت کهکین متوجه آن ممالک شده
 بر خراج و استعجال از راه صوبه اوده و آله آباد بصوبه بهار رونق افزا
 گردیده و یرینغ قضا تبلیغ با حضار زمینداران و عامل و جاگیرداران و غیره
 اصدار فرمود آنها با پیش کشیتها و نذوریار باب مجرا شده علی قریب تمام
 هر یکی بخلاف فخره شرف امتیاز یافت و بنظم و نسق امور سلطنت خراج
 بلج و خراج بخیرانه عامه داخل کردند و امورات مالی و ملکی بر بویانان با
 دیانت و کارکنان با کفایت مقرر و مقوض گردیده و تحویلداران
 اکند و محلات یقین شدند بیک ناکاه فتح زبردست خان و بهریت
 رحیم شاه از روی اخبار دریافت شد شانه زاده بلند حوصالی آنکه
 ماهی فتح و طفر که شایان شکار را بدولت یا صید دام دیگری ننود
 و قرعه مجرای حسن خدمتی نبام غیری افتد یقین است که ایزد سبحان که
 نبیره نواب علیردان خان است در جلدی چنین خدمتی نمایان +
 بصوبه دار بنگاله کلاه میاءات برهوان خواهد انداخت از صوبه بهار

یاغز کرده بجلت هر چه تمامتر داخل راج محل کردید و بغرم تنبیه غنم سمنند غرم
 را گرم بهنیر ساخته افواج بجوامع ببر دو ان کشتید و زبردست خان
 بدو کلمه تحسین و افرین و استمات و دلدار هم فرماز نفرمودند خانموصوف
 انبلی التفاتی شنا نهاده بیدل شده و اینقدر محنت های شاقه را لاچار ^{صل}
 انخاسته عازم استیلام عتبه سینه خلافت گشت و از شکوه ^{بزرگ} شنا
 اعتبار نکرده طبل کوچ نواخته جان بجا مسلک و کهن کردید بجم شاه که
 از بهیبت صولت ان شیر بیشه دعا مانده رو باه و شغال در سوراخ میش
 و مار میخیزد فرصت وقت یافته بار دیگر آب رفته در جو آورد و غایب
 و اطراف برودان و بهو کلی دند یا دست تقدیری دراز کرد و سکنه
 ان ممالک را بتاراج داده یک قلم بی چراغ بلکه کنام سباع و شیان
 بوم فراغ ساخت شنا نهاده بعد رفتن زبردست خان با جمعی تمام
 یرلیغ کلیم و نشان متضمن سلی و استمات زمینداران و فوجداران *
 بجا نیکوگز فرستاده خود نیز ایسته ایسته از اکر نکرایت انتهای
 افراشته فرسنگ بفرسنگ با سودکی سپاه راه پیمانش و عمال
 و فوجداران و زمینداران هر یکی با جمعیت لایقه از محاللات خود ^{۱۰}

بانزود و پیشکش غرت اندوز استانه بوسی شدن همراه رکاب سعادت
 انتساب را بگذاشتند و چیم شاه عاقبت پناه آمد آمد شنا نهاده را
 افسانه شمرده مانده بخت و در آب غفلت بی نمود چون خبر قریب حصول
 افواج ظفر امتزاج سامع انشوب آن پرشته بخت شد بیکجا و طفرایان
 افواج انما غنه را که در دور و نزدیک پراکنده بودند فرا هم آورده
 مستعد بجنگ نشست آن شاه با زامج سلطنت از جم غفیران عصا
 برداشته و بی تا مل و تو زک و تحمل روان در سواد بردوان مخیم خیارم
 و کوس حال آن ضال نکبت مال را بدر شاهانه نصیاح کرانبار ساخت و در
 صورت اقبال و انجا حکم آن والا که در عن و عید فرمودان باطل نرود
 که هر آید ابرار احکام دال شنا نهاده را بنظر هر کوه و کوش و بیاطن شکر نرود
 ساخت یعنی در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت
 و بمعنی خار غر و دگر در مزرع دل کاشت خواجه انور برادر کلان خواجه عالم
 که سردار عن و صاحب الوسن و انیس طلس انجمن مینت مانوس شنا نهاده
 بود و در خلا و ملا پای وزارت داشت بدستگیری خود استند نمود
 تا اگر خواجه مذکور آید بمعین شاق و خلف خاطر نشان نماید فردا صلیح

همراه او حضور آید استغفار می بایم کند. شاهزاده راست کردار غافل از
 خلع آن خدای الهامی و راجه اجابت مقرون ساخته بخواه موصوف
 امر فرمود که علی الصبح بخیمه اش رفته مستمال ساخته بوقت دربار بحضور آورده
 ملازمت کنند. روز دیگر بخواه مرلور امسال امر خداوند را کاربند شده
 بی احتیاط لوازم خرم با چند بی زبانشان و یاران سوار شده محاذی
 مسکر رحیم شاه ایستاده خبر فرستاد و خود سواره چشم براه ماند
 رحیم شاه که افواج افغانه را مسلح ساخته در نیمه خود پنهان داشته
 در صدد غلبه بود با فرستاده ابواب تعلق و لبق مفتوح داشته
 درخواست آمدن بخواه مسطور بیکان خود کرد و بخواه مذکور با ندیشه آنکه
 میاد او از آتش خس پوش و دودی خیزد در رفتن خود متعل نموده بمیرد
 پیمان رحیم شاه را میطلبید چون درخواست طرفین تکرار یافت
 و مطلب کرسی نشین نشد. ناگاه رحیم شاه با افواج مسلح از موچال
 برآمده هزاره گویان بمقابله خان موصوف شتافت و از جراحت
 اللسان کار بجراحت اللسان کشید بخواه انوار اب زیرگاه را
 دریافته از آمدن خود نادم گشته خواست بی حصول گوهر مقصود

عطف عثمان نماید رجم شاه سبقت نموده بجناب مبادرت نمود تا گیر
خواجہ انور مقابل شدن مردانه و دلیرانه بجارز را بر پوست و تیر و دوات نمایان
نموده زخمهای چهره افروزید داشته با جمعی از رفقای خود بر وضه رضوان نشست
افغانه میان کادین شمشیر با علم کرده بر اردو معلای شانزده باخته
چون زین خانان شاهی + ازان ضال کرست آن کمزری + هم از حالت
خواجہ انورش + خبر شد که از تن جدا شد سرش + چو کلنا رنند چهره اش از
غضب + سلاح از سلاخ جدا کرده طلب + بر کرد و جوشن بمنغرش
سرا با شده اتین بکیش + حایل کی تیغ الارش + یکی بخورش و کمر استوار
یکی افتابی سپر بکفت + یکی نیزه ابکوش بکف + بر او نخته تر کشی از کمر
کمانی کیانی تاختن ببر + کندی نقیراک هوج بیست + یکی کمر آهن
کرفته بیست + بفرمود تا سروران سپاه + شتابان بکمر بربکاه
شاه + بفرمان او لشکر جناب جو + نهادند و حضرت شاه رو
چو شهنزاده بر خیل گشته سوار + نموده چو غور شد بر کوه سار + نزد
طلخ جناب و جنبه فوج + بدان سان که در یاد آید مجموع + بمیدان
رسید و علم بر فراشت + بر تیر افولج همت گماشت + بر آست

قلب و خالص جوشیدن و بسیار و پس از آنکه و پیش از بسیار
 قوچ و عرب شهری در زمین کرد از بیم پهلوتی و سواره ستاده بیلان
 خاک و همیکرد بر پیش رستی در خاک و چون آب و نبرد آراسته
 شد و افواج سوار و پیاده مانند راه گاه و نظریه هر یکی محل الا این نغمه
 گردید و رستم شاه به پایا و نیت نه دست برد و نمایان ظهور رسانید
 با جماعه افغان جوش و پیش خیز کرد از محله که مردانه صفها دریده و قلب
 رسیده و جوایان و عظیم الشان گویان و آب بر فیل سوار رسانید
 و عده نمود سواران و پیادگان رکاب ظفر انتساب تاب
 حمله تا آن خیره سران نیاورده شاه را بحالت رخ متعجب و غیب
 به نیکو گذارنده رسیدند و این به انتظام افواج از هم گشت
 رستم شاه جاربند میگردد و نیز را بریده نوبت نیز خیر رسانید و در این
 حمید خان قریشی که بانکه مفاصله استاده بود بمشاهده این جرات
 اسب را جولان داده و جو تیر که آن بر جعد از کمان و حمله آورده
 با رستم شاه مقابل شد و گفت ای باقی عظیم الشان منم و تیر خا و نکا
 از ترکش بر کشید و پهلوتی نمود و موفقه کمان را بر آورد از نیم نکات

ز ترکش بر آورد تیر خنک * به بهوست سو فار بر چرم کور * نظر
 دوخت بر سوی آن پیل زور * رها شد چو سو فار تیرش شست *
 به پهلوی آن دیو خنکی نشست * کذا را ز پهلوی به پهلوش * در سنجید
 کیهان ترازو شده * متواتر تیری دیگر بر کردن اسب * اوزد سوز کردن
 بنفشاند چرخ شاه * اوزد زخم پهلوی متیابانه * بر زمین افتاد خاند کور بحیثی
 از اسب بر حیت و بر سینه اش نشست * و سرش از تن جدا کرده بر تیره
 کرد ایندی بجزد معاینه حال فوج * افغانه خدلان شعار رو بفرار نهاده
 و اعلام شقاوت ان باطل نپروان * نگوشتار افتاد نسایم فتح و ظفر
 بر برچم اعلام شکار * و زید و شاد دایه نصرت و فیروزی بلند * ادا زده کرد
 و کلبه تاک از زمین بفلک رسید * غاریان عسا که نصرت ماثر با خیمه
 منهران بتعاقب پرداخته هر چار * نظیر و قطیر پیش آید طعمه نهنگ استیغ
 چون اشام بهادران کردید بقیه السیف خسته * و مجروح راه گزیده پیروز
 غنایم بسیار و اسیران بیشمار * بست لشکریان افتاد نشان نهاده
 بلند اقبال معنان فتح و نصرت * داخل بردوان شد و زیارت مزار
 فایض الانوار حضرت شاه ابراهیم * سقا و ادا نذورات نموده بقلعه

در آمد و تهیت نامه این اعوان و انصار افغانه و خیم العاقبه هر سو
 گماشت هر جا که از نام و نشان آنها سراغ می یافت اسیر و قتل نمود
 تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوکلی و جسر زلوث و جود افغانه
 پاک گشت و خرابی ها که از ظلم غنیمت بوقوع آمده بود رو بآبادی نهاد
 حکمت را می سپریش کشن را هم زمیندار مقتول بردوان بجلت زمیندار
 ورنه اباخی خود سرفراز کرد و همچنین دیگر زمینداران آن نواح که از دست
 افغانه نجات یافتند و وطن شدن بودند هر یکی با سمات نامه مستثنی
 بجای و مقام موردی خود تا قایم شدند و بنده و بست محالات خاصه
 و جاگیرات مجزا نموده شروع تحصیل کردند و ارباب بنوادائمه و التمنه
 بر محالات معینه خود را و خیل شدند و حمید خان قریشی در جلد دی جان بابا
 با ضافه مضب و خطاب شمشیر خان و بهادر و خرمست فوجدار
 سلامت و بنده اسل از حضور و الا بایه کردید و دیگر فدیان خاص که
 مصدر ترددات نمایان شده بودند در غور خدمات هر یکی علی قدر
 در جاهتم مناسب و مراتب امتیاز یافتند و شایسته در قلمه بردوان
 که حاکم نشین انجا بود مسکن ساخته طرح عمارات انداخت و مسجد جامع

تعمیر نمود و در هر کلی شاه کج عرف عظیم کج بنام تا خود آباد ساخت و
 حاصلات سایر را سیوا امتعه واقفیه که در آنوقت ممنوع بود مرنج
 و محصول بخشند. بطریق تمنا از مال سلین چهل و یک و از هند و نصا
 چهل و دو مقرر فرمود علما و صلحا و شرفا را مغرور و موفز میباشند و در مجلس
 شریف و نجیب علوم فقه و اصول و احادیث و مثنوی مولوی و دم ^{علیه} محبت
 و تواریخ مذکور میشد و فیضی در روینان و خا پرستان میل تمام
 داشت و استعانت در باب حصول سلطنت می نمود روزی سلطان ^{کرام} که
 و مخم فرخ سیرا بخدمت صوفی بازید که از اجله اقیانای وقت در بر او
 سر خوش داشت فرستاده است. عاظم رنج نمود بعد رسیدن ^{ایشان}
 آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود سلطان که یم ^{الک}
 شکوه شاه را و کی را کار فرموده اعتنا نکرد و فرخ سیر پاده با پیش رفت
 بتعظیم و نیل اقام نمود و ما دلب استاده بعد گذارش سلام اد ^ا
 پیام پدر کرد درویش از طرز ادب فرخ سیر راضی شده دست او را گرفته
 گفت بنشیند شما باد شاه هندوستان هیت و همت بحال و مبد ^ل
 داشت و تیر و عای درویش هدفت اجابت رسید و از نتیجه حاجت

آنچه بدینخواست به پسر عطا کردید چون درویش بلاقات غلام انسان
 رسید شاه استقبال نموده بغزوه ای قدم برداخته در باب الحاج مطلب
 خود استعاضا بخت کرد درویش فرمود که آنچه شما میخواهید بپشت بفرج
 داده شد اکنون تیراز دست بسته را قابلیت عود نیست و خبر باد
 در حق شاهزاده گفته مرا حبت بحره خود کرد الفصه شاهزاده از نظم
 نسق امورات اطراف چکله بردوان و هو کلی و محلی میدانی بود غوره
 و لجمی نموده سوار بر فواره های بادشا ساخته شاه شجاع بسمت چاکر
 علم نهضت افزاشت و بعد وصول مضبوط و ربطهات آن نواح
 پرداخت چون بعضی حکام ناملازم شاهزاده مثل رسم سودا خاص و
 سودا عام و جشن ایام هولی بدستور بنود و پوشیدن لباس عطرانی
 و ارغوانی در موسم سنت که نوروز راجه نهند است خلاف شرع
 از روی عرایض منہیان و واقعه نویسان عرض عالمگیر رسید بر مزاج
 بادشاه کران آمد شقه خاص تهدید تمام باین عبارات که چیره زعفران
 بر سر دله ارغوانی در بر شرف چهل و شش فرین برین ریش و فش
 و در باب امتناع سودا خاص باین مضمون بنود و واقعه دستخط افشا

فرموده و ايس که ظلم عام را سودا خاص نام نهادن چه سزاوارد سودا
خاص را با سودکی عام بکار امانا که خرد میفروشند ما خود بخیریم
و نفروشیم و از راه غنایت بر اجرت منصب پانصدی کم کردید
و ترجمه سودا عام چنین است که مال تجارت جهازهای امنی بندرجا طحا
و غیره کلامی که رشا نهاده خریدن سودا خاص نام میکردند پس از آن
بست سوداگران این ملک میفروختند انوقت سودا عام نام نهادند
اما چون فردوقایع مزین بدستخط خاص بادشاه بمطالعہ شانه زده در آمد
از آن سودا دست بردارند بادشاه عالمگیر نیز احمادی پاکه مرد
سابقه شمار و عامل پیشه بادبانت و امانت بود و نجرت دیوانی
صوبه او و دیسه اختصاص داشت و در اکثر محالات متعلقه او و دیسه
کفایت نمایان بطور آورده در زمره اهل خدمات نام آورده در
راستی و درستی نظیر و عدیل داشت و در ایام محاصره و محاربه کهن
خدمات شایسته تقدیر ساینده منظر نظر عالمگیر شده بود بخطاب
کا طلب خانی مخاطب ساخته نجرت دیوانی مالک بنکانه خراز
نمود چون در آن ایام سر رشته انتظام مهات مالی و ملکی و رتی

و فتنه تشخیص و تحصیل و داخل و مخارج خزانة عامه در قبضه اختیار دیوان
 صوبه می بود و ناظم بنسبت و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان
 و متمردان انهدام ابنه باغیان و زور طلبان پر داخت و سودا گیر
 مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات دست انداز بر مال
 بادشاغی نمی شد و ناظم دیوان را راجع اکام و بار صوبه بر دستور
 العمل که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصداری یافت می داشتند و سبب
 تفاوت و تجا و زبعل نمی آوردند خانم کور از پیشگاه خلافت مختار کار
 صوبه بنگاه شدن بجهانگیر مکرر رسید بعد حصول ملازمت شانزده باجر
 امورات ملکی بر دخت و داخل و مخارج خزانة تعلق بخانم کور گرفته +
 دست نصرت شانزده از داخل خرج خزانة کوتاه کردید خانم صوف
 ملک بنیاد و سر سبز و زرخیز دیده شروع به تشخیص نمود و اعمال دانا و کفایت
 شعار در هر برکنه و بجله و سرکار برکداشت و تشخیص مال و سایر کما منعی
 نموده یک کرور روپیه را طومار کلی محالات خالصه و جایگزین در دست
 ساخته ارسال حضور کرد چون در سوانف ایام سبب ناسازگاری
 آب و هوا بنگاه کسی از عمده بارضا مندی خود قبول خدمات +

اینکاک نمیکرد و این باغ سیراد لولایع و مهملک انسان پنداشته
دیوانیان غلام بجاکیر منصب اران تقسیم و تنخواه میدادند لهذا خالص
کمتر بود حتی که مواجب سپاه متعینه رکاب شانزاده و نقرمان از
مال واجب محالات صوبه کفایت نمیکرد و از صوبه جات دیگر تنخواه
میرسیه خانمذکور در باب تجوزیه جاکیرات منصب اران بنگاله بصوبه
عرضی نمود و بدینخط بندیرا مزین شد خانمذکور تمامی جاکیرات سر حاصل
سوا نظامت و دیوانی از بنگاله خارج نموده بصوبه اودیسه که محل
خراب و کم حاصل و زو و طلبی بواسات بود تنخواه داده کفایت
بنگاله از شکم زمینداران و جاکیر داران برآورده تو فی خزانة عامه نموده
و بخرسی تمام کفایت نمایان بطور رساین سال بسال جمع صوبه افزود
و مورد نقصانات یا دشا ہی میث از انجا که شانزاده دست تصرف
از خزانة کوتاه دیده هموار سوء مزاج می بود بجای من خدمتی خان
که بحضور بادشاہ ظهور یافت علاوہ خارج در دل شانزاده شکست
و آتش غنا و پنهانی مستقل شده میخواست بطوریکه بظاهر موجب بدنامی
نشود او را ازین عالم گذارند و این مطلب کرسی نشین نمی شد انرا لام

جامعه نقدیان ملازمان قدیم بادشاهی را که بغزو کسرت المومن محبت
 و وفور درجهایگزینگر بناظم و دیوان سرزودنی آوردند باید یکچه برسد و بلاش
 شمشیر زنی دیگر بر این سهم خود ندانستند در شور پستی و سطوری شهر سینه
 خاص معام بودند بوعده انعامات و اضافات از خود ساخته عبدالواحد
 سردارانها را با خود متفق نموده و ترغیب داد که به بهانه طلب و تنخواه
 هر جا که قابو یابند بر کویخته کارش با تمام رسانند آن کرده نذر است نبوه
 با نشارت شانزاده در صدد قتل خانموصوف شده انتظار و قوت
 فرصت بیکشند نذارانجا که خانم کور لوانم حرم و احاطه رام عبداشته
 همیشه خود پیش باز قفای اوسلح و کمل سواری شد و هنگام آمد و رفت
 در بار بهوشیاری تمام می بود روزی علی الصباح سوار شده عام
 ملازمت شانزاده گردید جامعه نقدیان در انظار راه بهانه طلب
 و تنخواه شورش نموده یکباره بهجوم عام ریختند خانم کور بجزأت تمام
 مقابل شدن آنها را از پیش راند و مقصود این قمنه از جانب شانزاده
 تصدیق نموده جو نشان و خروشان بحضور شانزاده رسیده بهر شسته
 ادب کینجه محرفانه دست بجای هر کرده زانو زانو شانزاده

مقابل شده نشست و گفت این همه غما از اشارت شماست دست
 از چرکت کوتاه کنید ورنه اینک جان ما با جان شما نشان داده
 قافیه را می بینک دیده و از اینجا چشم بادشما چون بید لرزید
 و عبد الواحد را با جماعه او طلب فرموده از قفنه و فساد مانع شد
 بر فتنه و لطافت بد بخوبی خانه کور برداشت خانم سطور از شر اعدا
 ایمن شدن بدیوان عام آمده حساب طلب آن جماعه کرده بر نشاند^{ان}
 تنخواه داده آنها را یک قلم بر طرف نمود کیفیت شرارت و بی ادبانی
 داخل قیام و سوانح کرده ارسال حضوره الا نمود در ویداد بمواهب
 ارباب داخل درست کرده مع عرضی خود نیز روانه حضور ساخت
 و از سوخو مزاجی شاهزاده اندیشه نموده خیال محب از خدمت شاهزاده
 و اقامت بجای آورد دست و در دل بست بعد تجویز و کنکایش بسیار
 سرزمین لجب مخصوص آید که خبر جبار حد و صوابه انجامه توان گرفت
 و مثل مردک چشم جانب شمال و مغرب و جگله که زنگره دره +
 سانگری کلی و نیلیا که می دروازه بنگاله و مغرب و جنوب رویه
 بیرهموم و بخت و بیشن پور راه چهار کنت و جنگل و کوهستان

درویشی که دولت غنیمت و افواج و کرمین هندوستان و جنوب شرقی و
 چکله بردوان در راه او در سیه و هوکلی و بجای و غیره بنا در آمدنی چهار تا
 تاجران بشارتی غیره و چکله جسر و بسوسند و شرقی و شمالی چکله چاکر
 که در آنوقت دارالامارت اینصوبه بود ملحق به تهنجات سرحد
 مثل تهنه اسلام آباد عرف چاکام و ساهت در نکامانی و چکله
 گهون کهاٹ و زنگبور و کوچ بشار در وسط اماکن معتبره صوبه واقع است
 قرار یافت خانم کوربی اجازت شایسته مع عله زمینداران
 و قانون کویان و ارباب و فائز دیوانی خالصه شرفیه مخصوص آباد
 آمده مسکن کنیز اما چون اخبار فتنه پیردازی نقدیان از روی وقایع
 و سوانح و عرضی کا طلب خان متضمن شکایت شایسته در کرمین
 اقرار کشت فرمان غنایت آمیز بنام شایسته بانی مضمون که کا
 طلب خان نوکر بادشاهی است اگر سر موئی ضرر جانی یا مالی با دخواهد رسید
 انتقام آن از آن بایا گرفته خواهد شد و نیز حکم گذاشتن صوبه بنگاله و
 اقامت نمودن در صوبه بهار تکیه تمام صدور یافت شایسته
 سر بلند خان را با سلطان فرخ سیر نایب مناب گذاشته خود

با سلطان کریم الدین و خرمه محل و تنه افواج همراهی از انجا علم نهضت
 افزاینده بودند رسید و عمارات مکلف تعمیرات شاه شجاع که از سنک
 و سنک موسی بود به میرت در تعمیر و مرت ان صرفت مبالغه خطیر تصور
 نموده بودن انجا خوش کرد و آب و هوا پیشه که لب کناک است پسند
 رخت اقامت انجمنه و بموجب حکم بادشاه عالمگیر شهر عظیم آباد بنام
 آباد ساخت و قلعه شهر نیا به با استحکام و متانت تمام احداث کرد و
 کار طبعان در مخصوص آباد بعد از انقضای سال عمل نموده عازم اردو علی
 گردید و کائنات تشخیص مطرا میر جمع و اصل باقی و داخل و خارج
 صوبه در رس ساخته از درپ نراین قانون کوی صوبه بنکاله
 دستخط کرد از انجا در ان ایام کو انعامی و ملکی بودن دستخط قانون کو
 در دیوان کل بادشاه منظور نمید العاقبت و خیم طبع خام ناقص
 اندیشی نموده در دستخط استادی بکار برده خوانان سه لک ژوبه
 در وجه رسوم قانون کوئی گردید هر چند خاندان کو رعند الصورت و ع
 دادن یک لک روپیه بعد مراجعت از حضور کردنا هم قبول کرد
 در دستخط مضایقه داشت اباجی نراین قانون کو که شرکای سهیم

در پ نراین بود مال اندیشی و دستخط خود ثبت کرد خان مذکور با وجود
 مخالفت شاهزاده پسر و دستخط در پ نراین کرده عازم حضور ابرگر گنج
 و تحایف و پیشکشها بنگاه بحضور بادشاه و وزیر دارکان سلطنت
 کز رانیده و زر را توفیر و کفایت با جاگیر بجناب مالکیر رسانید و
 کاغذات صوبه بستونی و دیوان کل سپرده مجرای حسن خدمت و
 دیانت و امانت بطور رسانیده مورد تفضلات و عنایات
 شاهنشاهی شد و از حضور والا به نیابت شاهزاده نظامت صو
 بنگاه و او دیسه بانضمام خدمت دیوانی و خطاب مرشد قلیخان
 و عطا خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافه و منصب ذخیره
 مباحات اندوخت و در وقت نیابت به نیابت
 و در وقت نیابت به نیابت چون مرشد قلیخان از حضور والا
 با عطا خلعت نظامت بنگاه نیابت و دیوانی صوبه بنگاه و او دیسه
 اصالتا بدستور سابق مخصوص و مقرر شد در صوبه رسیده
 دیوانی بنگاه بسیار کرم خان و نیابت او دیسه بشجاع الدین
 محمد خان داما و خود سلم داشت و بعد رسیدن مخصوص آبا و اجداد

شهر نیام خود کرده موسوم بر شراکاد نمود دار الضرب مقرر ساخت
 و چکله میدنی پور را از صوبه اوڈیسه خارج کرده بانجگاه منظم ساخت
 و زمینداران صوبه را با کمال مقید و اسیر کرده و اعمال واقف کار و دیانت
 شعار بر محالات تعین نموده آمدنی مفصل را فرق و مالکدار را بر محض مقرر
 داشت و دست تصرف زمینداران از دخل و خرج مالمواجب یک قلم
 کوتاه گردانید و جمعیت آنها بر زبان کار گذاشت و اعلام نمود
 حکم او شفا را و این ده بدیه هر یک کتبه فرستاده اراضی مزروع و افتاد
 را جریب نمون و فردا فردا بر رعایا وارسیده رعایا نادار را تقاضا
 داده بکثیر زراعت سعی فراوان بکار برده در هر محال اضافه و توفیر
 بظهور رسانیدند و کاغذات هست و نبود قرار واقعی درست ساخت
 آمدنی خام فصل بفصل تحصیل کرده از توفیر مال و سایر دافضولی محصول
 زراعت و کفایت اخراجات زراعت مضاعف و اصل خزانة ساختند
 مگر زمینداران بیربوم و بشن پور که بجماعت انبوهی چنگل و کوه و کوه و کوه
 خود بملازمت حاضر نشد و کلاهی آنها رجوع و حاضر بوده بسوال⁺
 و جواب معاملات می پرداختند و وجه پیشکش مقرر می دهند و رد

و فرمایش حاجی حضور میرسانیدند مرشد قلیخان سبب آنکه اسد از زمین را بیهنگام
 مردار از دستش برین فقر وضع بود و نصفی از نمک خود در وجه مردم معاش
 بعلما و صلحا و در ویشان داده و یوم مسکینان و محتاجان مقرر
 داشت از استیصال اعضاء عین نموده بتدارک شوخی زمیندار
 بشن بپرد در عین کثرت اخراجات هم وقت مداخلت انعام باعث
 و راجه تا بهره و کوچ بهار و اشام که خود را بهتر داری و به الی ماکم داده
 سرطاعت ببادشایان هندوستان فرو نیا درده طلا و نقره بنام
 خود مسکوک میکردند با ستاع آوازه تسلط خان موصوف راجه اشام
 گرسنی با کلی دندان خیل و ناخهای مشک و سرمه نمک و لام دانک
 و بر سرها و کوچین و مروضه طلا و سی و قطاس غیره مذکور و پیشکش داده
 باطاعت و انقیاد پیش آمده همچنین راجه کوچ بهار نیز لوازم مذکور
 پیشکش با تقدیر رسانیده خانم کو خلعست بر آنها فرستاد و این معنی
 سال سال بعمل می آمد خان ناکور نوعی ضبط و ربط محالات بنگاه نوز
 بحکمت عملی در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او هم غنیمت
 بوقوع نیامد و خرج سه بنری و پنجاه داشت سپاه یکفهم بمکی و غیره

سوار و چهارپایان را پیاده نوکر ماری داشته ملک گیری کرد از ناظران
 که پیاده بود تحصیل زرکشی بکماله میشد و او انقارضا بط حکم مطلق داشت
 که پیاده او بقبضه و نسق ملکی و غنیه و سرکشی کافی بود و عیب و هراس خان
 انقدر در دل او و اعلا نقش بسته که زهره شیر مردان از حضورش ران آید
 می شد و ز میاراران همچو خور در بار و در مجلس داد و متصدیان و
 عاملان و ز میاراران و محال نشستن در حضورند اشتند بلکه چون بکبره
 نقش گم کرده می استنادند و ز میاراران و هندو از سوارسی بالکی ممنوع
 بود بر جواله سوار میشد و متصدیان هم در سوار او بر سبانه
 سوار می شدند متصدیان با ساز و سیراق سبانه بجا می رفتند
 و در بر او کسی را کسی سلام نمیتوانست کرد و اگر کسی خلاف قاعده
 بعمل می آمد معاتب میکردید و در هفته دو روز دیوان مظلوم نمودی و
 بداد مستغنیان و ارباب یکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص مظلوم
 بحکم شریعت پسر خود را کشت در امور عدالت و نظم و نسق امور
 مملکت و اداب سلطنت رعایت احدی منظورند اشتی و اعطاء
 کلی بر متصدیان نداشت افراد جمع و واصلیه هر روز ملاحظه

کرده بدست خود مزین ساخته و در آخر ماه اقساط خالصه دجا گیر میاتی
 میکرد و اما زرا اقساط داخل خزانه نمی شد مقصد بیان و عالمان زمینداران
 و قانون کو یان و دیگر عماله و فعله را در کجهری و دیوان خانه چهل ستون
 نشاندند محصولان شد بدگر کماشته فرصت اکل و شرب بکاره بول غایط
 ندادی و هر کاره در پی محصولان بقین کردی تا مبادا احکام بطمع خام
 رشوت گرفته قطره ابی بخلق آن تشنه گامان رساند هفته هفتگی بی
 ودانه برانها میگذشت تا اینهمه زمینداران را بر سره بایه معکوس معلق
 اوینچی و کف با از رنکها بخرانید و تا زیاده بران میزد و بضر شلاق
 دقیقه نامرعی نگذاشتی و عامل زمینداران را که مالو اجب سرکار تصرف
 شده بضر و شلاق هم آذین باقی نمیکردند باز ن و فرزند زمین
 می ساخت از انجامه او دی ترین زمیندار بچکاره اجتناب می که مردم ستم
 زاد و قابل مستغاب بود و تحصیل خالصه بعلق با و داشت غلام محمد
 و کالبا جمع را با جمعیت دو صد سوار رفیق او بودند و یاخذ مطالبه
 بپایه اعتراض آن مستغاب بچکاره شمرش قلینان محمد جان چلبه را
 با قومی به تنبیه او سیل کرد و متصل را بچکاره نقارب فتنه بود

و جناب در میان آمد غلام محمد جمعی را مقتول شد و او دوی تیر این از ترس
 غضب خان بطور خود را خود کشت و زیساری او برام حیون و کاکو کنو
 زیسار از دوی کناک که عن رسیداران مالکدار بنجانه بودند تقویض یافت
 چون انسال با تمام رسید و در آغاز سال در ماه فبروری بونه کرده یک
 سهکاک روپنه خزانة بادشا بجل و صدرا را به با جمعیت ششصد سوار
 و با نصد پیاده بر قنار از روانه حضور نقار من و کفایت جا کیرات و
 خاص فیسی علان آن ارسال کرده و حلقه اقبال اسپان مانگن و
 جاموسان ارند و اهنو خانه و طیور شکاری و بلور خاص جبا کیرنگر و سپرهای
 گرگ و ستلپاتی زر باف و سپهر کنکا جلی سلطنت که مار را بران
 یا را می در بر بند و دیگر نفایس چون عاج و کوبه و ناخته های مشک و سر بایک
 و دیگر تحلیف فرنگ و هدایا کماله بپوشان رضا و غیره سر مو سرام سال
 حضور و الاساخت و هنگام ارسال خزانة خود با ارباب دخل سوانده
 با جنبهائی ده همراه میرفت و دخل دقایع و سوانح می نمود و ضابطه رفتار
 خزانة چنین بود که هرگاه ارباب یا خزانة در صوبه دیگر داخل میشد صوبه آنجا
 کسان خود فرستاده ارباب یا خزانة را در قلمه طلبیده اشته تبدیل

ارا به باد برقه کرده ارا به دبدرقه از طرف خود داده روانه می ساخت
 و همچنین صوبه داران دیگر بعمل می آوردند تا خزان تحلیف و پشت کش حضور
 اوزناک زبیر میرسید و چون مجرای حسن سلیقه او منظور حضور مقرر گردید
 مورد تفضلات بادشاهی شدن کارشناسان بالاکرنت و خطاب مومنان الملک
 علاءالدوله جعفرخان نصیر ناصر خباک فحاطیث و منصب مفتی هزاره
 ذات و عطا ماهی مراتب سرفراز شدن در سکا امراعی نظام منکاشت
 و تقریر جمیع خدمات بنجاله بی تجویز او پذیرا نمی شد و منصب داران حضور
 ملک بنجاله لاکستان بی عارضینده تغیان بنجاله در خواست
 میکردند نواب جعفرخان هر کسی لکه میخواست عرضی نموده تغیان خود می طلبید
 یکی از آن نواب سیف خان است که خان مسطور در خواست تغیان
 او را حضور و الا نموده متعینه خود ساخت شمه از احوال او در صدر کتاب
 مسطور شده است نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب +
 هایت جنک در صحن حیات بود از بسکه خاندان عم بود کجا با نواب
 هایت جنک ملاقات نکرد نواب مغزالبه هر خب در خواست ملاقات
 کرد و منظوره نمود هرگاه نواب هایت جنک بطریق سیر و شکار +

با طرف عازم می‌شد با افواج خود آنگاه سر راه می‌گشت اما هر وقت
 که نواب را احتیاج مکرر می‌کرد بدو افواج شایسته می‌فرستاد بعد
 وفات او پسرش خان بهادر مساط بر ملک پور نیزه و اطراف آن‌شد
 نواب مهابت خجک دختر نواب سعید احمد خان بهادر صولت خجک
 برادر زاده خود را با خان بهادر منسوب ساخت و روز چهارم از
 نزدیک آن دختر وفات یافت با این تقریب اموال و اسباب خان بهادر
 را بصطبی در آورده او را نظربند ساخت ناچار خان بهادر پسر ابراهیم
 شدن بنا به همان آباد کرخت نواب مهابت خجک ملک پور نیزه را
 بصولت خجک تفویض نمود نواب صولت خجک با جمعیت شایسته
 در آنجا بنظم و نسق پرداخته امرایان بهر میبرد بعد وفات صولت خجک
 بهر شش شوکت خجک قائم مقام پادشاه نواب سراج الدوله که بهر شش بود
 در عهد نظامت خود او را بخجک گشت و دیوان موهن لعل فرستاد
 ضبط اموال و اسباب نمود چه می‌گفتم و در چه پرداختم کجا بود
 اشتهب کجا تا ختم آیدم بر اصل مطلب در بزم این قانون کو
 که در ایام دیوانی نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ کرده بود خان مخبر الیه

در صدر انتقام می ماند از آنجا که خدمت قانون کوئی سرشته در این
 ممالک محروسه است و کوانچه محاسبه و مطالبه صوبداران بدون دستخط
 قانون کو پیش دیوانیان حضور و الامنظور نمی شد لهذا بملاحظه بدین
 بهانه جوشن زمام اختیار او در امور معاملات دراز نموده در امور
 خالصه دخیل و مدار کار ساخت و چون دیوان هیو بیت رای که از اردو معلوم
 همراه نواب مغزی الیه آکن بود فوت شد و پیش کلاب را کما بینعی
 از عهد کار دیوانی نمی توانست برآید و پیشکاری خالصه نیز بر ب نراین
 تقویض گردید و تشخیص و تحصیل مالو واجب و دیگر امورات مالی و ملکی بر
 رای او سپرده مطلق العنان گردید این هر چند قانون کو مذکور بجزرسی
 تمام طوایر یکایک کرد و رو بجاه کاک رویه در خالصه درست کرده
 تحصیل نمود و در هر امور کفایت نماید این نطهر آورده زیاده از شایسته
 سرانجام زربا بدشاهی نمود اما نواب مغزی الیه بتدیرج کار از دست
 گرفته بدست آویند مطالبه و محاسبه مجبوس کرده با نوع شایسته از جان
 گشت و قانون کو دهانه به پیش نشین و نراین و شش انبجی نراین
 که در عمل دیوانی وقت غریمت اردو بی علی سلاک سلوک و دوستی

نموده بجا غذا و دستخط نموده بود مسلم داشت و ضیاء الدین خانرا
 فوجدار بندر نکور ضمیمه نظامت از حضور افراس ندم به خود گرفته قریب^{یک}
 از طرف خود مقرر کرد خانم کور از رسیدن نبی بیاب قلعہ^{یک} گذارسته
 بغرمت دارا اخل گرفته از شهر ری آمد ولی بیاب کنکر سین بجالی را که پیشکار
 فوجدار مغرول بود بر کما غذات واصلات زرد سرشته کواغدا باطل
 و فوجدار عارف فوجدار علی طلب کرد خانم کور بجایش پرداخت و ولی بیاب
 سردار هفتش شد ازین ممر از طرفین مناقشه و منازعت رویداد +
 خانم کور با جمعیت خود در میدان چندین نگرا بین جو چرّه و فرانت انگا
 بحامیت نصاری اولندیز و فرانسین نورچال نبی نموده مستعجب بنگ
 شد ولی بیاب هم در میدان عیگاه بر تالاب دیهی داس بقاصله کمر
 نیم کرده لشکر کشی نموده بمقابله نورچال نبی کرد و کیفیت احوال حضور
 نواب جعفر خان التماس نمود و مغرول و منصوب در یکدیگر بچنگ نورچال
 اشتغال داشتند و سپاه لشکر از دور می نمودند بلا ترسم نورانی +
 نائب ضیاء الدین خان و کنکر سین مخفی از ولندیز و فرانسین اباد و امانت
 سرب و باروت و آلات حرب گرفته بچنگ میدان سبقت میکرد

و جگرکی های نمودند ولی بیک بانتظار کومک خود داری میکرد و در این
 دلیل سنگه نهاری با جمعیت سوار و پیاده از نزد نواب جعفر خان بیک
 ولی بیک رسید و پروانه تهدید بنام مضار رسانید و ضیاء الدین غمان⁺
 بمشورت مضاری با دلیل سنگه بنام صلح داده او را غافل ساخته
 وقت صبح دروغ امیر مصلحت بدلیل سنگه نوشته بدست وکیل خود
 داد و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد و یک شال مرغ
 برای نمود بر سر وکیل بچیده روان کرد و کوله انداز فرنگی که نشانه را بی خطا
 میزد توپ برنجی کلان که کوله اش از فاصله یک و نیم کرده بر نشانه
 صحیح میشد تیر بند کرده رخ بر لشکرگاه حریف واکذاشت و از دژ من
 نظر بر شال وکیل داشت وکیل در وقتیکه دلیل سنگه باراده غسل سرتن
 برهنه بالاش روغن منغول بود رسیدن تفعه بدستش میداد که کوله انداز بر
 نشانه شال توپ را شکاک کرد و کوله توپ بر پهلوی دلیل سنگه⁺ نشست
 و لاش او پهلوی پیدافرین بران محکا بر خطا که اسبسی بوکیل ز سید خان نمک
 کوله انداز را انعام داده بر مورجال حریف یورش نمود و باقیه چو سالار⁺
 مقتول شد بیدرنگ⁺ مخالف غمان داد بر عزم جنک⁺ بجنبید

لشکر چو دریا بموج * و زمین سوگند ز افنا ده به فوج * نه تنها همین شکری
 جان برد * زمین نیز راه هنرمیت سپرد * ولی بکای زانجا که نیران ^{رفت}
 سرا سیمه در قلعه مامن گرفت * ضیاء الدین خان ببل جمع تمام روانه
 دار الخلافه تشنه بود رسیدن دردمی مسافر راه آخرت کشت بعافیت
 کنکر بنگالی که مالک این همه فساد بود در هوکلی مسکنی سنت از دار الخلافه
 مراجعت کرده بر شاد آباد آمده بی محابا با جعفر خان ملازمت کرد و بد ^{جست}
 سلام نمود یعنی بدستیکه سلام بپادشاه کرده ام سلام کردن بشما ^{ست}
 نواب جعفر خان در جواب گفت که کنکر در زیر کفش و کنکر بفتح هر دو کانت
 تازی و مسکن نون و را و مهاله لغت هندی یعنی سنگریزه است نواب
 جعفر خان از بدادائی های سابق و لاحق بد باطن شدن بطاهرش نواخته
 بخدمت عهد دار می کجابه هوکلی سرفراز کرد و از سال تمام در ایام محمل ^{خدا}
 مطالبه و باقیات مال و سایر نیرندان کرد و کر به در شلووار انداخت
 و اغذیه سهل بشداید تمام خورائین و محصلان شریک بکاشت و در
 علی الاتصال کرده بانچالت بدور گذشت در همان ایام سید اکرم خان
 که دیوانی بنگاله بنام او بود وفات یافت سید رضی خان زوج نفیس خانم

دختر شجاع الدین محمد خان ناظم صوبه اودیه و اما و جعفر خان که از سادات
 عظام ولایت زاد بود بخت دیوانی بکماله ممتاز گردید و او مردی متعصب
 و درشت مزاج و در تحصیل زینت گیر بود بانواع شایده تحصیل مالکوت
 میکرد و گویند حوضی بر آنجا ست تیار کرده چون نریبان هنود بهشت را
 بیکه نشه نامند علی الرغم آنها ان بیکه نشه نام که داشته بود زمینداران تا
 مالکدار و عادلان با قیدار را بجز از عقوبت بسیار دران عوض غوط
 میداد و بشت تمام زیر بیاقی میکرد و همان سال خبر طغیان سید
 زمیندار و کشته شدن میرا بوتراب فوجدار چکله هوسنه سرکار محمود
 رسید و تفصیل این حال آنکه سینارام زمیندار برکنه محمود آباد که شجاع
 بکسل و رودخانه با کلاه با کبری بر تارک نخوت گذاشته تن عیادت
 حاکم نداده بنده بادشاه را نمی شدند و ابواب اذخال مردم با دشت
 از ملک خود مدفع می داشت و بتاراج و ناخت ملک آن قول داشت
 دراز کرده با کسان همنامه داران فوجداران همیشه هنگامه برداشت
 میکرد میرا بوتراب فوجدار چکله هوسنه که از سادات عظام و بادشاه
 زاده غلام نشان و سلاطین مشهور به سلسله یکانگی داشت و در

اقران و امثال در لیاقت و استعداد ضرب المثل بود با جعفر خان
 نیز اغماض عین میکرد میرا بوتراب در صد دستگیر کردن او بوده تیر
 می نمود و بقا بونمی آما اواخر الامر پیرخان جمعی را در جمعیت دو صد سوار
 نگاه داشته در فکر تنبیه او بود زمینداران کور را ز در یافت این معنی جمعیت
 فراهم آورده در کمین عباد مسطور بود روزی میرا بوتراب با چنگ
 از خاصان و مصاحبان به شکار بر آکنه صید افکنان سهر صا و رسید
 و پیرخان همراه نبود زمینداران را ز در یافت این خبر او را پیر تصور کرده
 بیک ناکاه با جمعیت خود از طرف پشت از جنگل بر آکنه بروی
 هر چند میرا بوتراب بیانک بکن از تمام خود نشان داد و گوش نموده
 بزخم رای بانس او را از اسب انداختند چون این خبر بمحض جعفر خان
 از خوف غضب سلطانی لرزه بر انداخت افتاد و حسن علیخان همرفت خود را
 که از خاندان عمن بود فوجدارانجا ساخته با جمعیت شایسته برآ
 دستگیر کردن آن مودعی شریعین نمود و زمینداران نوح پروانه
 تبالیه تمام نوشت که سنبیلام را فرصت بر آکنه ندهند و اگر از
 کسی بزرخواهد رفت او از زمینداری خود خارج شده بشمار خواهد رسید

زمینداران از چهار طرف بمحاصره او پیرو افتند تا آنکه حسن علیخان رسیده
 او را با زنجیر و پجه و اعوان و انصار دستگیر کرده سلسل و مغلول بمحبورنوا
 جعفرخان فرستاد نواب روی او را در چرم گرفته در سودا شرقی مرز کابل
 بر سر راه جهانگیر نگر محمود آباد بردار کشید و زن و فرزند و رفقای او را دایم کر
 ساخت و زمین اسی او بر ارم جیون زمین را تقویض کرده اموال و اثاث
 البیت آن بدنها و بضیضه را آورده داخل خاص نویسی ساخته بنیاد او را
 متصل کرد و احوال را بمحبور بادشاه عرض داشت نمود چون بادشاه
 او زنک زیب عالمگیر و در جمعه سبت هشتم ذی القعدة ساله هجری
 اقلیم دکن بر محبت حق بیست محمد معظم شاه بر تخت دلی جلوس فرمود نوآ
 جعفرخان مذکور پیشکش بنگاله ارسال نمود و ببطا سند بحالی بدستور
 خلعت و پالکی چهاردار از حضور کل افتخار بر سر نه شانه زده غیلم نشان
 طرف خود سر بلند خان را در غیلم آباد نائب گذاشته روانه دارالخلافه
 کردید و در همین سال سلطان فتح سیر بر بنیاد جلوس بهادر شاه بر سر سلطنت
 جهانگیر نگر میرشد آبا در رونق بخشیدن بآلتماس جعفرخان در عمل باغ و فرش
 شدند نواب مغرر البیه آداب شاهزادگی نگاه داشته لوازم محبت

بجای آورده مصارف خاصه کارخانجات میرسایند و بموجب
 معمول خزان پیشکش بحضرت اقدس شاه بهادرشاه فرستاد بعد سلطنت
 پنجسال و یکماه در سلطنت ابراهیم میرزا از تخت تاجی بسبب وسعت آباد روحانی انتقال فرمود
 سلطان مغزالدین سپهرگلان او که ملقب بجهانزار بود شاه شد بپادشاه خود
 متفق شدن شاهزاده عظیم الشان را مقبول ساخت و بعد برفع تردد کجمن
 و اعانت اسدخان وزیر اعظم و امیرالامرا و انفقارخان کار دو برابر
 دیگر هم تمام ساخته بلکه بعد از وفات پادشاه بعضی هشت روز نیز کلام
 از سلاطین داده تا که از اولاد و احفاد فریاده هر نسی کس بودند بمهر
 هلاک انداخته بقتل بسیار و حبس بقیه السیف بر او زنک سلطنت
 جلوس افروز جلسی که دید امیرالامرا که میرنجش بود بوزارت کل و پدرش
 اصف الدوله اسدخان را بکالت مطلق فریاده اندوز سر فرایه بمانند و
 بدستور سابق فرمان استمال و استقلال بنواب جعفرخان فرستاد و
 مراسم اطاعت و انقیاد بجای آوردند و نور و پیشکش بطریق مرسوم ارسال
 و الا داشت چون سلطان فرخ سپهر بدوم عظیم الشان که تقریب نیاید
 نظامت صورجات بنگاه در تملک بود بدعوی وراثت تخت و تاج

موردی اراده جنگ با سلطان مغزالدین مصمم نموده عازم دارالخلافه
 شاهجهان آباد گردیده از حنفی خان ستمه عاخرانه و فوج کردخان موصوف
 جواب صاف داد که ماینه بادشاهی تابع تاج و تخت بادشاه دارالخلافه
 سوای اطاعت و یکسر شخصی که ازال تمویزیه بر تخت سلطنت شاهجهان
 جلوس نماید تن باطاعت و یکری دادن شیوه نکاح حرامی است
 چون سلطان مغزالدین عم شما مالک تاج و تخت است خزانه بادشاهی
 بشما میرسد القصه سلطان فرخ سیر از خزانه و فوج بنگاله نا امید شد
 و بغیر ای توکلت علی الله سراپا امید شده با جمعی از طیلی از زرقان
 قدیم و جریده که همراه داشت بر سلطان مغزالدین خروج کرده ترتیب
 سرانجام افواج و توپخانه بادشاهی از جهانی که مکر صلب نموده سمنه عزیمت را
 بجانب شاهجهان آباد کردم مهنیه ساخت و نارسیدن عظیم آباد فوج
 کردان اجتماع یافت و از مهاجرتان انجا بطریق باج زر ماکر فیه جوی
 بهار مساطک گردید اسباب سلطنت بهم رسانیده بر تخت نشست
 و جتر شاهی بر سر کرد اینده از انجا تبعل و قوزک سلطانی را تب نهضت
 افراشته ظل امری امان بر سکنا ی بنارس انداخت و از نکر و غمزه

مهاجنان عن بنارس یک کور و روپیہ بوجہ سلطنت قرض کمرفته
 فوجی شایسته فراهم آورد و سید عبداللہ خان و سید حسین علیخان ہر دو برادر
 سادات بارہ کہ ناظم صوبہ اودہ والکابا بودند و شجاعت و دلاوری
 نظیر و عیال نداشتند چون از سلطان محمدالدین بیایہ عزل سین و غزغہ ط
 داشتند بر یافت سلطان فرخ سیرتن دادہ کمر خدمت و جان فشان
 بر میان جان بستند و خزانہ بنگالہ مرسلہ نواب جعفر خان کہ بسبب انتقال
 سلطنت شجاع الدین محمد خان داروغہ الہ آباد بیاع شہر را بہ ما گذارشتہ
 با جمعیت سہ صابو ار محافظت کن میکرد بدست آوردہ فوج عظیم کابلا
 فرخ سیر از طرف خزانہ و فوج خاطر جمع نمودہ جفیہ وزارت بردستارید
 حسین علیخان زد و خطبہ سلطنت بنام نا خود ساخت اذا اراد اللہ
 ففی اسبابہ از انجا کہ فرخ سیر از جعفر خان کوفتہ خاطر بود ریش خان برادر کلان
 افرا سیاب خان عرف میرزا اجمیری را کہ از نسل امرا قایم بنگالہ و خانہ
 بادشاہ بود و بنور پہلو آمانہ رستم داشتند یا ربود فیلان مست را
 بر زمین نیندازند از تغیر جعفر خان بصوبہ داری بنگالہ مقرر فرمود کونین و قنیکہ
 عسلطان فرخ سیر از اکبر زکریا بیت انتہاض بہت عظیم اکا دافراشت +

نزدیک ساکنر کجلی توپ ملک میدان که یکسره کوله میخورد و یکصد پنجاه
 راس کله و دود و زنجیر فلانرا میکشد و زیر من نشیب در لای بندش هر چند
 کادان فیلان زور کند حرکت نکند سلطان فرخ سیر خود بر توپ سیه
 از فرنگیان توپخانه حکمت بجای برد مفید نیفتاد میرزا اجمیری آداب
 بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه را هم زور را نماید سلطان
 دستور داد میرزا اجمیری دامن بر کمر زده هر دو دست در زیر پیکله
 برده توپ را با پیکله با سینه برداشت و عرض کرد که هر کجا حکم شود
 بنهد سلطان بر بلند اشارت کرد میرزا توپ را از بستنی بر بلندی
 گذاشت از کثرت زور زامنی قریب بود که قطرات خون از چشمان
 تقاطر کند سلطان فرین تا و حاضرین تعجب شده مدای تحسین صد
 افرین بر فلک رسانیدند میرزاها نوقت بمنصب سه هزارنی حلقه
 افرا سیاب خان بلند مرتبه گردید چون رشید خان با ساز و سامان
 شایسته عازم بنگاله شد و از دیره تیلیا که بی و ساکنر کجلی گذشته
 داخل ملک بنگاله شد جعفر خان خبر آمدن او شنیده اصلاً اغنیای او
 نکرده و سیوا جمعیت صوبه نگاهداشت سپاه هم نمی نمود و ناگفته ماند

بر سر که در هیچ شاد آباد رسیدن صف آرا گردید صبح روز دیگر نواب جعفر خان
 میرنگالی سیدانور جو پورسی با جمعی از سوار و پیاده بمقابل آمد
 تعین ساخت و خود بکتابت مصحف مجید بوجب ضابطه هر روز مشغول ماند
 چون فتنه مقابل شد خجاک در میان آمد سیدانور در عین کمی کار از رشت
 مرگ چنید و میرنگالی با جمعی قلیلی با شجاعت افشوده در میدان ماند و
 افواج رشید خان بر امل در محاصره کردند هر چند این خبر را نواب جعفر خان
 بهیم میر سید اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود تا آنکه خبر رسد با
 شدن میرنگالی سید محمد خان جلایه خاص که فرجه در شاد آباد و صاحب ساله
 بود اشارت بکوک اد نمود و او بسعرت بمقربا و میرنگالی رسید و
 لوازم کوکاک بطور رسانید و متعاقب جعفر خان هم از کتابت قرآن نفی
 فرائع یافت و فاتحه خیر خوانده سلاح خجاک بر خود راست کرد و بر فیل سوار
 شده با جمعی از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و کرجی
 و جنبی در میدان کریم آباد بیرون شهر یار شید خان دو چار شد و در سیفی
 آغاز نهاد و کونید بر دو سیفی انقدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن می
 سیف او خود بخود از نیام بیرون می آمد و یا مدغیب بر اعدا و غلبه می یافت

از ریدن جعفر خان شجاعت و همت میرنگالی و سپاه از یکی ده آورده
 صدش بهیبت اجتماعی بر قول حریف حمله آوردند و رشید خان که جعفر خان را
 مرد میدان خود نمی شمرد با دشمنی شیرزنی و حرفی افکنی بر فیصل مست سوار
 شده و با میرنگالی که همراه او بود مقابل شدند و زد و کوب کردند که تیراندا از اینجا بود
 یکی چوبه تیری زبده بر رخسار او کمان را کشید و بغل بر کشاد و چو سوزنا
 تیر آتش بگوش او را کرد و بر دشمن سخت کوش و به پیشانی اش خورد و تیراندا
 قضا کرد و کرد و بیکان نسوی قضا و سپهر هلو امان بیکان نخست و بر
 بر پهل اشیر بست و در آن کاه هم فروج یکبارگی و بر اندر بر شمشیر
 بارگی و زمین گشت از سم اسبان نعلک و ز توپ و سنان شد
 فلک چاکچاک و شمشیر خنجر و گرز و سنان و فدا و زبرد شرک
 و دشمنان و زبسن تریش خون بیدان خاک و شده جمله رو زمین
 لاله زنگ و جهانی براه عدم بانهاد و اگر زنده ماند بقیه اوقفا
 تبایلج شد مال اسباب شان و ظفر یاب شد خان باغ و شانا
 ثواب جعفر خان مظفر و منصور مراجعت کرده شاد و یان فرج نوازان
 داخل قلعه شدند و حکم کردند که از سر تا کشتن آن بر شاه راه هندوستان

سازند تا موجب عبرت مخالفان گردد و اسیران لشکر رشید خان میگیرند
 که از مقابل شهنشاه جعفر خان یکبارگی افواج سبزه پوشان با شمشیر تا علم
 انبوهوار میسازند و بر فوج رشید خان میزدند و قاتل از نظر غایب بود
 سلطان فرخ سیر که هنوز از مهم سلطان معزال دین فراغت نیافته بود
 در اثنای راه خبر فرخ جعفر خان کشته شدن رشید خان شنیده متعجب
 شد الفصیحون قریب الکر آباد با سلطان معزال دین الخطاب جهاندار شاه
 جناب سلاطین و دیاد سادات بار هم در رکاب محرف سیر جانفشانی
 بکار برده مصدر ترددات شایسته شدند از طرف معزال دین خانجهان
 بهادر کوکلتا شخان که میر بخشی بود بجهت مشاهد امیرالامرا و انفق
 کشته شد و امرا دیگر خصوص امرا مغلیه هر یکی با امر آفرخ سیر سازش
 نموده در امور محاربه دیده و دانسته برانته در زیدند و انفاق
 در لشکر معزال دین جهاندار شاه بوقوع آمد و بادشاه بشاهده خانجهان
 بهادر فی الفور منتهز شده راست بشاهجهان آباد در خانه اسدخان
 اصف الدوله رکن السلطنت رسید و مقبل آن امیرالامرا بصره
 نیز پیش بدر رسیدن برای رفاقت بادشاه پدر را مرغوب و متحرک شد

پدر مصلحت وقت در صفاقت جهاندار شاه ندیده شاولا نظر ننبد
 گذاشت و سلطان مجفر خ سیر بنیرا حمت منع در آواخر سلسله هجری
 در لکرا آباد بر سر ریاست جلوس فرموده از آنجا جلوس بنشینا بهمان آباد
 آمدن جهاندار شاه و امیر الامرا را مقتول ساخت بدوین سال
 فرخ میرا سلم اطاعت بجا آورده ندو رویشکیش ارسال داشت و خزانة
 دام دام بیباقی رسانیده اصالتا نجرت نظامت بنکاله باضمیمه
 دیوانی هر سه صوبه بدستور سابق سرفراز شده بعتا خلعت خسروانه
 و خلایق و فرامین ممتاز کردید و امتساعات و بحضور سلطان بدستور عهد
 سلاطین و کبیر بنید بیار شده محسود الاقران و امانت گشت چنانچه فتحیه
 کما شسته نکر سیئه که همیشه راده اش بود جعفر خان از حسن خدمات
 او راضی شدن التماس حضور و الانموده او را بن خطاب بگفت سیئه و
 فوطه داری خزانة بنکاله سرفراز کرد ایند سید حسن علینان میر بخشی را که برادر
 قطب الملک عبداللہ خان وزیر بود بهو بن خطاب ناصر خلی که جعفر خان
 داشت در سرفراقد چون دو کس بیک خطاب مخاطب شدن

خطبه بادشاهی نیست لهذا فرمان در باب تبدیل خطاب بنام جعفر خان
 صورت یافت خاندان کوبلچود چنین قیام و اقامت رسادات مرقوم عرق
 غیرت را بکرت آورده تبدیل خطاب قبول نمود و باستغنا تمام در جواب
 نوشت که بر غلام را آرزوئی نام و خطاب نیست خطابیکه بخشیده
 بادشاه عالمگیر است انرا نمی خوانم چون بید رضی خان وفات یافت
 باستجا جعفر خان از حضور سلطان فرخ سیر دیوانی صوبه بنکاله بمیرزا
 اسد الله خلف شجاع الدین محمد خان ناظم ادویه که از بطن صبیحه جعفر خان
 بود مفوض گردید و میرزا مذکور خطاب سرفراز خانی مخاطب گشت چون جعفر خان
 فرزندان داشت و سرفراز خان لوسه او بود مال اندیشی نموده رزمیداری
 بلده مرشد آباد قسمت چونه کمالی برکنه کوه لهر به از محمد خان تعلق افتست
 از زر جا که خود بنام میرزا اسد الله سرفراز خان خرین اسد نکر نام گذاشته
 داخل دفر بادشاهی و قانون کوشا ساخت و بخاص تعلق مشهور شد تا بعد
 زوال دولت وجه کفاف اولادش با و بعد او اماکن اری بادشاهی
 انتفاع آن بانهارس و در همان سال نیابت جهانگیر بمیرزا لطف الله
 داماد شجاع الدین محمد خان تفویض یافت و بختاب مرشد طلیخان

مخاطب کردید چون نهم ربیع الثانی ساله هجری بادشاه فرخ سیریب
 حرام نمکی عبداللطیف خان زیر حسین علیخان میخشی بهنهادت رسید سادات
 باره سلطان رفیع الدرجات پسر شانه زاده رفیع الشان بن بهادر شاه
 بر تخت سلطنت نشاندند چهار پنجاه سلطنت عایتی نموده بموضع
 در کشت بزاران برادر و میش که سلطان رفیع الدوله نام داشت
 از حبس بر آورده بر سر به جهاندار علی پسر دند و بشاه جهان ثانی ملقب
 کردید ام هم ستم بر برادر کلان پنج ششماه متکی مساده سلطنت بکار
 بی استغالی بود در وقتیکه عاکر بادشا بر سلطان نیکو سیر سیر
 اکبر بن عالمگیر بادشاه که در اکبر آباد خروج کرده بود متوجه شد در آنجا
 واقعه شاه جهان ثانی هم رویا دوسادات باره و دیگر امر ^{مختص}
 در آخر ساله هجری قمری سلطان روشن اختر بن جهان شاه راشبا
 از قلعه شاه جهان آباد بر آورده با که آباد رسانیده در اوایل ساله هجری
 بر تخت سلطنت نشاندند مخاطب به ابوالفتح ناصر الدین محمد شاه غازی
 کردید یکی از شعر گفته روشن اختر بود اکنون ماه شده یوسف شاه
 زندان بر آمد شاه شده نواب جعفر خان خبر جلوس بادشاه استماع کرده

بر سریر سلطنت نذر و بیکشال سال دشت و بجلت بکالی بدستور
 سابق و مجدداً صوبدار علی اودیسه سر فرانه کردید القصه چون سبب کمال
 در سلطنت سید حسن علیخان و عیادت خان از عهد فرخ سیرا انوقت
 سلطنت بکمال بی رونقی بود از بادشاه کردی بند و بست و انتظام
 ممالک از هم ریخته و مردم بنحاله از اوقات بادشاه کردی مصون
 و مامون بودند و جعفر خان بکمال استقلال با بور نظامت میردخت
 و در زمان او از دست غنیمت هشته اسپه بی ملک بنحاله رسید طایفه نصاک
 الهان که در بنحاله کوچی نداشتند و معرفت فرانسیس کار با تجارت میکردند
 باتفاق فرانسیس قبول نذرانه درخواست مکان کوچی در بانگی بازار
 کرد و سید جعفر خان حاصل نموده خانه های کلی را سته طرح اقامت
 انداخت و بنا احداث کوچی در بروج مشیده و خندق عمیق و پهناد کرد
 آب دریا جاکر و سدی از هر چهار طرف دایره و سایر باشد خست
 و بخت شبهار و زنی و اخراجات بسیار به تیاری اکن پرداخت
 و کلاه نخوت بر تارکلاستکیا کج نهاده بر نصاری فرقه دیگر تفاخر میکرد
 و میگفت سفرات و مخمل و ممشیر به بنج پلاس خواهم فروخت نصاک را نکرند

و دل نیز بلا خط کشا دکی باز خود در باب برداشتن کوتهی او متفق نشد
 بسیارش بخاران تعلیمه بند رانده او بزمه خود گرفتند و از حسن اسد خان فوجدار
 بنابر هوکلی شکایت خویش زنی فتنه او در بلاد فرنگ و غمازی احداث
 قلع و برج و خندق در باتکی باز را از قیوم شدن او تحمل در ملک بادشاه
 بجعفر خان نویسانیده پروانه مانعت کوتهی الیمان نیام فوجدار مذکور
 طلبیده حاصل اسد خان هر چند کسان فرستاده مانع آمد اما الیمان باور
 نکرده مانعت پذیر نشدند تا آنکه فوجدار مسطور میرجعفر نائب خود را بایمان
 تعیین کرد و سردار الیمان که ملقب بخیرل بود توپ های بربالا احصا چیده
 مستغایبک نشست میرمقوم مقابل او مورچال بنی بنی نموده بجنگ
 توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت اما کسان میرمکور از ضرب
 کوله و حقه بان بران کوتهی فتنه نتوانستند راه آمدن و کشتن
 تا جبران بدریاس و دگشت و نصاری فرانس خفیه بگو ماک الیمان
 پرداخته امداد اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند
 و بطاهر معرفت خواجه محمد کمال سیرکلان خواجه محمد فاضل را که بسواری
 کشتی آمد و رفت میکرد با اشاره فرانسیس کفر ساختن بایمان

تمامی تجارت علیه دارینه و غیره در استخلاص و مساعی مجبایه نمودند و باندیشم
 ملاک ساختن او دو سته روز خاک موقوف داشتند تا آنکه خواجه کوه
 مبالغه خطر قبول کرده با قرار صلح کنایه رسماً یافته از قیام خاک بگریست
 و نصاری فرانسیس هم از تهدید فرجوار هر اسانشده از اعانت الیها
 دست بردارنده میرجعفر مورچال پیش برده بضرب کوله و بان و تیر و
 تفنگ کار بر محصوران تنگ ساخت و از خشکی و تری ابواب رسد
 مسدود کرده چون آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت نو که این سنگلاک
 یکبار راه فرار نمودند و خبرل با سبزه ده کس الهان در کوه شتی ماند تا انحال
 از بارش کوله و حقه بان که بدست خود سیر میکرد می انداخت و خست
 سر بالا کردن بر مردم مورچال نمیداد تا بر آمدن از مورچال نصیب و و پیش
 بر کوه شتی هر رسد و چندگاه بهیمن تیره خاک از طرفین قایم بود و قضا را کوله
 توپ از مورچال میرجعفر سیر کرده بر بازوی راست خبرل خورده شکست
 و دستش از کار رفت تا که خبرل باز قنای خود در دل شب از کوه شتی
 بدر زده بر چهار سوار شده راه ولایت خود گرفت علی الصبل کوه شتی
 مفتوح شده سیوا چن ضرب توپ و حقه بان مال یکایک جبهه بدست نیاید

میرجعفر دروازه و برج و کوه تپه را منهدم ساخته و منظر و منصور را بجهت خود
 در همان ایام خبر رسیده که شجاع عثمان بنجارت خان افغانان ز میدان قوئلی سر و
 سرکار محمود آباد که بشیوه قلع الطریق معروف است مشهور بود خزانه محمود آباد
 که شصت هزار روپیه برش آباد می آمد بغارت بردند نواب جعفر خان که
 نشانه خون درزدان در راه زمان بود بدریافت این خبر این محرابست
 نمودند بعد تحقیقات و اثبات این معنی حکم دستگیر کردن آنها بنام اصل بنجارت
 فوجا را چکله بکلی نوشت خانم کور بطریق شکار سوار شده بیک ماهه
 مانند بکانه کمانی با انجاسیج همه را سیر و دستگیر کرده و مقلول و
 اعصاب دست و پا شفته از بند و سخت و محکم بسته بجنور نواب
 جعفر خان فرستاد نواب آنها را دایم الحسین و اموال آنها را ضبط
 در آورده بعد از اخراج و استیصال آنها زمین اری برام جیون تفرست
 و خزانه معروفه از زمیناران سرحد مشهور کرده داخل خزانه عامه
 ساخت در عهد اقامت راه زنان و شیخونیا و حرمیان اصفی و
 بنگاه حاکم شده بود و سکنا ی شه و دیهات در امنیت و آسایش
 بودند تها نه کتوه مرشد کچ بر شاه راه بردوان در اوایل نظامت⁺

که خطاب قلینان داشت بجهت امنیت مسافرین و مقرر دین آباد
 کرده اوست بر حفاظت شاه راه تها نه مقرر نمود و بنا بر ضبط و بط
 بمحمان چایه خاص تفویض کرد چون در اطراف قباچه بود که بر سر راه ندیده بود
 واقع است در باغچه های کبابه بر روز روشن راه زنی میشد اندامی جان
 بوب تهل تها نه خود نشاند و همی کتوه ساخت و دزدان در راه تها
 را گرفتار نموده دو پر کاله ساخته برای عبرت بردن ختان شاه راهی
 چون در سوار او تبردان پیش پیش می رفتند بنا علیه محمان کوهلاره
 استهار یافت زهره دزدان و راه زنان از نام او میرقی نو
 جعفر خان در رواج اسلام و آئین نیلاری اشرف بهر و مظلوم لو
 و ظالم گدازنی ثانی میرالامرا شایسته خان بود حکم ناطق و موافق واقع
 داشت نماز پنجگانه قضائی شد و روزه سه ماه داشت و ختم قرآن
 میکرد ایام بعضی شبها جمعی صایم و قایم می بود اکثر شبها با و را
 و خواب کمتر میکرد و از جانش تا نصف النهار در کتابت مصحف
 مواظبت داشت و مصاحف مکتوبه بانزور و اوقات و هایدا هر سال
 با مراجع و قافله رباب زیارت بمکه معظمه مدینه منوره و نجف اشرف

و جان نیر غفرانی در این کتابت مصحف و ختم قرآن

و کربلائی علی و بغداد و خراسان و جده و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکانها
 متبرک مثل اجمیر و پنجه و غیر هم منفرستاد و در هر جا نذر و اوقاف
 و قاریان قمری نمود و فقیر حقیر یک قرآن مجری که هر سه باره او علیه بود
 و در مرار فایض الانوار حضرت مخدوم انجی سراج الدین در سبیل الله و نوب
 نواب جعفر خان که بخط جلی بود مشایخ نموده است و در هر ارد با نصاب
 قاری لازم بودند که هر روز ختم قرآن میگرداند و هر روز نواب هر روز
 می نوشت بصحت آن می پرداخت و هر دو وقت طعام بجا آنها از
 با ورجی خانه خاص مقرر بود و خوش طپور و انواع ذی میج از خوان
 بهره یاب می شد و بصحت سادات و مشایخ علماء و فضلا رغبت تمام
 می داشت و خدمت ایشان اکبر سعادت میداشت و از غره
 تا دوازدهم ماه ربیع الاول که ایام وفات حضرت رسول خدا محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم است هر روز ضیافت و دعوت اکابر و مشایخ و علماء
 و فقرا و صلحائی نمود و از اطراف طلبه رشته باغرا از تمام و اگر اتم تمام
 در مجلس نشاند و تا فارغ شدن از طعام خود مادب و بانیان را
 خدمت می پرداخت و در هر شب از آن ایام از مایه کنایه علی غ

بر لب دریا باروشنی چراغان بصفی تمام ترتیب میکرد که از نور چراغان
 محراب مساجد و منابر و اشجار و آیات قرآنی و اشعار این کتاب مردم
 میخواندند و موجب حیرت تماشاگران میشد کونین که با تمام ناظران حمایا
 بر یک لک مزد و بر چراغ افروزی مامور بودند و بعد از شام به تنگ
 شک یک توپ که برای روشن کردن چراغان مقرر بود میشد یکبارگی
 چراغان سبزه میمیکردید که گویا چاه دمی از نور برکشید و بارین غلک
 لکوب شد و هموان اوقات او برضای خالق و رفاه خلایق مصروف
 میبود و بدو مظلومان میپرداخت و دستخط بقلم شکر فی جاری بود⁺
 و در ازانی غله سعی میفرمود داشت و ذخایر مردم منقول نمیکرد داشت
 و هر هفته نرخ نامه اجناس دریافت میکرد از مردم عوام نرخ میطلبید⁺
 بکدام از نرخ افروزمی شد و بیواریان و محله اران و کیلان را با انواع
 عقوبت سیاست میکرد و تشهیر می نمود و در عهد او نرخ بیرونی
 پنج و شش من از بازار بود و اجناس دیگر بهین قیاس خا پنجه پنج و یکریه
 در ماه بلاد و قلمه هر روز میخوردند ازین مرفه و مساکین مرفه الحال بودند
 و در باب چهارات سواخی خوراک زیاده بر چهار محل کردن نمی توانستند

قوچا بر بنه سوکلی داروغه مانعت و قرق حمل غلات در موسم روانگی چهار
 در معتبر می گماشت سو ا مقدار از ذوقیکه اند نمیکند داشت و اداب بادشا
 بحاجی نگاه می داشت که برشتی با بحر بادشا گاهی سوار میکرد و در موسم بر ست
 که نواره با بحر بادشاهی از جهانگیر بکبریا می نمودار می آمد استقبال نموده
 در و بر نگاه والا اداب بجای می آورد و نذر که را نیده استمانه بوسی
 و بنا بر رعیت شتر مرغ کرد مسکرات و منهیات و رقص و سرود و نمیکردید و
 سیاه منکوبه خود زنی دیگر نخواست و اصلا با زن دیگر میل نداشت از کمال
 جمعیت خواجهره رایان و زنان نامحرم را درون حرم سراسر نمیکند داشت
 اگر نیز کی یکبار از محل بیرون میرفت او را با زن خانه بار نمی داد و در جمیع
 و حکمت و فنون مهارت کلی داشت و از اطعمه لذیذ و خطوط جهانی
 محترز بود سیوا آبی برف و یخ پرورده نمینورد و خضر خان نائب
 چهار ماه زمستان در کوهستان الیزنکیر برای پنج شب که مامور می نمود
 و ذخیره با برف دوازده ماه مملو می داشت و بکاری بر دودالی
 برفت از الیزنکیر میرسانید همچنین در موسم فصل انبه که بهترین میوه آنجا است
 داروغه انبه دالی در کجکال الیزنکیر متعین می شد و انبه در زمان خاص

بشمار آورده داخل حساب و جمع خرج میکرد و کمبستان و محال و غیره +
 اخراجات از زمینداران سرانجام داده انبه کاشیرین و نفیس از مالد و
 کوته الی و حسین پور و ضلع که بزرگ و محالات دیگر ارسال نمیداد و زمینداران بآرا
 برید و بخت انبه خاص نداشتند بلکه انبه تمامی باغات چکله نکر و قرق شی
 و این سهم در عهد دیگر باطلان بخانه زیاده از آن معلوم شده اکنون که ممالک بکماله
 در عمل بقدر آنکه نیست و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر نواب
 جعفر علی خان است تا هم در موسسه انبه داروغه انبه حاصل نواب مضر البی و مالک آن
 انبه با و خراج خاص را قرق نموده ارسال مینماید و زمینداران نزدیکان و خزان
 خاص نمیدادند اما داروغه ارسال خرج از زمینداران نمی یابید و بطور سابق
 و قمار اعتبار هم ندارد و بنا ظلم در عهد نواب جعفر خان بحد می ستا صل
 شد که وکلانی زمینداران از قمارخانه با چهل ستون بخرس قتلش مظلومان
 و مستغنیان میکردید و ندیدند هر جا که مظلومی مستغنی میدیدند او را رضامند
 می نمودند و میکشیدند که نااش حضور کن و اگر ارباب عدالت با سناظر
 ظالم نمیدادند و جعفر جعفر خان میرسانیدند ما نوقت بداد خود میرسانید در
 امور عدالت رعایت و طرفداری صحتی نمطوزنداشته اعلی دادنی را

بیزان عدالت برابر میسجی چنانچه مشهور است که برای مقاصد مظلومی
 به خود را بقتل رسانیده بعدالت کسرت نام برآورده بود حکم کتاب الله
 بفتوی قاضی محمدرشف که از حضور او زنک زریب منصب قضا داشت
 و مردم بین دو عالم بی ریا بود اجرا عدالت و نصفت میکرد و نقل است
 که فقیری سایل در چونه کحالی از بندراین تعلف ارسوال کرد او را ناخوش
 از خانه او را بدر نمود فقیر بر سر راه او خشتی چندی جمع کرده بطریق بنیاد بود
 بر یکدیگر چیده نام سجده داشت و بانگ نماز میگفت و هرگاه سوار
 بندراین ازان راه میگذاشت با او از بند اوان میگفت بندراین از
 دست او بتناک آتن خشتی چندان ازان بنیاد بر انداخت و فقیر را
 دشنام داده ازانجا بدر کرد فقیر بمکه نواب جعفر خان مستغث شد
 قاضی محمدرشف با جماع فضلا بحکم شرع بقتل بنیادین حکم کرد و جعفر خان
 بقتل او راضی نشده برائالی او از قاضی پرسید که هیچ نوع این هندوان
 جان خلاص میتوان داشت قاضی جواب داد که این قدر مهلت در کشتن او
 میتوان شد که اهل کسیکه ساعی او باشد بکشند بعد ازان او را بقتل رسانند
 و شاهزاده غیلم الشان هم سفارش بندراین نداشت فایده نه بخشد

قاضی بنعم تیراز دست خود او را بکشت عظیم الشان بعلما کیه نوشت که قاضی
 محترم دیوانه شد بدین لایحه بدست خود کشت بادشاه بر سر
 شاهزاده دستخط کرد که بدین استان عظیم قاضی خدا که طرف تا عهد سلطنت
 عالمگیر قاضی محترم بر منصب قضا بحال بود بعبثت قاضی شدن عالمگیر استغفار
 منصب قضا کردیم چنانچه جعفر خان تکلیف داد قبول نمود و در عهد عالمگیر
 بادشاه و نظامت جعفر خان سیوا مردان شراف و طالب العلم و عالم و فاضل
 که با محتاج رسید منصب قضا بحال دارالافتویض نمیشد و تغییر و تبدیلی
 قضات متدین و موردی و اخراج یعنی میران قضا و احتساب نبود بحدین
 احسن الله فیهم و جبار بنده بهو کلی بنیره باقر خان کلان که مان باقر خانی
 ارضی مشهور است نواخته نواب جعفر خان و در حضور او اغراض امتیاز تمام
 داشت در عمل او امام الدین نام کو توالت بدینگونه را اعتبار و اقرار کل
 بهم رسانیده دختر مغلی از خانه اش بر آورده بود خانم کور جانب
 حق فرود گشته بر عایت و ضمانت کو توالت خود بدوخت مردم تعلیم
 نالش جعفر خان رسانید جعفر خان بموجب حکم کتاب الله او را سنگبار
 کرد و شفاعت احسن الله فیهم و حق او نشیند در آخر عمر در سواد شرقی

مرشد آباد بزمین خاص ثقلین تعمیر کج و کثره مسجد و مینار و عوض با و
 وجاه نمود و باین زیننه منقبره خود راست تار و خراب نشود و بیک
 مسجد فاتحه دوام بنام او جاری باشد چون عمرش با خبر رسید و فرزندی ندا
 نداشت فرزندان که نوابه و پرورده او بود و وضعی قایم مقام خود ساخته
 و خزینه و دفتنه و غیره اموال و عمله نظامت و بادشاهی و نفوذ نموده
 در مسکنه بحری و دیعت حیات سپرد این صرع تاریخ وفاتش مستفا
 میکرد و زواران خلافت جبار افتاد و چون عدول فط جبار از دنیا
 برانداخت تاریخ حاصل آید و سمن غرمت بعضی همانند و برقت
 و نیکو نامی از وی بماند و بلی زین نکو ترجمه خواهد کسی که ماند پس از وی
 نکوئی بسی و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 چون نواب جعفر خان رخت سفر آخرت بست سرافرازان بموجب
 وصیت او را در مقبره باین زیننه مسجد کپوه مدفون ساخت و خود
 بر سر نظامت جانشین او شد و عمله نظامت و بنده های بادشاهی
 را مستمال ساخته بدستور جعفر خان بانجام مالی و ملکی پرداخته و
 خزانه عامره و اموال بادشاهی نفوذ و اجناس متروکه جعفر خان را از تعلیم

بجویای مسکن خود برد و کیفیت سنج و اوقعه بجنوب محمد شاه بادشاه قمرالیز
 حسین خان بهادر عرضداشت کرد و بپدر خود شیخ الیرین محمد خان کن ناظم
 او و دیسه بود نیز نوشت شیخ الیرین محمد خان از اطلاع این سانحه
 کائنات فکاشت بر کام من و زده که ملک بزنام من و از نسبه
 حب جاه و دولت و دولت نظامت بنگاه در دلش جا گرفت مهر
 پدری و محبت فرزندی طایق نیامان که اشته محمد تقی خان سپرد بکار
 که از طرف حرم بود و شیخاعت و سخاوت عدیل نداشت بنظامت
 صوبه او و دیسه در بلده کنگار بجای خود قایم مقام ساخته با افواج
 شایسته سر و کمره غریمت را بجانب بنگاه مهمیز کرد و بر حصول
 نظامت بنگاه و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت را با کشج وکیل
 نواب جعفر خان را که بحضور بادشاه و وزیر از سایر وکلا اعتبار و
 افتخار و امتیاز تمام داشت نوشته فرستاد و بدیکر وکلا
 خود نیز نوشت چون محمد شاه بادشاه از استماع خبر وفات
 جعفر خان صوبه داری بنگاه با میرالامرا مصصام الدوله خان دوران
 خان بهادر بخشی اول که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس

و مجلس مشیر تدبیر نرم و رزم بوده تفویض نموده بود امیرالامرا بکار
 سازی و کلاسه و خلعت نیابت و نظامت بکماله بنام شجاع الدین
 محمد خان فرستاد خانم کورانی طرف میدنی پور رسید بود که سید بنام
 اوسین و این معنی یافتند و این پشته انجمن مبارک منزل موسوم ^{فست}
 و بتعمیر کتفه و سراسر آن پخته حکم کرد و چون خبر آمد آمد پسر سهراب خان پسر
 از غور جوانی باراده السنه او راه عازم بطرف کتفه شد بکیم ^{خجسته}
 که عاقله و دانا وقت بود و او را از جان عزیز میانهست مانع آمده
 بشنغان نرم و شیرین خاطر نشان دمی کرد و گفت که پدر شما پسر
 بعد از وصوبه داری ملک و مال از شماست جناب با پدر
 موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکه عالم است قرین مصلحت نیست
 که تا حیات پدر بایوانی بکماله قانع باشی سهراب خان که بی استخوان
 جده کاری نمیکرد انکشت اقبال بر دین نهاد و استقبال نموده
 شجاع الدین محمد خان را بر سر آبا و آورد و قلعه و عماله نظامت باو سپرد
 و زکات کاهالی بجوی خود استقامت گرفت و هر روز بخرای حاضر
 شن اوقات بمرضیات پدر صرف می نمود و قاریان و تفسیر ^{بن}

و مولو بان جعفر خانی را بر فراقت خود نکما، پرشته بعبادت و ختم قرآن
 بست و جعفر خان مقرر داشت و بعضی اوقات بدریوه و لها میزد
 و از درویشان و کوشه نشینان استمداد همت می نمود و القصه +
 شجاع الدین خلیج محلی که در شجاعت و همت یکانه عصر بود و در فوت و مرگ
 و جد و دران مولو دشمن بسیار بود چون در ایام شیب می رسید
 حکومت نظامت بنکاله متکلم شد اول بحال زمین را آنیکه از وقت
 جعفر خان در زندان بوده رو عیال و اطفال نجواب هم نمیدیدند
 ترحم فرموده نذرانه بریند و بست جعفر خان افروده رخصت با کمال
 شان کرد یکا کرد و رو پنجاه لاک رو بیست و سیوا جا کیرات و نذرانه
 و عمارات و کازخانات به سهولیت معرفت کوتهی بکست سپه
 فتح جنبه داخل خزانه عامره شد و سپان و کادان و غیره جانوران
 لاغر و بزبون و فردش و سرابرده مانند رس اموال جعفر خان حواله
 زیداران نموده قیمت آن مضاعف گرفته چهل لاک رو بیست
 از اموال جعفر خان سیوا فیلان بحضور محی شاه بادشاه ارسال داشت
 و بعد بحال تمام زر و مهور و پیشکش نظامت و خزانه عامره بادشاه

بقاع سابق رسول را تخلیفته نمرد و حلقه اقبال و اسبان نامکن
 و با رجه خاص و خوشخانه و دیگر کارخانه جات هر وقت ارسال داشته
 مجرای خرج متی خود بظهور رسانیدن خطاب مومنان الملک شجاع الدین
 شجاع الدین منجان بهادر اسب خاک مخاطبت و منصب هفت
 ذات و هفت هزار سوار و با کلی جهال در دو ماه مراتب و خلعت و
 شش بارچه و چهار خوش شیر مرغ و فیل و اسب خاصه ذخیره بهانه
 اندوخت و بنظامت ستقلال اسباب تحمل و چشم بیش از
 دیگر فراهم آورده با وجود فقدان جوانی بعیش و کامرانی میگردانید و عیال
 جعفر خانی را که بقدر حوصله او وسعت و فصاحت نداشت شکسته دانه
 عالی و وسیع و توپخانه و نر بولیه و دیوان خانه و چلستون و خوشخانه
 و محل سرا و جلوخانه و کجهری خالصه و فرمان بارسجی و تعمیر ساخت
 و داد و عیش و کامرانی داد و بابت ترک شانه سوار می شد و دل از رفقه
 سپاه بیش از پیش میکرد و با دیگران علمه القیاس و عطای نقد و
 کمترین ملازمان از هزار و پانصد کم نبود و در عدالت و خداترسی
 بنیاد ظلم و بدعت را منهدم ساخت و ناظر احمد امرا و جعفر خانی

فراشی که بظلم و بخت شهره افاق بودند مقتول ساخته اموال آنها را
 ضبط ساخت تا طراحم در ده باطه بکنار رود خانه ها گیر فی طح
 مسجد و باغ انداخته بود شجاع الدوله بکشتنش تعمیر باغ و مسجد بنام خود
 کرد و محاسنها را با اجاص در آنها رو فواره ها بیا بر ترتیب و بوی
 تمام راست طرف با که بهارستان کشید در جنب آن باغ خزان
 مینمود و کاتان را در مضارت و نزهت ازان و ام میکرد شجاع
 اکثر بگاشت آن مینو نشان میرفت و مجلس عیش و عشرت آراسته
 داد عشرت و کامرانی داد و هر سال ضیافت اهل قلمان ملازم سرکار
 باغ بهار میکرد و کونیه از کمال طاقت آن باغ بریان سبزه تماشا می
 کلکشت فرود می آمدند و در تالاب با غسل میکردند و ماهبانان از این حال
 مطلع شده عرض کردند شجاع الدوله بلا خطا سبب خبیان تالاب ما را
 بنجاک انباشته شیر و تماشا آن باغ را موقوف نمود و چون عیش
 دوست و عشرت طلب بودند از کار نظامت بیزار حاجی احمد
 رای عالمی دیوان و حکمت سیئه فتح چنانکه داشته تن با سایش
 در داد رای عالمی فخر در عهد نظامت او و سیئه محررموبانی +

شجاع الدوله بود درینوقت بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص یافته مدار
 الهام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شن کفایت نمایان ظهور
 رسانین بمنصب هزار سی ذات و خطاب را یانی مخاطب گردید
 و اما انوقت احد از مقصدیان نظامت و دیوانی بنگاله باین خطاب
 مخاطب نشد بود و حاج احمد و میرزا امیدی پسران میرزا محمد بکاول
 اعظم شاه خلف جنت آرا کماه اوزنک زیب عالمگیر بودند
 حاجی احمد بعد وفات پدر بمنصب بکاولی و دار و علی حوا بهر خانه^{سلطان}
 محمد اعظم شاه امتیاز یافت چون اعظم شاه در خاک سلطانی تقو
 گردید در هنگام بادشاه کردی هر دو برادر از دار خلافت برآمده است
 و کهن رفتند و از انجا با و وسیع افتادند و با شجاع الدوله ملازمت کرده
 بمقتضای امانائی و خرد متذکره یار با چون آب در هر رنگ شامل
 میشود با مزاجش موافقی بهر ساینه چون شجاع الدوله بنظامت
 صوبه بنگاله فایز شد درینوقت حاجی احمد ندیم خاص مشیر تدبیر فن
 و فتن امور نظامت گشت و میرزا امیدی بمنصب و خطاب علی
 و ردیخان و قوجدها بکماله کز سر فرزند بهمن محمد رضا بکران

جای نجیب دار و علی کجور مرشد آباد و اقامت سعید سبزواری
به نیابت فوجدار کربلور و میرزا محمد باشم سبزوکی ب منصب خطاب
باشم علیخان امتیاز یافتند پیرخان که در زمان سکونت بر پانور
با شماع الدوله حقوق خدمتکاری اثبات کرده از هنگام شباب
تا شب در رفاقتش گذرانید درین وقت بمنصب و خطاب شجاع
قلی خانی سرمایه افتخار اندوخت و فوجداری بندر هوکلی از تغییر
احسان شایان بنام او مفوض گردید آری - نباشد دخل و تحصیل
دنیا قابلیت - موافق چون شود ایام هر عیب هنر کرده و کشتی
و سخت گیری غایبها و بندر هوکلی از نقدی او رد و بیریانی آورد
و بانجاران کلاه پوش کاوس شروع کرده و به بهانه محصول بخشیدن
فوج از حضور طلب داشته با انگریز دولتی و فرانسوی خصوصت بر با
نزد آنه و بلج میگرفت کونین نوبتی بسته های فریسم و بارها انگریز
از کشتی ها در زیر قلع فرود آورده فرق نمود بر قناران انگریز که
با صطلاح جهول را کونین از کلان تاخت آورده زیر قلعه رسیدند شجاع
قلی خان خود را مرد میدان نشان ندیده بهلوتی کرد و آنها مال خود را

بدو اشته برودن خانم کو رنجایع الدوله نوشته افواج را بکر نژاد
 طلبید و در ساقاسم بازار و کلکته مسدود کرده قافیه نهانکاست
 ناکر نیز سردار کوتهی قاسم بازار سه لاک روپیه ندانید رنجایع الدوله
 قبول کرده صلح نمود سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته نبدوست
 کرده رنجایع الدوله رسایند القصه چون مجرای حسن خدمتی رنجایع الدوله
 بحضور اقدس بادشاه بواسطت خاندوران خان ظهور پست
 نظر بران به نظامت صوبه بهار هم از تغییر خزان الدوله برادر روشن الدوله
 طره با رختان از خضیر الانام نواب رنجایع الدوله تفویض یافت
 نواب موصوف محمد علی در دینجان را صاحب لیاقت اینکار و سلیقه
 شمار دانسته به نیابت آن صوبه مقرر کرده با پنجهزار سوار و پیاده
 بنظیم آباد روانه فرمود خانم کو رنجایع الدوله رسید عبدالکریم خان جمع
 دیباده و سردار افغانه در هکنه لا رفیق خود ساخته فوج شایسته
 فراهم آورد و زمام اختیار بتبظیم و منسق ملک و قبضه اقتدار
 از خان مسطور سپرده بر مهم بیچاره که قوم غارتگر و سفاک بودند
 و بشیوه تجارت و سیاست ملک و مال بادشاه را تاراج میزدند

بقصر ساخت عبدالکریم خان برنجاره مظفرشن غنیمت فرادان
 بدست آورد و محمد علی در بخارا نفع بخاره ملک را یافت و تقویت
 افغانه بر ملک راجه تاجا و بهواتره که سرکش و باغی و زور طلب
 بودند و جو افیر خوی ناظران سلف حکما دران مرز بوم نرفته و سر
 استبکها را آنها با طاعت از صوبه داران فرود نیامدن تن بآدا
 باج و خراج سلطانین را دندک کشی نموده بخاک و متواتره
 و متکاثره مظفر و مضور کردید و ملک آنها ناخت و تاراج نموده
 اموال لکوک از نفد و جنس غنیمت گرفت و از راجه تاجا بحد و دست
 بیشکش و نذرانه و خزانه بادشا نموده زرها فرادان گرفت و سپاه
 از اموال غنیمت متول شد و قوت ملک برافزود و بر قوم چکوار
 که بغارت که انگشت نمای عالم شده بودند کشی نموده متکاثر
 ساخت و بر ملک زمینداران سرکشی و زور طلب بهوجب راجه
 سندر سکه زمیندار ثکاری فرماندار خان مشین که بحایت انبوهی
 جنگل و کوستان است از ناظران سلف نکرده در تفهیم مراسم
 اطاعت و انقیاد و تحاسل و امید اشتتاری و بی جنک و ترودین

بادا بی زیر مالکداری بنیاد و نماناخته به تمثیل و تادیب هر یکی از آنها
 برواحته عمل و دخل کما ینبعی و زرگشتی بوجه احسن نموده نظم و نسق قرار داده
 کرده و همچنین بکیر و بدبشکان کیش را بنصوبه را جمعی که شمال داده حلقه
 در کوششان انداخت و باندک فرصت مالک خزانه و فوج شده
 قوت و عظمت او پیش از پیش گشت چون عبدالکیم خان که در تمامی
 امورات مداخلت داشت تسلط تمام پیدا کرد محمد علی مردوخان
 موجود نمیدانست لهذا از روی کینه و بدعا و جیل در مکان
 آورده او را مقتول ساخته اعلام ظفر برافراشت و بواسطه
 محمد سخی خان دیوان خالصه بادشا با قمر الدین خان وزیر واکان
 سلطنت راه و رسم دوستی پیدا کرده بی تجویز نواب شجاع الدوله
 خطاب به بابت جنگی و بهادری بنام خود از حضور والا گرفت
 و شجاع الدوله که اطمینان کلمه بر حاجی احمد علی مردوخان داشت
 ازین زیاده سری حساس نگرفت اما سفر از خان ارمنی بدبطنه بود
 و بهین سبب در میان پسر و پدرش کریم میرفت و محمد نفی خان
 پسر دیگر شجاع الدوله که از طرف دیگر بود و نیابت او دایره داشت

مرد شجاع و جوانمرد و سپاهی دوست بود حاجی احمد و علی وردیخان
 از وجود او حسابی گرفته میخواستند که بطوری در هر دو برابر خجاک
 واقع شود که از احدی الحسین خالی نخواهد بود چون نقش مراد بجا نشد
 باری رایان عالمی و حکمت سیئه فتح چند در ساخته هر سه در صدد
 مطلب شده منتظر وقت نشستند و شجاع الدوله بمشورت ارکان
 نشسته اختیار هیچ کار سبب فرار خان نمیداد و چون ریشه سود مزاجی در
 زمین دلبا پس در هر دو برابر جا گرفت و قریب شد که کل کند
 محمّد تقی خان مال حال را در یافته بعزم ملازمت پدر و برادران او دو سه
 به بخاله آمد ارکان شجاع الدوله قابو می گرفت برابر دیده در میان
 هر دو برابر از تفاض مرتفع ساختند و نوبت بان رسید که
 طرفین مستعد خجاک شدند محمّد تقی خان با افواج خود مصلح و مکمل سوار
 شدن انظر رود خانه بها کرنی محاذی قلعه بر یکستان صف
 آراشد بلاخط پدر بر تاخت و تاراج شهر یورش نمیکرد و افواج
 سرفراز خان از کینا کهای تا شانه نکر پره بسته مستعد اشتغال
 نائره حرب و قتال بودند و نیز مخفی بتطبیع انعامات سرداران

و جمعی از آن فوج محمد تقی را از خود ساخته بنعام اسیر و دستگیر کردن
 او داده از حریف انتظار داشت که چون عساکر طرفین بمقابله
 هم صف آرا شوند اسیر نموده بیارند محمد تقی خان که در شجاعت رستم
 وقت بود از حریف اعتنا نکرده سوال و جواب اصیل و خجاک
 از طرفین بریفت نواب شجاع الدوله چون دید که کار از دست
 گذشت در میان آن مصالحه کرد و طرفین را از خجاک بازداشت
 و با سخاوت سرفراز خان و بیکامات چندگاه بر محمد تقی خان اعتراضی فرموده
 مجرا و سلام خود منع کرد و آخر بشفاعت والدین سرفراز خان تقییر
 معاف فرموده بصوبه او دویسه رخصت داد اما بعد رسیدن
 در صوبه او دویسه در شلمه بحری سحر و جادو مدعی مرحله بیایم
 گردید و بعد از آن مرشد قلیخان المتحاضن مجبور داما و شجاع الدوله
 نائب نظامت جهانگیر کر که تاجزاده بندر سورت بود و در
 املا و انشاء، شاعری و خوشنویسی استعداد کمال داشت به نیا
 صوبه او دویسه اختصاص یافت با چون در عهد نواب معفر خان در حین
 اقامت مرشد قلیخان در مرث آباد شخصی میر حبیب نام که مولود

شیراز بود با وجود آن خط سواد و بجهت داشت اما زبان فارسی افصح
 میگفت از اتفاق وقت در بندر هوکلی وارد شدن بدست فروشی
 اموال تاجران معطله اوقات گذار می کرد بمقتضای جنسیت تاجری و
 خوش بانی بامرت قلیخان الفقی بهر ساینه نجیب منش می بود و در
 هنگامیکه نواب محضر خان نیابت جهانگیر میراث قلیخان تفویض نمود
 میرحبیب رفیق او شده بهمانگیر گرفت و بهکار نیابت انجامه مقرر گردید
 و او بخررسی و کفایت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقدیان
 باز یافت نموده مجرای نیکو خدمتی بظهور رسانید و در اندک فرصت
 کارش بالا گرفت ملک بنجار و سبزه حاصل و لایق تجارت دید
 بدستور عهد عظیم الشان رسم سواد خاص مقرر کرد و با انواع ظلم ناسب
 و منسب مالداران نورانی را برکنه جلا پور را که عمر زمیداران
 بود به بهانه مالو واجب باز میداران دیگر و بچهری نشانده بکشت علی
 یکبار که داشتند آنها او را نگاهداشتند در دل شب حواله مغلیه
 کابلی بکافش فخت کردند آنها با نشارت میرحبیب در کوچه تنگ
 و تاریک کارش تمام کردند علی الصبح میرحبیب شهرت کرختی او

داده جو کی بخانه او فرستاد از نفقه دو جواهرات و امتعه و قمشه و
 اموال ملک او را جشی غلامان و کینزان و خواصان را بضبط درآورده
 متصرف شد و دستگاه امرایانه بهم رسانید پس از آن اقا صادق
 زمیدار پاشا را که در فنون و تبار و نظیر و عدل او بود رفیق خود
 ساخته برهم ملک تبره کجاست قضا را برادر زاده راجه تبره که از
 دست عمش اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاه
 می بود با و در خورده اقامت و رفقت او را معتمد دانسته بود
 قایم کردن بر زمین را همراه گرفت و او بمقتضای آنکه
 که خوش آن ملک را نمی گشتافت + ساک آن ولایت +
 تواند گرفت + از کز نای دره کن و بنای آب باسانی نموده
 در ملک تبره رسانید راجه تبره که غافل و بیخبر از دخل افواج
 بادشاهی بود بیک ناگاه از در آمدن افواج دست و پا کم
 کرده تا بخیاک ندیده بالای کوه کمر نخت و ملک بی در و سر
 بتصرف میر حبیب درآمد و قلعه چندی که مسکن راجه که حصان
 و تمانت داشت بخیاک و جدل مفتوح ساخت و غنایم

خامس از عدد حصرت آورده ملک داخل مالک محروسه نخست
 دیند و بست کما ینبغي نموده اقا صادق را بقصد باری و برادرزاده را
 که رفیق او بود بر اعلیٰ معین کرده با خزان اموال حلقه اقبال بجا نکر
 مراجعت نمود مرشد قلینان فخرنامه تیره با امتعه و اقمشه نفیسه غایم +
 آن ملک بحضور نواب شجاع الدوله فرستاد نواب آن شهر را روشن
 آباد نام گذاشت و مرشد قلینان را بخطاب بهادر و میر حبیب را بخا
 نطاب ساخت القصه چنین نیابت صوبه اوڈیسه بر مرشد قلینان تفویض
 یافت تجو نیز شجاع الدوله بخطاب رستم جنگلی از حضور والا سرفراز شد
 سرفراز خان بلا خط کمن سلا بدربانیش اتمه مبادا بعد وفات شجاع
 رستم خیاک بروی شکر کشی نماید بجای خان سپرد و در دانه یکم زوجه را
 بطریق بر غمال و مرشد آباد نهاداشت و این معنی کوفتی خاطر مرشد قلینان
 کردید اما خبر سلوک چاره ندیده بهر کیف رستم خیاک با جمعیت خود
 بصوبه اوڈیسه رسید میر حبیب امان خان را بدستور بجا نکر +
 به نیابت انجام نماز ساخت و او بفنون و تدابیر شایان و درود
 نمایان بتنبیه و تدابیر زیباران سرکش پرداخته به تنظیم و تنسیق

آن ملک دقیقه فرونگل داشته کفایت بطور رسایند و جکرنا ته معبود
 بنود آن که راجه بر سوتم در هنگامه محققان از سر حاصوبه او و سیه
 عبور رود خانه چکله بالایی کوه نگاه داشته بودند نه لک روپیه ^{محصل}
 بادشا که هر سال از جاتریان وصول میشد نقصان پذیرفته راجه فرمود
 با حبیب الله خان سلوک انقیاد مرعی داشته و مبالغه نذرانه بیکر
 ناظم وقت داده باز در بر سوتم طلبه ازان باز پرستش حکمرانانه
 در بر سوتم رواج یافت و کیفیت پرستش حکمرانانه در صدر کتاب
 مذکور شرح است و چون نیابت او و سیه بمرشد قلیخان رستم خداب
 مقرر شد نیابت کجابه جهانگیر کمر سبزه از خان قفویض نیابت او و غالب
 علیخان لاکه از نسل سلاطین ممالک ایران بود به نیابت خود ^{نیکه} کجابه
 فرستاد و حسونت را منشی جعفر خانی لاکه اتالیق او بود دیوان
 و مدارالمهام انجا ساخته بر فاقیت غالب علیخان کسبل کرد و بنظر
 نفیس بیکم که خواهر بود خدمت دار و علی نوواره برادر علیخان پسر سیه
 رضی خان مقرر کرد و امورات مالی و ملکی و بنیاد بست خالصه و جاگیر
 و نواره و توپخانه و خاص نویسی و شهر امینی و یکی منشی حسونت را

متعلق گشت از آنجا که منشی موصوف تربیت کرده نواب جعفر خان
 بود بدیانت و امانت و خبررسی کار دانی تمام کفایت سرکار و
 رفا هیت رعایا بعمل آورده و بنا بر رسم سودا خاص دیگر ظلم و بعت
 همه مرشد علیخان که بانی آن میر حبیب بود یکتلم منهدم و مستاصل +
 ساخت و در ازانی غله مساعی جمعیله بکار برده دروازه مغربی قلعه
 که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده بود که کسیکه
 نرخ غله را بدستور سابق فی درم یک آنرا را زباز را زبازان نماید
 بکشاید و از آنوقت احدی توفیق از زانی نرخ غله همان دستور کرده
 دروازه را و نمود و آن مکات یاب باری احسان و عدل ^{نشان}
 مانند بوستان ارم است و سرفراز خان نیکنام زمره خواص و
 عوام گردید اما چون بدخواست نفیسه بیکم مراد علیخان و اما و سرفراز
 خان شدن بجای غالب علیخان به نیابت جهانگیر مقرر گشت +
 راج بلب را که محرر تواره با بود به پیشکاری تواره مقرر کرد و دست
 نقی و ظلم در آن کرد منشی حسودت رای که نیکنام زمره انام بود
 بلاخط بنامی استغفای خدمت دیوانی نمود و آن ملک سخت گیری

حاکم ظلم دوست خفا پیشه رو بوی را فی نهاد و میرزا محمد سعید بسراوسط
 حاجی احمد که بنیابت سرفراز خان نفوذ بکار کجگاه که پوره کهات در کجوا
 و کوچ بجا اختصاص داشت محالات ز کجوا را از عواطف جور
 و خفا بچراغ کرد و زرها مظلومان فراهم آورده صاحب جمعیت گردید
 و افواج از حضور طلب گشته بر راجه کوچ بهار و دنیا چو که بغور
 جمعیت موفور و انبوهی شکل و رودخانه از ناظم اغشنا کرده تن
 باطاعت نمیداد لشکر کشید و تبار ویر و خراب و جان بسخر
 انما ملک برداخته خزان و دغایین و جواهر و اموال و امتعه راجه سلف
 و حال را تصرف خود آورد و از بسیار دولت که مال فارونی بدست
 آمد بترقی کمال رسید و بزرع فتح کوچ بهار و با سخا ط حاجی احمد تجوید
 نواب شجاع الدوله و سرفراز خان نخباب خانی و بهادر ذیضریه بهات
 اندوخت و چون بیع الزمان رسید بر سر بهوم که بحایت کوه منکل
 و هجوم افغانه سر باطاعت فرمان ناظم فرود می آورد و غیر از شکش
 مقرری بآداما الواجب تن نداده خراج چهارده لک زمین بمروعه
 جریبی را تصرف فقرا و طلبه و اصراف رقص تماشا نموده عیش

و عشرت مشغول میبود و کنگ کبری را کوندی و ککرا را کمون و ککریوه را
 و اشعاب بنضیق جبال و اطوار و راه فرقه خاردار نیک های مستحکم
 نشان راه آمد و شاه افواج بادشاهی عبور و مرور و جویسین^ط
 مسرود ساخته جنگل و کوستان را ایمن آباد بندهشته احدی بی بزرگو
 او داخل انکار نیش و اعظم خان علیقلیان برادر و خالف او که تهنه
 و شجاع بود در بنظم و نسق آموز میدار می سپه سالار می پذیرداختند
 و نوبت خان دیوان مرجع و مدار علیه جمیع امورات او بود و بیای^ن لزام
 نبات خود هیچ کار نبرد اخته اوقات در نماز نشین میکرد زیند نواب
 شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلثه تنبه و نادیب او را اهم دانسته
 سرفراز خان را بران مهم برکماشت خامس طو زانم شتمبار انواع و عده
 و تحریص ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهدید و وعده و عده
 نافرمانی و عدم امثال مثال نوشت متعاقب ان میر شرف الدین^ن بخش
 دوم و خواجہ بسنت محرم حاصل با عساکر جبار پیکار طلب براه برد و ان
 کسبل کرد و برع الزمان مال اندیشی نموده از خواب نخوت بیدار شد
 رفته تسلیم و انکسار را بر بقا امثال مفید ساخته انگشت قبول بر زبده^{جان}

نهاد و بهر موصوف و خواجه مذکور را مربی و دستگیر خود ساخته و
 متضمن بر اطاعت و انقیاد و محبوب خواجه مسطور فرستاد و متعاقب
 خود هم همراه میر شرف الدین راه لکرا مرثا آبا و گردید و با سرفراز خان
 حصول ملازمت نمود و بواسطت خان مذکور بملازمت نواب شجاع الدوله
 سرفراز شده و بقوچرایم و ضلع غنایات مخلع گردید و سه لک و بیست
 مالو اجب سرکار قبول نموده و ششون ماکلداری و فرمان پذیرای اختیار
 کرده بکفالت کرت جنابیدار برودان خصت شش بکاک خود
 رفت و در زمانیکه در دار الخلافه پنجاه نامه نادرشاه رویداد و مصاصم الدوله
 خاندوران خان بجنگ نادر شاه مقتول شد و در آخر اشاعه خبری
 نواب شجاع الدوله صاحب فراش شش بجای خان و در دانه بیکم به غیر وجه
 مرثا قلع خان خصت سبمت او دیسه کرد و سرفراز خان را ولی عهد خود
 و در باب تعظیم و تکریم حاجی احمد و رای رایان و جگت سیته و خاطر آنها
 وصیت بمبالغه تمام نموده علامه نظامت با و تفویض ساخته سینه و بیم
 فنی الحجه سینه مذکور رخت هستی در بست سرفراز خان نعش او را
 در مقبره که یکسال پیشتر در ده باره محاذی قلعه و دارالامارت*

مرشد آباد و در سجد ساخته بود و نمون نموده بر سبب نظامت بجا برد
 متمکن گشت و دست نو به سبب از آن چون نواب سرفراز خان
 متکی و ساده نظامت ممالک بنکاره کردید بموجب وصیت پدر
 نذر کوار حاج احمد و رایان و جکت بیته را در امور مالی و ملکی مشیر کار
 و مختار داشت و اینها پیشتر از پیشتر مداخلت در امور ات
 بهم رسانید نوکران قییم سرفراز خان که امیدوار خدمات و ترقیات
 و مناصب بودند مایوس گردانیده در صورت دولت و خوارگی آنها ساء
 شدند و چند نواب سرفراز خان و بیگمات خوانان ترقی نوکران قییم نو
 اما از دست ارکان نلش پیش نرفت و راهم دیگر بهمود و مواثیق
 متفق شدن قرار برین یافت که علی و دینجان را به بهانه ملازمت با افواج
 عظیم آباد طلبید سرفراز خان را از میان برداشته بر سبب نظامت
 متمکن سازند و در فکر این تدبیر شبها بر وز و روزها شب رسانیدند
 و نفسی بکسی نمی نشست چون در آنوقت مادر شاه والی ایران بر محمد شاه
 طفر یافته نظام الملک و بریان الملک و قمرالدین خان و محمد خان بکس و غم
 ارکان سلطنت را دستگیر کرده با افواج قزلباش داخل شاه جهان آباد

شده خانه بادشاه و امر را بجا و ب غارت رفته بود و از زر و
 در تمامی قلمرو هندوستان واقع شده ارکان نلته سرفراز خان مصلحت
 سکه و خطبه مادرشاه در بنگاله مروج کردند و اموال ضعیفی شجاع الدوله
 خزانة پشکاش بنگاله مصحوب مرید خان که از قتل قمرالدین خان پسران بنگاله مادرشاه
 در بنگاله آید بود و مرسل داشت خا احمد و علی ردینجان با مرید خان در
 با او یکجان و دو قالب شدند و بعد مراجعت مادرشاه غازی رواج سکه و خطبه
 مادرشاهی بنواب قمرالدین خان و نظام الملک نوشته انواع اتمام
 بر سرفراز خان بستند و بکار سازی ارکان سلطنت فرمان استمالت و
 نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان جرم ترویج سکه و خطبه مادرشاهی نمود
 طلبید چون نیرتد بیرانها به دست مراد رسید قلت داخل و کثرت محاج
 خاطر نشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفیف سپاه زیادتی دادند
 و در باب نکاه دشمن فوج و تیاری آلات حرب برای مهم بنگاله خفیه
 بعلی وردینجان تا یک تمام نوشتند و از فوج سرفراز خان هر که بطرف
 حاجی احمد مخفی نوکری علی وردینجان نموده بعظیم آباد میفرستاد تا آنکه نمی از
 فوج سرفراز خان بطرف شد و علی وردینجان ساز و سامان خیا س

افواج بحر مولج از افغانه در دهمیله و بهلیه فرام نموده عازم بنجاله کوه
 و جامی احمد زرمای اندوخته خود و ببران خود لکهار و پیر بر کسوف سپاه
 فرستاد و چون سرفراز خان از نوشته و کلامی در بار علی و اخبار جوایس
 حقیقت حریف و علی مطلع شد علاج واقع پیش از وقوع واجب گشته
 در صدر و اندام بنا پیشرارت پیشگان کردید و تجویر نیابت عظیم آباد از
 تغیر علی و در بخان سید محمد حسن داماد و نیابت فوجباری الکرک و ضبط
 ساکری کلی و تیلیا که طی از تغیر عطاء الله خان و اما دقا احمد میر شرف الدین
 بخشی و سجا رایایان حسونت رای می نمود و اما هنوز این معنی از قوه فعل
 نیامده بود که ارکان نلته با طهارت دست قیامی و باقیات زرمای خطر
 مالواجب بادشا و زیر بار آنها تا ایام محل که سه ماه باقی بود عزل
 و نصب آنها را در خیر توقف و تاخیر داشتند سرفراز خان که از
 خام عقلی خود فریب آنها خورده باز خود را از دست داد علی و در بخان
 فرصت وقت را غنیمت شمرده مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان
 و عمر خان و رحم خان و کریم خان و سران از خان و شیخ معصوم و شیخ
 جهان باز خان و محمد ذوالفقار خان و چهرین هزار می بخشی بهلیه و نجف

و غیره سرداران در ساله داران فوج را با خود متفق ساخته بهمانه ملاقات
 سرفرازخان نکبت غرمت را بجانب بنگاله همیتر کرد و کوچ کوچ بلغر
 ساخته از دره تیلیا که بی دساکر بکلی عبور نموده در سرحد بنگاله رسید
 ازانجا که عطاء الله خان فوجداران را بکنار باجی حاجی راه آمد و شوقا
 و جاسوس و اخبار و مراسلات عظیم آباد و بنگاله بدرتیلیا که بی دساکر
 بکلی مسدود ساخته بود تا عبور علی و در بنگان ازان هر دو دره مذکور
 هیچ خبری و اثری سرفرازخان نرسید و چون فوج هراولی علی و در بنگان
 در آنکه نکر رسید بیک ناکاه از رسیدن او سرفرازخان خبر شد
 و شهر و بازار و منزل را که دید سرفرازخان از دریافت این خبر متوحش
 شده حاجی را مجبوس کرد و هر چند رای رایان آمدن او را باراده ملازمت
 ظاهر کردند موثر نیفتاد و غوث خان و میر شرف الدین را که نوکران
 قدیم بودند بهراولی نام زد ساخته حقیقتا الله عرف میرزا مالی خلف
 خود را بایلین خان فوجدار بختاقت قلعه و شهر گذاشته خود با ^{غضنفر}
 خان و پسر محمد تقی خان که هر دو داماد بودند و میر محمد باقر خان میرزا
 محمد اسحق خان و میر کامل و میرکائی و میر حیدر شاه و میر دلبر شاه و

نجیب‌نکه در اجه‌کنند رب سکنه و ششمین خان قزیشی فوجدار سلامت
 و شجاع قلینان فوجدار بنبره هوکلی و میر حبیب مرشد قلینان فوجدار
 و مردان علینان بخشی شجاع خوانی و غیره سرداران سپاه با فوج بسیار
 و توپخانه التیماز و منصب اران و زریاران بنجاله از شهر^{نهضت} +
 کرده بهمنیه را که دو کمره می‌رشد ابادست خیم ساخت و بکوچ دوم
 سرادیوان و روز سوم در کمره نزول نموده عرضی شکو و موجودات
 سپاه گرفت از آنجا که نوکران شجاع خوانی با حاجی احمد کیدل بودند و
 توپخانه بجا کوله خشت و کلوخ از توپها صی برآمد پس از شهر یا خان
 برادر خا را که داروغه جنبی بود مغرول کرده حواله جلیه نام نمود و بجا
 او با پنج سپهرا تنونی فرنگی را داروغه جنبی توپخانه مقرر ساخت و فولج
 هباتنجاک از او زنک آبا و موئانه سوتی که فرار شاه مرتضی ^{سپه} تنی
 تاجرا که ملکه و ایر و سایه بودند روز چهارم چون خبر وزیرین کلاه
 خورشید از خیمه شرق باختر خطوط شعاعی در میدان فلک خرامید
 و سه دو ماه با هزاران فولج خود را حریف عرصه کارزاران یکم +
 تارندیده در کوپستان مغرب خنیزد سرفراز خان بساعت سعید

اهل تنجیم بمقابله حریف شتامت افواج مهابتجنک از غایت عرب
 و هراس در حساب نشاند و قریب بود که بیک زد و خورد پس پا
 شون را ی رایان چین بدید که کار از دست میرود عرض نمود که انقباب ^{الراس} است
 رسید اسبان جوانان درین وقت از کر می انقباب و غلیان عطش ^{الک}
 خواهند شد اگر امروز جنک موقوف باشد فردا علی الصبح همین گش
 ضیافت نازاق آن تلخکامان کرده خواهند شد عدوئی تو این
 زهره دارد کجا که بست فشار دپی جنک با بفرود
 بخت و اقبال تو شود فرق بدخواه با مال تو هر چند اهل تنجیم بر
 سعادت ساعت جنک دستمال فریزی اعراق و مبالغه
 می نمودند و رساله داران هر جنک اصرار داشتند که میگردند و موفقی
 و سبب جزو عتاب مانع شده و بر رو دخانه گریه مقام کرد و درین اثنا
 مهابتجنک متضمن بر سر سنج عبودیت و آمدن باراده حصول ملامت
 رسید سر فراز خان که محض نا تجربه کار بود از مطالعه مضمون عرضی
 مطمئن شده یکباره غافل گردید و حاجی احمد را که منی این فساد بود و بلا
 تامل از بند بر آورده نزد علی در دنجان مهابتجنک فرستاد تا

برادر خود را مستمال ساخته بیاورد و شجاع قلی خان و خواجه بسنت⁺
 محرم خاص همراه کرده تا از جلونکلی احوال صلح و جنگ وضع لشکر مطلع^{شده}
 بیاورند و بی کم و کاست خبر رسانند. همتانک که از قید جامی دیگره
 متعلقان در کرداب افسطراب بوده باندیش کشته شدن آنها
 مبادرت بختک نمیکرد و راه جامی را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده
 خستی بجای مصحف در غلاف بچین بردست گرفته بجای^{بین}
 اقرار کرده فردا علی الصبح دست بسته حاضر و باستقامتی ایستاد
 خواهد برداشت و دو صد نفری بخواجه بسنت ضیافت کرد⁺
 این ساد و لوحان آرایب زیرگاه مطلع نشده شادان فرحان^{بخت}
 نموده اظهار سرخسیت او سبزه فرازخان رسانیده آتش خشم داد
 سر در دندخان بوضوف برای طیارا طعمه و ماکولات ضیافت
 ضیافت حکم داده مطمئن بر بستر استراحت بلکه در مضجع النوم
 از الموت بخواب غفلت رفت و سپاهش نیز سرشاکر کیفیت
 جام صلح شدن سر رشته خرم و احتیاط را از دست دادند و ای
 بر تو اعضا می دشمن تکیه کردن ایست⁺ بایوسیل از پانچ^{دیوار}

مهابتبخاک بوی معاودت فرستاده تا سرداران سپاه را با تمام
 طلب دو ماه بعد حصول فتح و معافی نمایم راضی و یکدل ساخته بخاک
 تحریص و ترغیب داده سرب و باروت و آلات حرب تقسیم کرد
 سرداران سپاه سرفرازخان که از سابق متفق بودند همه را در کوی
 و خاوندگشی مستعد شدند مگر محمدغوث خان و میر شرف الدین
 فوج سرفرازخان بعبور ناله کریه مقام داشتند کیفیت دغا از نهی
 و جاسوسان دریافته هر دو سردار بنم شب پیش سرفرازخان رسید
 از آتش خش بوس اطلاع دادند و خواستند که لوازم خرم مرغی
 او را شب بخیمه خود برده ب حفاظت کوشند و در صبح در رکاب
 او جانفشانی نموده مصدر ترددات نمایان شوند از آنجا که او را
 تقدیر سعی پیش نمیرود و کرده مقدر بناخن تدبیر نمیکند مثبت اند
 سیما ب تغافل و رکوش سرفرازخان انداخت حرف خیرخواهی را
 و قی نهاده با آن دو سردار بجز و بویخ پیش آمد و از روی غش
 آغاز که شما دوکان خود فروشی چیده اراده دارید که مرا با
 مهابتبخاک که خیرخواه منست بجنگانیدن هر دو سردار نام

ربح

ریخت و شکاک توپ کردند خاک خواران قدیم از خواب غفلت
 بیدار گردیدند و از صورت واقعه آگاهش ساختند از آنجا که اقبال از
 ردی بر نیافته بود بگوشت اعتبار نشیند آنها را معاف ساخت
 و باز به تباری طعم ضیافت تاکی نمود گفت که او بر ملازمت
 می آید درین انشا که دیگر در رسید و نا طالع خورشید افواج مهاجرت
 بمقابل نمود اگر کردید و توپ و بان و تیر و تفنگ صواعق محرقه
 بر خرمن وجود اهل رسید ریختن آغاز نهاد و مردم لشکر محمود را در آغ
 سحری سراسیمه از فراش خواب بر می جستند و کمر بسته راه مست
 سر میکردند اکثری همت کمر بستن و دست بسلاح زدن نیافته
 جان شیرین از آن در طبله بلا سبب اهل نجات کشیدند و در آغ
 در لشکر افتاد تو گفتی که از هیبت آن ستیزه زمین
 بسپرده راه گیرند که می که بیاس آید و منظر نامک حلالی علی
 المفضول قدیمان سرفراز خان صف آرای معرکه قتال کشته بجا
 و جانب پارمی سعه شدن بای ثبات افشردند نوای سرفراز خان
 بعد از آن فریضه فجر سلح شده مصحف بردست گرفته بر لبه

و نیز سوار گردید و قیل موی مبارک را در پیش روی خود گذاشته بذا
 خود مرکب حرب شده شروع به تیراندازی نمود سر داران افغانه
 فوج مهاجمان افواج بقتل از آن بهلیه را پیش کرده مقابل شدند
 جواز هر دو سو فوج صف برکشید + نوکفی که شد روز محشر بید +
 زغریدن توپ و بندوق و بان + بجنش در آذرین در زمان +
 ترکان کمان و فشا فاش تیر + رسانید شورش بچرخ اسیر +
 سنان چون اجل دست کرده دراز + بجان بردن از سینه زده کرد
 باز + زدست بلان تیغ بولا دیتز + بخون ریزا عا شده
 کرم خیز + بلان کرم جان گیری بجان می + جهان کشته از پهلوان
 همتی + دیرین چپقلش که صمصرا جل صبا کشتگان را همچون اوراق
 اشجار بر زمین فنامیرخت و سیلاب خون از هر طرف منموج گردید
 مردان علیخان بخشی شجاع خانی که سالار فوج و مقدمه الحبش
 سرفراز خان بود تاب خاک نیاورده و بهر میت نهاد از معانی
 اینحال فوج سرفراز خان شکست و گریز کردند و در لشکر او فدا
 بجان بردن خود هر کسی کشت شاد + کس از کشتن کس نه آورد یاد

بغرا از غلامان کرجی و جیشی و معدودی چند از رفقای قدیمی احمد جماعه
 لاف زنمان پیش فیل سوار نماز فیلبان غلبه مخالف بخاطر آورده
 عرضی نمود که اگر حکم شود در بیر بهوم پیش بربع الزمان زمیدار رسانم
 سرفراز خان سیلی بر کردنش زده فرمود که بزنجیر در پا انداز که من
 از پیش این سکان رونخواهم یافت ناکزیر خیلبان فیل پیش اند
 بر قندازان و بهاسیه کاشکار حریف که از پیشتر بر امن خمیه اش حلقه
 میباشند حلقه شده از هر چهار طرف کلوله بندوق بر فیل او
 انداختند و بان و کلوله قوب و تیر و تفنک که از لشکر مخالف
 متواتر می رسید علاوه آن میر که الی که در خواضی نشسته بود بر خم
 بان بکار آمد میر کامل برادر میر محمد باقر المشتهر به باقر علیخان خوانسار
 شجاع الدوله و خلف میرزا محمد ابرج خان بخشی که هنوز نو که خرابو
 و غیره رفقا و بهرام و سعد و دیگر جلیله تا که از میدان خباک
 تاب نشد. ه بودند پیش فیل سرفراز خان بضر بان و کلوله
 تفنک ساغر موت احمد پشیدند و میرزا ابرج خان نیز خرقهها
 کاری برداشت میر دلیر علی بدلیری تمام در صف افغانه محامه

برده داد شجاعت و دلاوری داده بر نعم شمشیر با جمعی از رفقای خود
 غازه شهادت بر رخ مالید و در همان حالت سرفراز خان کلوله
 بندوق از دست نکلرام شکر خودش بر پیشانی خورده بر میگردد
 بر افتاد و طائر خوش کبابستان علیین بر دوازدهم و میر حبیب و مرشد
 قیخان و شمشیر خان قیشی فوجار سلط و راجه کن هر ب سناکه
 که با جمعیت خود از جدان قتال مکیوشن از دور تماشای جنگ
 میکردند و معاینه این حال راه فرار سر کردند و میر حیدر شاه و حوچ
 بسنت هر دو ردیف یکدیگر سوار سیاه پرتو شده نشین شده نظر
 بر لاش خاوند نعمت نگریه که نخته خود را کج سلامت رسانیدند
 همانند از رفیقان و میچکس که با شازمکسان و یک نفس و خوش
 خان و میر شرف الدین که میغالطه نمودار نشانی قیل و سیاه شب
 غول نند لال جمع دار را بمقا با خود دیدند و او را مهاجرت نکاح تصور
 کرده تک و نماز نمودند و بحاله تا رستمانه و ترددات دیر اند
 نند لال را مقتول نموده افواجش الطعمیت خون اشام ساختند
 و بقیه السیف را منهنم ساخته علم و نقاره و قیل و شتران

و اسپان و اسلمه فراریان بغارت گرفته مظفر و منصور باراده
 خبر گیری سرفراز خان جلور نیز شناختند چون نارسیدن ایشان +
 سرفراز خان کوس حلت بعالم بقانونه بود و مها بتیجاک بعد
 فتح بلا خطه این دو سردار شجاع تا از میدان حرکت نمیکرد و با جمعیت
 افزون تر از مورد بلخ و معرکه ایستاده بودند اینها که از گذشته شن
 سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند یکباره با جمعی قلیل از جوانان
 کار آمدنی که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند بجزا
 تمام اسپان برانگیخته برفوج مخالف زدند و کجاسته دیرانه و مردان
 صفها دریده زده زده بقلبیکه رسیدند قریب بود که افواج
 مها بتیجاک از صدمات آن شیر عرصه دغا متزلزل شود و درین اثنا
 غوث خان بزخم کاری از کلوله تفنگچیان چیدن هزاری برین
 خورده از کار بازماند و قطب و پیر سرد و پسرانش که شیر بیشه
 شجاعت بودند و در شکارگاه شیر و پیر را بششیر میزدند و شیر را
 اخنه جمعی غفیر از افغانه و بهلیه را مقتول ساخت - نش برتی
 تا پیر و خنش + نزد بر سر تا نینداختش * بهرین که نزد خنجر

سخت کوشید در آمد سرش با کوبان زد و شش چنبدن هرگز
 هم از دست اینها زخم نمیشد بر داشت بکشتن د کوشش بسیار
 بضرب کلوله ها تنگ است تا پدید بکاشت ارغوان را در شهادت
 شتافتن میر شرف الدین با شصت سوار جبار بمقابله مهاجنگ
 رسیده بجلاوت تمام تیر کج کرد و زیر سینه اش زد قضا را بر همان
 مهاجنگ خورده و در گذشت به پهلویش رسید تیر دیگر زده آودده
 که درین وقت شیخ جهان یار در محضر دو الفکار جمع اراکین مهاجنگ
 که با میر خضر الیه روابط و محاسنیتها داشت پیش آمده گفت که نواب
 سرفراز خان بقتل سید حالا از مقابل ایشان چه نبرد و جان دادن
 بهر حسب میر موصوف در جواب گفت قبل ازین با پس نک و حق
 رفاقت و اکنون بر آنک و ناموس اینها کفیل نک و ناموش
 باز کرد ایند ندیم مر قوم با رفیقان با مانع راه ببریم بوم گرفت
 و با پنج نفر گلی که داروغه توپخانه بود با وجود فرار شدن کلوله اندازان
 نذات خود مرکب کلوله اندازی شده دست از سلک توپ
 بر نمی داشت پس از رفتن میر شرف الدین با فاعنه بهیبت اجتماعی بود

ریخته مقتولش ساختن بجینیکه بعد از فرقه راجوئان که با فوج خدا
 در کمره بود دریافت قتل می نمود عرق جیش حرکت آمده جریده
 اسب راجولان داده و نیزه را بر کوش است اسب داشته
 بخامه روانه فوج را در دیده محاذی مهاجنگ رسیده و خواست
 که بطعن نشان جاستان او را از هودج قیل بمبا می قای خود روانه
 سازد مهاجنگ بمشاده جانبازی و جلالت او را بشناخت
 و بد او تلی دارد و تو پچانه حکم کرد که زد و دریا بد او تلی مقابل او
 کله و تنگاب بر سینه اش زد بجینیکه زخم جان کز ابرو برین افتاد
 عالم سناکه سپر نه ساله اش شجاعت جلی که خاصه قوم راجوئان گشت
 تیغ از نیام کش به جهت حفاظت بد را پستاده از اطراف و جواب
 او دایره وار قرار گرفتن نواب مهاجنگ از مشاده جرأت آن
 طفل افرینها گفته مردم را از گشتنش مانع آمد حکم کرد که لاش بد پرش را
 از برداشتن معرض نشوند نهاریان تو پچانه لاش را برداشته
 عالم سناکه را بکف حمایت خود بردند در انشای زود خود غوث خان
 و میر شرف الدین و بجینیکه با پنج فرنگی در دودا مادر فرزند خان که

غضنفر حسین حسن محمد خان باشند مکر منصبداران و هنر زمان
 از آن مهلمه بدر زده دیگر و ز خود را بر ش آبا در ساینه در آید
 رایان به نتیجه نیکو امی کلوه از بنورک بردست خورده خود را بآب
 در زد و با نیم جام که داشت بخانه خود رسیده از کرده خود نام
 شده بسوده الماس خود را هلاک ساخت القصه چون سرفراز خان
 بر میگردد میرافقادیلیان لاش او را شبانب بر شد آبا در شای
 یس خان فوجدار مرشد آبا که بخفاطت شهر و قلعه و نکات ناموس
 با حفظ الله خان سپهر سرفراز خان متعین و مامور بود نیم شب لاش
 آن مقتول در نکات کبابی مغفون ساخت و حفظ الله و غضنفر حسین
 در صد و موچال ندیدی شن عازم قفال گردیدند اما چون از سپاه
 نزمیت خورده حوصله نیافتن رتن برضا داده ساکت شدند و از
 وقوع این حادثه زلزله عظیم در شهر و سپاه و سکنه آن نواح افتاد
 حاجی احمد اول شهر مرشد آبا داخل شده منادی اسیر آمان اطراف
 علی وردیخان در داد و یس خان فوجدار حسب الامر حاجی بر عمله فزار
 و خزانین و فاین و جمیع کارخانجات و محل سر آد خواص پوره و

و کاین پوره در همگی اموال و اقربای سمرخان چون کیهای مستحکم
 نشانه نگذاشت که تنفسی بر رود و این خاک در ساله بجز
 واقعه شدن ایام نظامت دو سال چندیاه بود - - -
 علی در نجان مهابتجک بعد حصول فتح
 ملاحظه تالاج شهر و غارت شدن اموال سمرخان از دست افغانان
 و بهیله سه روز بیرون شهر بر ناله کوبیده مقام نموده روز چهارم بدرجی
 داخل قلعه شده بر وساده نظامت بنکاله مربع نشست و اموال
 سمرخان که ناظران سلف بهر اخون حکم فرام آورده بودند رسید
 بضبط در آورد و از آنجا که نواب مهابتجک از صحبت زمان عمر
 بود ازین لذت محظوظ نبود در فی عمر سیو یکم شکوه زن دیگر نشسته
 بلکه اکثر این معنی را لاف زده تفاخر میکرد حاجی احمد و پسران خویشان
 و خواصان سمرخان را که قریب یکله را رو با نصدا سامی زمان
 جمیله بودند متصرف شدند اما مهابتجک بیکمات شکوه سمرخان
 خان را مع فرزندان بخفاظت تمام بجهانگیر فرستاده علاوه
 سدرتی آنها از تعلیق منقرض نموده و نفیسه خاتم خواهر سمرخان

که اقا با باکو کجاک برادر را بفرزند می گرفته بود در محل سراسر انوار شاهی
 خان پسر کلان خااج بصیغه خدمتکاری ملازمت اختیار کرده موجب
 حیات برادر زاده ها گردید اما چون خبر قتل سرفراز خان و شکان شدن
 علی مردخان مهاجرت بکتاب بر سر نظامت بنکاله بحضور ناصرالدین
 محمد شاه بادشاه رسید آب در دیده بگردانید و فرمود که بسبب
 نادر شاه همگی ممالک محروسه برهم واکه گشت لیکن چون ارک
 متعسر بود سکونت اختیار نمود مهاجرت بکتاب بواسطت فرزند خان از
 رفقای نواب قمرالدین خان وزیر که سابق ذلالت آن گذشت با
 وزیر و ارکان سلطنت ساختگی نموده چهل لک روبیه بابت
 خطبی اموال نواب سرفراز خان و چهارده لک روبیه در وجه پیشکش
 سیواخی خزانة معموله ستمه بحضور والا قبول کرده و سه لک روبیه
 بقمرالدین خان وزیر و یک لک روبیه باصفیاء نظام الملک داده
 و همچنین باهر یکی از عیال مادرگاه والا علی قدر درجایم سلوک و ارا
 پیش آمده و راجه جو کل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته +
 نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد و خزانة و

وندران و پیشکش و چنان سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد و بقصد
 استیصال و اخراج مرشد قلیخان و تسخیر صوبه او و سیس همّت مصروف +
 داشت که بکردار سپاه و آلات حرب پرداخت و خدمت میرنخشی
 بمیرجعفرخان بهادر که نیره مهاجرتنجاب بود و در خجاک سرفرازخان
 مصدر ترددات نمایان شده بود مقرر فرموده صاحب رساله
 و منصب و خطاب کرد اینده بوالا پایه امارت رسایند و خدمت
 دیوانی و خطاب رای رایانی بحین را محرر جاکیرات جعفر خانی که مردی
 و بادایانت بود بخشید و محمد رضا خان سپهر کلان حاجی که مسماة سنی
 خانم دختر مهاجرتنجاب در عقد ازدواج او بود بخطاب ناصر الملک
 احتسام الدوله نوازش محمدخان بهادر شهابتنجک و دیوانی صورت
 بنگاله و نیابت چهاکنیز کرد و چاکام و روشن آباد و سهلت اختصاص
 یافت و ما شتم علیخان سپهر کوچاک حاجی که دختر خور و مهاجرتنجاب
 مسماة امینه خانم بجباله نواح او بود بخطاب زین الدین احمد خان +
 هبیت خجاک و نیابت صوبه بهار عظیم آباد کلاه اغراز و امتیاز
 بر تمارک افشار گذاشت و دیگر خویش اقارب را بقدر مرتبه و صلّه

آنها بنحایت و مناصب خطاب و جایکرات لایقه بنواخت اما
 افغانه و پهلویه و روم و جمعیت خود را کم کرده در تمامی امور بحی
 و مامور شدند که حسابی از مهاجرت نکات فراموش کرده در دست آداب
 تخلف و زیدند و قوانین عدالت بر طاق نیان گذاشته اند
 و جهات و ننگ و ناموس عالمی را بر باد دادند و شین نکلومی که
 در عهد سلاطین با ضمیمه بنجمله ایجاد یافته بود مجدداً از عهد مهاجرت
 رواج گرفت چون ابتداء حضرت علی و درین میان مهاجرت نکات
 سرفراز خان از مرشد قلینان نائب صوبه اودیسسه که بر نه او بود
 استمداد نموده بود و خانم کورسبب نفاق ملی که سابق از بیعت
 گذارش پذیرفته خود را از آمدن تهاون و تسامح و زریه در صدور
 کسبل کردن فوجی بطریق کوماک بود و ناما که خبر قتل سرفراز خان و تسامح
 علی و درین میان بر صوبه بنجمله سامعه انوش کشته متنبه شده سرایه
 ندامت و تاسف اندوخت آری دولت همه از اتفاق خیزد
 بیرونی از نفاق خیزد با مجاز خوف علی و درین میان بخود دار کشید
 و بتبیر فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید و مخلص علیان و امام دجایی

که از سابق بر فاقتش می بود بر استحکام مبانی مصالحت بر بند کاد
 روانه کرد و بعد رسیدنش علی در دینخان و حاج احمد نامه تکی امیر و ابله
 فریب بر شد قلیخان نوشته شمال و طمین ساختند و مخلص خان را
 بجهت اعوای سرداران فوج او بر کماشتند و او پیش مرشد قلیخان رسید
 ظاهر ابدلاری و الطمینان او پرداخت و باطن سپاه را بر غیب
 و تطمیع مطیع و منقاد خود ساخت و کیفیت ساختگی لشکر را بحاج علی
 و در دینخان مهاتجنگ نوشت مهاتجنگ با افواج بسیار و نوجوان
 بیشمار بلغم متوجه صوبه او و دیسه مرشد قلیخان از دریافت این
 دردانه بیکم و یحیی خان سپه خود را مع تمامی اموال بقلعه باره بانی گذاشته
 خود با افواج شنایسته و سامان بایسته مع هر دو دانا و خود که یکی
 میرزا محی باقر خان شنایسته ایران دوم علاءالدین محمد خان باره
 جناب از کتکاک علم نهضت افراشته به بزر بایسته
 بر کماشت پهلوار از کوه نیل که هی تا دریا چون مورچال نبی کرده
 چشم بر راه حریف نشست و از کج بازی حریف بغلی بغلی مخلص
 غافل بوده از شعله آن آتش خش پوشش لوازم احتیاط بقیدیم ++

نرسایند و قول شیخ سعدی که نه نهاد که فرموده است است اگر خویش
 دشمن بود دوست دار + تر بلیس این شوزیه را + که کرد در روش
 بکین تو ریش + جو یاد ایدش مهر بوند خویش + از طرف علی مردیجان
 بکوچ متواتر با افواج سنگین که زیاده از یک کاب سوار و پیاده بود
 بمیدانی بوسیده زمینداران انضلع را بجلعت و انعام از خود راضی ساخته
 بجای که محل نهانه بادشاهی است رفته طرح اقامت انداخت چون
 از طرف رودخانه سیدلنگها برگزید راج کهاٹ راجه جکر در پنج ^{زمین}
 مور به پنج نهانه چارارن و کهنه رتبان خود نشانیده مورچال نبی کجی
 بودند برای گذاشتن راه راج کهاٹ که از دفر جنگل و تراکم اشجار
 مرفله خاردار عبور از آن طرف دشوار و کذا مشکل بود از راجه استمداد
 نمود راجه مذکور که بغزو جمعیت موافق علی مردیجان را دفعی نه نهاده
 تن بر فاقش نداده که از راج کهاٹ را گذاشت علی مردیجان مقابل
 راج کهاٹ آرا به توپهای صاعقه با رجه شکست شروع کرد و ک
 راجه در مورچال راج کهاٹ تاب اقامت نیاورد و به بختل خریدند
 علی مردیجان مع افواج و توپخانه از راج کهاٹ عبور کرده در رام

چند روز بعد باصله یک دینم کرده از مورچال مرشد قلنجان مضرب خیم
 ساخت میاجیان و ایلیچیان مادران و برادران نام و پیام خیم
 و صلح سرگرم شدند و این محبت تا یک ماه طول کشید و مرشد قلنجان
 که با شاهی و اربابان و علما و درویشان زیر بار خرج سپاه و قتل
 رسد و قریب رسیدن برسات و دوسه غنیمت مرشد قلنجان آورده
 از روی مصلحت اراده صلح و مراجعت میکرد اما مصطفی خان که ^{سالار} سبزه
 افغانه بود بصلح راضی نشده ترغیب جهاد فی درب برسات میکرد
 بعد از گفتگوهای بسیار قرار برین یافت که نامه مصالح آمیز مرشد قلنجان
 نوشته و معتقد نمیستاده جواب آن باین مضمون طلبید که من
 شما را در صوبه اودیه عمل و دخل نخواهم داد باین جهت آید مرشد
 قلنجان که نمایند و بعد برسات فوج کشی کرده با خراج دستبصال او ^{بفرستاد}
 اگر چه عابدخان و غیره سرداران افغانه با غواهی مخلص علیخان میرزا
 باقر خان را که هر اهل فوج مرشد قلنجان بود ترغیب جنگ برآمد
 از مورچال میگردند اما مرشد قلنجان خود داری کرده مانع می آمد چون
 اقامت مورچال بامتداد کشید مرزا باقر چهل جوانی را کارفرماند

با فوج همراهی خود که سادات باره بودند یکباره از مورجان بکامه
 صف آرا گردیدند و ناگزیر مرشد قلیخان هم بمقابل فوج علی وردیخان صف
 کشید و از طرفین با استعمال آلات آتشبار پرداختند پس بجنگ تنگ
 و سنان مبارزت کردند میر علی الغیر نیز بخشی مرشد قلیخان که با جمعیست
 سه صد سوار سادات باره یکدل و یک زبان و یکدور در هر املی بودند
 اسبان بلا یکنه داد شیر مرغی شجاعت آگاه داده بضرب سیف
 کالبرق خرمن بسیار از اجل رسیدن تا سوقت افواج علی وردیخان
 که خود را شیر بنشین شجاعت می نمودند چون رما نهیجا رسیدند و در
 شکست فاحش در فوج راه یافت فیل سوار علی وردیخان و سکم
 بقدر نیم فرسخ از میدان خاک بعقب آمد و درین حالت محاصره قلیخان
 و عابد خان انجا طلب بفرزند قلیخان که مرشد قلیخان را بر فداوت
 اینها اعتماد کمال بود و بی محرب خان و دیگر جمعی از ان صاحب
 افغانه کمر کجی که خاصه این قوم شرارت پیشه اند بر میان بسته
 حرف حقوق تربیت و نمک چیدن ساله را از لوح خاطر شسته اند
 رفاقت مرشد قلیخان دست برداشته بهلول از خاک تپتی کردند

درین اثنا مانکچند پیشکار را جبرودان که با فوج شایسته بجهت کوه
 علی وردیخان آمد بود از آنجا که جناب دوسر دار و مال اندیشی کرده
 مخفی با مرث قلیخان نیز ساحتگی کرده نشان او را بر آسمالت +
 طلب بسته بود خواست که خود را با فوج مرث قلیخان ملحق ساخته
 محرابان کشاری فدیت خود نماید از پهلو می جنگل بر سمتیکه فوج
 میرزا باقرخان تعاقب علی وردیخان میرفت نمودار شد و نشان
 نمودار شد و نشان مرث قلیخان در فوج خود بر پا کرد چون میرزا
 مذکور از راه او مطلع نبود سر راه شد ماناک چند تا که نیز +
 بجنگل پیش آمد از آنجا که مردم کاری در ترددات جناب مانده
 هر یکی نزد و بر و متفرق بودند از نیرنگی و در کار فوج میرزا باقر
 شکست خورد علی وردیخان از اطلاع اینحال فوج منهرم خود را
 بدلا سا باز کرد اینده باز بمقابله و مافعه برداخت میر عبدالعزیز
 با جمعیت خود که سه صد سوار سادات بودند از اسپان +
 فرود آمده دامان همت بر کمر زده پامبیران فشرودند و یکبار
 بنصیب گوله های بنروق بهلیه شربت فنا شنیدند و مرشد

قلیخان نیز میت خورده خود به نبرد با سرسایین سوار می گشتی +
 سلب که از عاقبت اندیشی مهیا داشت راه دکن پیش گرفته خود را
 پیش نواب اصفجاه رسایین و فتح خاداد نصیب علم و درینجا
 مهاجرت نکند تا نبرد با السیر عاقبت برداشته میرزا خیر الله بیاب
 و فقیر الله بیاب و نور الله بیاب را برادران دستگیر کردن یحیی خان
 و بیکم دست آوردن اموال و امتعه بیکم که دو تا یک نمود که شب
 بلغ کرده در آنجا رسد و خود متعاقب باشند کوب آنها نشسته
 و چون ساخته اینچه در فن مرشد قلیخان بسمت دکن حرکت گاه رسید
 مرادخان بخشی را به برسونم که بحفاظت یحیی خان بیکم در قلعه باره باقی
 متعین بود و خواست که برضاح استعجال بیکم و یحیی خان را مع تمامی لوازم
 و نفود و اجناس از راه استمکال روانه دکن نماید احوال و انتقال
 تیار کرده جواهرات و اشرفی و خزان و غیره اموال بر فیلیان و +
 شتران و ارا به تابا میگرداند که بیک ناکاه افول متعینه علی
 و درینجا در رسید فیلیان و شترانان و بهلیانان نفود
 و اجناس محموله را معه بار بردار گذاشته راه فرار پیروند و آنکج

یاد آوردن ایگان بهست میزبانان در افتاد و جواهرات قیمتی نفوذ
 و امتنع نفیسه را یکدیگر قسمت کردند چون علی و درین خان هم متعاقب در سیه
 بقیه اموال را متصرف شده بضیطة اموال رفقای مرشد قلیخان برداشت
 و منادی مرغی امان در داده اعمال زمینداران و اهل کاران را باست
 و دلاسا راجع بخود کرده بند و بست مال واجب و نذر آنه و بنگارش
 و جاگیرات نمود و بعضی کماه از نظم و نسق صوبه او بیست فارغ شدند
 سید احمد خان برادرزاده خود را که پیش ازین به نیابت فوجدار
 رنگبور ما مور بود از حضور والا مخاطب نصیرالملک سید احمد خان
 بهادر و صولتخان مخاطب ساخته کوثر خان جمعی از صاحب‌الویش
 با جمیعت سمنه را سوار و چهارپایان را پیاده بر یافت او در کنگاک
 که داشت منظره منصور مراجعت بهنگاه نمود اما صلیت خنک از
 و ناء طبع طمع را کار نبند شده بر کفایت خرج سپاه سلیمان
 و درویش خان و نعمت و میر عزیزان و غیره جمعی از آن ملازم شدند
 قلیخان را بموجب قلیل شرح کنگاک ملازم کرده کوثر خان را خست
 بر نشاند آمد نمود جمعی از آن که در صد و انتقام دلی نعمت قیوم بودند

فرصت وقت یافته هنگامی که بردارید باشد و صولتجنک قاسم یک
 داروغه توپخانه و شیخ هدایت الله فوجدار کتاک را برکات اساس
 اساس مصالحه پیش آنها فرستاد و جمعاً از آن قابو جوهر و در آنها یافته
 قاسم یکبار را شربت مرک چنانیند و هدایت الله زخم برداشته
 راه فرار پیمود و سکنای شهر و سپاه بالتمام در ظلمت پیل به بلوای
 محاصره نموده صولتجنک را معه ابتعد و الخطه دستگیر کرده همگی با او متلاء
 او را بتاراج بردند و میرزا باقرخان داماد مرث قلیخان را از سیکاکل
 عبور رودخانه چکمه طلبید بر نظامت نشانیند و شکر کشی نموده
 بامیدنی پور و بهیجی تبصره فرستاد و در آن خبر آمد اما فوج کتاک
 زلزله در بنگاله افتاد علی و دینخان از وقوع این حادثه افواج بحر
 امواج و توپخانه و غیره ضرب زن زیاده از سابق مرتب کمل نشانی
 بغرم استخلاص صولتجنک و انتزاع صوبه او و پسه سمن غرمت
 بسمت کتاک کریم همین نموده و بکوچ توانند و توالمی و طولانی از بدو
 گذرشته در حدود میدنی پور خیمه گاه ساخت و افواج کتاک
 از بهیجی میدنی پور از صدره آمدند و بهایتجنک داخل میدنی پور

و جالس شدن از گذر راج کهات: عبور نموده از پہلو اگر نشسته بنشیند
 بالسر مخیم ساخت لشکر میرزا با قرکه طیش خورده و بهیلیه بود و نیز یکبار
 دل باخته احوال و احوال را بسیکا کل فرستاده جریده مانند میرزا باقم
 چون از بدلی و تنگ حوصلگی سپاه خود واقف شد بحسب ظاهر
 اوازه کوچ بمقابله حریف داده بیاطن غرمت و کهن خرم کرد
 و به تهیه نهضت پرداخته فوجی بر اسب راه مهاجرت نکات هر کما
 جو پرده معبر رودخانه همانند که مابین شهر کنگاک جاری است
 کبیل کرد و وصول بتجنگ و غیره جماعه اساکر معه بنگاه انظرت
 عبور رودخانه کجور می نمود مهاجرت نکات بر رودخانه کمر به نفاذ
 چهل کرده از کتیک خمیده است که در دل شب منہیان خبر فرج ^{نف}
 رسانیدند فی الفور میر محمد جعفر نجفی مصطفی خان و شمشیر خان و عمر
 و سرداران و سراندا از خان و بلی خان و غیره جمعداران
 افغانه را طلب داشته بالا اتفاق همان شب بسر کرد کی میر جعفر خان
 بتعاقب میرزا باقر خان یلغز فرستاد و متعاقب خود هم با تیم
 افولج پاشنه کوب آنها علم نهضت افراشت چون جماعه

به پنج کوهی گنگاب رسیدند میرزا با قرغان اطلاع یافته صولتجنک
 بر یک منزل رتبه برده دار سوار کرده و حاجی محمد امین برادر مرشد فلج
 با خنجر برهنه حریف و ردیف او کرد این دو و سوار نیزه دار بر
 بهلوی رتبه متعین ساخته حکم کرد که هرگاه افواج مهابتجنک نزدیک
 رسد بخنجر و نیزه کار صولتجنک تمام سازند و زینهار زنده نگذارند
 و خود هم سوار شدن معه رتبه سوار صولتجنک از مکان بعلانغ
 واقع بلنک شک نهفت نموده تا مایا رسیدن درین انظار بدیدند
 با بانزده سوار رفقای خود در رسیدن برق سواران در جنگل نمودار شده
 قضا را در آنوقت از وفور حرارت تابستان صولتجنک درین رتبه
 تبایل نشین کرده خود بجاییکه حاجی احمد شسته بودند نشست و حاجی
 بجای خود نشاند مجرد نمودار شد برق و سواران ملبس بران برود
 سوار تیر داران بیرون برده بطعن نیزه تا جانستان حاجی را صولتجنک
 کرده بجان خود کارش تمام ساختند و راه گریز پیش گرفتند بحسب تقدیر
 مجرد رسیدن مان بر دست و بازوی حاجی خنجرش از دست افتاد
 و فریاد زدی کشید درودن رتبه بغلطید صولتجنک که پیرانه عمرش

لریز شده بود سلامت آنچون افواج افغانه بغارت دماراج
 منبرمان مشغول بودند میر محمد جعفر خان بهادر و محمد امین خان بهادر با معونه
 چند دروغا فخراریان سیده سعید احمد خان و صولتجناب جو یان هر
 میکردیدند و صولتجناب از بیم جان که مبادا حریفی هست جو میکرد و با
 دم برنجی آورد چون محمد امین خان متصل شد او از نشناخته جواب داد
 خان مذکور با شماع جواب نمی الحال برده رتبه را دریده و طناها
 بریده او را برآورد و از اسب فرود آمده معافه کرد و میر محمد جعفر خان
 هم رسیده در یکدیگر نیکی کردند و بر سلامتی جان او شکرانیز و علی گوده
 مراتب شادمانیها بتقدیم رسانیدند و حالیکه آنها بمعافه و مصافحه
 مشغول بودند حاجی محمد امین فصت دیده سبکتر از رتبه برآمده برآه
 محمد امین خان سوار شده بچکل که نخیمه بنهان کرد و بداینها بعد استفسار
 احوال صولتجناب چون برآه پان خود سوار شدند محمد امین خان انقدر
 مرکب متحیر ماند بعد از توقف بران حال سرمایه حسرت اندوخت چون
 افواج افغانه از ناخت دماراج مفرغ شده نزد میر محمد جعفر خان
 فراهم شد صولتجناب را بحضور مهاجرتینک روانه نموده بتعاقب

میرزا محمد باقر پیردخت میرزا نادر چون قافیه را می تنک دید برشته
 بمقابلہ پیردخت و بجنگاک بان و تیر و تفنگاک در پیوست چون
 نوبت به نیر و شمشیر رسید مراد خان بخشی راجه پیر سوئم که با جمعی کثیر
 رفیق میرزا باقر بود بجای تمام غسان اسب میرزا گرفته از میان جنگاک
 باز گردانید و راه بر نی نموده از راه منجل روانه دکن ساخت علی
 وردیخان بملاقات صولتجنگاک و حصول فتح مراسم شکر و سپاس
 بجا آورده صولتجنگاک را بآسا سود کی بیلده کتاب رخصت نمود
 و خود هم چند بی مقامات داشتند و از طرف حریف و لجمی نموده بقرین
 ظفر رایات معاودت افراشته داخل کتاب شد و رنقا و دستار
 میرزا باقر را که شمال کجایه یعنی داده و اسبان داغ میرزا باقر را
 برقرار یافت بضبط آورد و شبنم معصوم را که جمعی از عمدہ بود
 به نیابت نظامت صوبہ اوڈیس مقرر ساخته بفرارغ از نظم
 و نسق انما لک به بنگالہ مراجعت کرد چون حکمت ایسر راجہ
 مور بہنچ رفاقت میرزا باقر اختیار نموده تن باطاعت و انقیاد
 مہا بختجنگاک نداده بود از شنوخی او خلجانی در دل داشت لهذا

بعد در دبدب بنابر بالسر غم استیصال او کم همت بر بست راجه
 در هر هر هر هر که مسکن و ما و آ او بود مشغول خشن و طوی و رفص تماشا
 بود و بغر و کسرت جنگل و انبوهی افواج چو اران و کهنه نیا ن بنیه
 غفلت از گوشه و هوش بزه آورده از افواج علی و در دینجان حمله
 فرو نمکناشت نکردت افواج علی و در دینجانی دست قتل و نهیب از
 کرده تباخت و ماراج رعایان بر داحته ملکش را بجای و ب غنا
 رفتن و وزن و بچه های کهنه نیا ن و چو اران به بند و آورده
 شکاک تفرقه و جمعیت آن کرده انداختند راجه اسینلای افواج
 بخاطر آورده باتمامی اثاث البیت و انبوه الحقه بالا کوه کریمه در
 ما من خفیه که عسا که خیال و هم از مرور و عبور اینجا اعتراف بعجز نماید
 ملجا گرفت و انماک تبصر افواج مهاجرت در آمد و بقتل و غنا
 و سوختن دقیقه نامرعی نگذاشتند چون میر حبیب بخشی مرثیایان
 بعد از شکست نژد که کوهی که سله رفته او را هموان به تسخیر نکاله
 ترغیب و تخریب می نمود درین وقت که رکوهی که سله برادر را
 راجه های کهنه که میسازد از صوبه برار بود گرفتار مهاجرت

بصورت او د یسه بخاطر آورده عرصه مالک بنگاله را از همتنان
 جنگجو خالی دیده بهاسکر بنیاد دیوان سپه سالار خود و علی قراول
 که سردار معج بود با جمعیت شصت هزار سوار مرسته از ناکپور همراه
 میر حبیب کرده براه جنگل بجهت ناخست قناراج اینکاک کسل کرد
 مهابت جنگ بدریافت خبر آما غنیم از تعاقب راجه مو برهنج دست
 بردارنده متوجه مالک بنگاله کردید هنوز جنگها مالک مو برهنج
 نکرده بود که افواج غنیم بطرف چکله بردوان نمودار شد و مهابت جنگ
 بساعت برق و باد یلغ کرده شبها شبت سر آ او جان متصل بود
 رسید افواج غنیم از اطراف و جوانب هجوم آورد و بغارت
 بهیر و بنگاه پرداخت سپاه بنگاله که جنگ غنیم ندیده بودند و از
 قزاقی و ترکمانی آنها فسانه شنیده بیکبار از محاصره دست
 غنیم و زود خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند و احوال
 و انتقال کمیر و قف تاراج کردید و در سد و غله سد و بکانه نفوذ
 کردید اسبان و فیلان و شتران بکاف غفلت از لشکر بر می آمدند
 افواج غنیم خوش طبعانه بردند افواج مهابت جنگ از ترکمان و محاصره

غنیمتک آتاده از انتظام اقتاد مرسته با یکبار هجوم آورده بود
 فیل لکن سوار یکم ریختند و فیل را کشتان کشتان با شکرگاه خود می زدند
 مصاحبان مهند سپهر عمده را راعرق همت هندستان را
 بحرکت آمده مقابل غنیمت را با جرأت و جلالت افزوده محاکمه
 و دست بردارستانه فیل را مع سوار از خاک غنیمت دارند اما
 بسیاری زخم های کاری چهره افروز را با کرم می از رفیقان در برادران
 کلاه نه شهادت بر رخ مالیه در همان متصل به فون گشت و چون غنیمت
 بحیرگی و خیرگی از اطراف نرفته که دندانگیرها بتجناب برده ها
 زرکشانده در میدان ریخت و غنیمت را مشغول غارت گذاشته بودند
 غنیمت را استیلا بر سرعت برق و باد و غمان تاب شده خود را با
 بردوان رسانید افواج کمرسته که از سه شبان روز روئی داشت
 ندیده بودند از ذخایر بردوان انشای جمع را فرو نشاندند متعاقب
 افواج غنیمت هم شتافتند دیهات و قریات اطراف و جوارب
 را غارت کرده و بقتل و اسیر پرداخته انبارها غله را انشای دادند
 و انرا با کادران نواح نگذاشتند و چون ذخایر و انبارها را

با خر سیده و رسد و ادنی غلات با کل مسدود کرده فربه نوبت بان
 رسد که آدمی به پنج کیله و حیوانات به برک اشجار رسد رقی نمی‌نورند
 و انهم سیر نمی‌شوند چاشت و عشا خبر قرص مهر و ماه جلو افتد و در
 نمیکردید و شب و روز در نشیمن عاخانه زین نشسته روی خواب
 بخواب هم نمیدیدند افواج افغانه و بهلینه نقیسه همت و تهور در
 دل مرکب نهادند و بهاتجناک ایه مغلوبیت از صفحہ حال سپاه مطالعه
 نموده با سران سپاه کنکاش کرده قرار برین داد که تو بهخانه +
 پیرامین کربیه و احوال و افعال در میان کوفته ازین دارالقوطی بفر
 شن بکثرت باید رسید که در اینجا ذوق انسان و علف حیوان سستی
 خواهد شد از قرب جوار مرشد آبا و اجداد تری و خشکی متواند رسید
 فی الحاله رفاهیت سپاه خواهد کرد و الغرض باین راه از بردوان
 شبگیر زده بسمت کثرت جاده پیمانشند و باندک عرصه بکن متوانند
 و طول بکشند رسیدند از اینجا که مادیان با دبا غنیمت چل کرده راه در
 روزه طی میکنند از رسیدن بهاتجناک آبا و اجداد و خایه و انبارهای
 را سوزانده بکلیان کرده بودند و افواج بهاتجناک بحالت

غلامی الجمع با سمان رسانید مضمون این بیت ادا کردند
 نش که از سر یافته دست بند آورد بهر دیار که ختم آسمان بست
 حاجی احمدان نیران شهر را فراموش آورده مان تا بنزینده با دیگر اطعمه
 ماکولات برشتهها بار کرده روانه بکثوف می نمود و در سد و غلات هم
 متواتر و متکثر بکشایر می رسانید فی الجمله سپاه از کسب سنگی نجات یافتند
 و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند مردم سپاه را که خانه ها بر کوه
 در مرث آباد بود حب الوطن در دل جا گرفت و آهسته آهسته
 خانه ها سر کردند چون میر شریف برادر میر حبیب تا تمامی اموال و قوابع
 و لواحق در مرث آباد بود بار دانه بر آوردن برادر و قوابع و اثاث
 البیت میر حبیب با مفصل سوار مرسته بر شهر مرث آباد تاخت آورد
 و شبها شب یلغار کرده علی الصباح در دانه بار دانه و کج محمد خان رسیده
 آتش در زد و از محاذی قلعه رودخانه همگی کمر تی عبور نموده در حویلی
 خود در آمد و میر شریف را با اموال نفوذ و اجناس معه اتباعه و الحقیق
 خود بر آورده همراه گرفت و خانه ها اکثر سکنه شهر را بجا و بن غارت
 رفته و از کوهی بکشت سیئه نفوذ سرخ و سیف هم قدر که توانست

برداشته مراد علیخان خویش سز از خان و راجه دو لجه رام و میر شجاع
 الدین داروغه سایر بجز تیره را دستگیر کرده و تیرت کونه که بجانب
 شهر نفاصله یک فرسخ واقع است فرو دکاه ساخت حاجی احمد و
 نوازش احمد خان و حسین قلیخان که در شهر بودند بجز نمودن فوج
 یک و ضرب توپ سلاک کرده کوچگاه شهر و دروازه قلعه را بنموده
 متحصن شدند و با مقابله و دفعه غنیم و حفاظت شهر نیافتن چون
 روز دیگر مهاجرت جنگ با جمعیت خود شبانه داخل مرث آباد شد
 اراده پوشش شهر نموده آبادان رود دریا را غارت کرده مراجعت
 بکشتی کردند چون به سمر برسات رسید طغیان دریا بخاطر آورده جنگ
 موقوف نمودند اما بیکاه در کشتی مقرر ساخته بکای گبری پرداختند
 بها سکر بنده میر حبیب را در هر امورات مطلق العنان نمود و خود
 در کشتی نشست و افواج به طرف جهت تاخت و تاراج میفرستاد
 مهاجرت بیکاه هم بکای رفا هیت سپاه خود از شهر حرکت ننموده چون
 نشنیدن نائی از هوکلی بود اکثر از خویشان و دوستان او در هوکلی
 بودند میر ابو الحسن سرخیل همه آنها در صد و تسخیر هوکلی شد اکثری از علما

با خود متفق ساخته خفنه نامه و پیام با میر حبیب داشت و میر محمد رضا
 نائب فوج را مددکار خود را بصواب دید میر ابو الحسن کداحته از
 حریف بغلی غافل بوده شب و روز بسر و نشی با ده عینش و عشرت
 میکز این زمانه میر حبیب با یکا میر ابو الحسن با جمعیت دو هزار سوار
 که سر کرده آنها سیس راؤ بود و غریمت هو کلی نمود نیم شبان بر
 دروازه قلعه رسید میر ابو الحسن اطلاع داد در حالیکه محمد رضا بنیم
 شراب آراسته محو تماشا نقش لولیان بود میر ابو الحسن خبر داد که
 میر حبیب جریح باراده ملاقات شمار سیه بر دروازه قلعه^{است}
 انتظار دارد آن سرشار باراده بخیری بی تا مل دروازه قلعه را و
 کرده باز در طلب میر ناکور داخل شده با اتفاق میر ابو الحسن مجر ضیا
 و میر را پیارن را نظر بنموده درون قلعه بند و بست خود کرده و
 بر دروازه قلعه کسان خود را مسلط کرد و سترقا و سکنه شهر همان شب
 در جوبه و غیره فرا نموده در ساکن دلند نیز و فرا پس بنا کردند
 صباح آن سیس راؤ با جمعیت خود داخل قلعه شده اکثری از غلبه
 ایشانان میر حبیب بواسطت میر حبیب با سیس راؤ ملاقات

کردند و او را نیکو ربح اخلاق و سلوک و مدارا پیش آمد هر یکی را مستمال
 ساخته منادی مرغی امان در شهر کرد این همه رسته را از غارت و تاراج
 بازداشت و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مال واجب نمود و قاضی
 و محتسب و ارباب دخل بادشاهی را بعدالت امور ساخته بدستور
 فوجاری بقبضه اختیار میرا بوالحسن گذاشت و میرحبیب چند ضرب توپ
 و ذخیره سرب و باروت و یکمئزل سالیله هوکلی گرفته نزد بهاسکین
 در کتوه رسیده چون موسم برسات بود میرمحمد را با جمعیت همسایگان
 بسواری کشتی برای محلات عبور کتاک یقین ساخت لیکن میرموصو
 از خوف همتجنک از خشکی معادوت نه نمود و کلانی زمینداران نزد
 میرحبیب رجوع شده بر حفاظت و امنیت ملک از دست عا
 کردن مرسته پنج مبالغه خطر نکاهسانان میزدند و شرفای و نجابتی متحمل
 به پاس خود جلا وطن شدن عبور کتاک سکونت گرفتند و از آنکه کتاک را میانه
 و جالسرتصرف غنیمت در آمد اما آن غارت کران سفاک عالمی را گوش
 دیننی بریده و دستها تراشیده توپره خاک بردهن تابسته و را
 غرق کردند و بیناست غیر مکرر گشتن و سوختن و ذنک فنا موس

جهانی را بر باد دادند و مها بتنجاک بفکر تنبه و اخراج غنیمت عاقبت
 و خیم سرگرم تداوم ایشان در کرد آوری سپاه و آلات حرب پرداخت
 و کشتیها فراوان را اطراف جهان میگردانیدند و جلنگاه مالدیه و اکثر جزایر غیره
 بر شد آباد و طلسمه ازین کنارها میگیری بطرب کتوه را می میگردد و از
 هزار سوار بر سوار بر سوار بر سوار بر سوار بر سوار بر سوار بر سوار
 بساز و براق و سب و فیل و شمشیر و انعام اضافه و کما سپاه را
 بدست آورده ترغیب و تحریص خباک میداد و غنیمت را در معاملات
 زمینداران و زرگشایان و کما گیری غافل دیده و فرصت را غنیمت
 شمرده سواران افغانه و بهلیه مشورت شب خون در میان نهاد
 و باین اراده با افواج شایسته و سنگین جلور نیز شتافت و کما
 های طولانی نیم شبان محاذی کتوه رسید و در تاریکی شب بر کشتیها
 که از پیشتر تیار داشته بود پل بسته با لشکر حرا را زد و یا نمرود
 کرد هنوز خود با سواران و چند از جوانان کار آمدنی از پل عمره نرفته
 که از باران بهی که از لشکر باین پل شکست و کشتی چند باب فرو رفت
 بسیاری از افغانه و بهلیه غرق و بجز فدا کردیدند مها بتنجاک از

از دریافت این تحلل بریای حیرت فروشا و بکمان آنکه چون تمامی
 لشکر از طرف دریا از کد ز متعذر است و خود با جماعه قبلی از طرف
 دریا بمقابل حریف است اگر از عبور و مرور او غنیمت واقف شود
 معلوم نیست که مال حال کجا انجامد شعلها میگردد خاموش گردانند و
 بحر کرا عضا بل و عبور عسا که کل حکم کرد از آنجا که غنیمت سرشار بوده
 بود بخیر که پشت کشته خان نائب فوجدار و منکنت چو دهری پلیدان
 بختی و جاک تمام کشته ها اینجا که فاشا ک انباشته به بستن آن
 شکسته حکمتها لقمانی بجای بردند و افواج بهرامواج بمحلبت تمام
 از بل کشته بهما بتجناب و سرداران خود طعن شدند و یکایک شمشیر
 اینخته بهیبت اجماعی همچون افت سمالی بر فوج غنیمت ریختند و آوار
 دماوه از هر طرف بلند گشتند شب تار و تیغ در زخشان
 درو + جواهر سیه برق رنشان درو + زبس نیش خون
 دران دشت کین + شده ارغوان زار و روی زمین + زبس
 کشته افتاده بر کشته + نمودار شش طرف بسته + + میر
 و بهاسکرند و غیره سرداران غنیمت تاب اقامت نیاورده

سر اسیر دست ادبار گشتن و عالمی را همچو کادو بقصاب سپرده
 خود راه گیر پیش گرفتن شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد مها بتجنک
 مظفر و منصور بتعاقب برداشت بها سکر و غیره سرداران مرسته
 در راه کمده جمع شدن با اتفاق یکدیگر از راه جنگل تباخت و تاراج
 صوبه او و دیسه یانغرت یافتند و شیخ محمد معصوم نائب انجا بفرم مار فصح
 غنیم از گنگا برآین سر راه شد بعد ملاقی فیتن انش قتل اشتغال
 یافت چون رسیدن اران از رفعت پہلو تکی کردند با جمعیت قلیل
 که همگی چهار پنجهزار سوار و پیاده بود بای ثبات میدان افشرد
 افواج غنیم که زیاده از مورد ملخ بودند از اطراف مانند حلقه بر کما
 و ایر شده همچو نقطه در میان نش گرفتند و شیخ معصوم را بار فقای او
 سیراب زلال شهادت ساختند و صوبه او و دیسه و قلعه باره با
 و قلعه بلده گنگا تبصر غنیم درآمد نواب مها بتجنک بسنج انوا
 جلو ریز بر بردوان رسید و دو ماه طلب سپاه انعام و اضافت فتح
 کشتن بهر یکی داده گنگا شتافت و افواج مرسته را زده زده
 از گنگا اخراج کرده مظفر و منصور داخل قلعه گنگا شدند

عبدالرسول خان جمعی را که ثانی مصطفی خان و عم زاده او بود با
 جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت لنگ ممناز ساخته
 اعلام راجعت بصوبه بنجاله برافراشت و از دریافت خبر وقوع
 شکست بهاسکرینڈت سیس را و قلعه هوکلی را خالی کرده به بشن پور
 شتافت و دیگر سرداران که به تحصیل زراجا بجای معین بودند هر یک
 راه فرار اختیار کردند و عمال و فوجداران مهاجرتجنگ داخل ممالک مغرور
 شده مجدداً به تردد و آبادی پرداختند اما بهاسکرینڈت از اطراف
 شکست خورده را ناجیان یکی را با طرف الکر و بهاسکرینڈت و ضو به
 کیسل کرد مهاجرتجنگ که هنوز نفس در دست نکرده بود باز از بنجاله با نظر
 راه نور و شد و هنوز بصوبه بهار نرسیده بود که برکیان از اطراف
 برکشته بر مرشد آبادی و ماخت آوردند مهاجرتجنگ رج القهری نمود
 بنعاقب آنها شتافت و آنها آن غارتگران تبارج بالوچ مشغول
 بودند که صد کوسن و طبل افواج هر اهل مهاجرتجنگ مفرعه و مانع آن
 شوریده و مانغان کردید و یکبار نقد کیس همت در بانه و احوال
 و انتقال غنیمت را بر جاداشته از شهر بدر زدند مهاجرتجنگ تاراج

بتعاقب منتهران شتافته کوس معاودت فرو گرفت الغرض این
 زد و خور و بسه سال کشید و بحث فتح و هزیمت بطول انجامید و نهایت
 از مغلوب میسر نمی شد نوایب مهاجرت محزون الحرب خدیجه را کما
 نبذنه با علی قزاول که یکی از سرداران مرسته و مشرف بمشرف اسلام
 بود و بعلی بها معروف است بحکمت عملی طح اشتی انراخته سلسله
 دوستی کردید و بر مصلحت او رئیس خود طلبیده برفق و لطافت پیش
 برآمده و لباسات و مدارا و مواسات او را برین آورد که از بها کمر
 نبذت و غیره سرداران ملاقات نمایان ساده دل از با و ایام
 غافل فریب خورده در دیار کمر رسیده بعهد موافق مهاجرت محزون
 در باب بند و بست چو نه و مصالحه یکدیگر خاطر نشان بها سکر
 و غیره سرداران نموده بر ملاقات ترغیب داده و آنها بمقتضا
 اذا جاء القدر بطیل البصر انکشت اجابت بر دیده گمانا بنیالی خود
 نهاده راجه جانگی رام و مصطفی خان بر آتاسیل ساس عم و بهمان
 و حلف و سوگند پیش خود طلبیدند مهاجرت محزون سردار به پیش نهاد
 و بپرسیدن نزد بها سکر قول و قسم بدو درین دامن خود داد و میا

آوردند مصطفی خان دراج با کلی رام را خست معاودت دادند و آنها
 پیش مهاجمینک رسیده از شستن نقش بر معاود قول و قرار یکدیگر
 زمین نشین ساختند نواب اظهار داشت کرده بحسب ظاهر ترتیب
 خلایع فاخره و جواهرات و اقبال و اخراش و دیگر تملیفات نفیسه کران بها
 برای سرداران مذکور پرداخت و بعد از ام اشتها مصلحت داده بیا
 اما ده دغا شده با سرداران ضمیر خود در میان نهاد جوانان کار
 و خیابان از نموده را از افواج خود منتخب خست در سکره خیمه ها طولانی
 و عراض که فوج شکیب معرکسپان و فیلان درون آن مخفی توان داشت
 نصب کرد و خود داخل خیمه شده مجلس عالی از سرداران و بهادران
 که انیس و جلسین بودند آراست فوج جوانان انتخابی بطور اخفا و درون
 تعبیه کرد و بعد علی بها پیام نمود که بها سکره مع جمیع سرداران بحضور بیاید
 القصه بها سکره نامی افواج خود را در اینجا که گذاشته با اتفاق علی بها
 و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند و فراشان حبله شاکه
 پرده ها سر بچه انداخته بطلبا بها محکم بستند و راه آمد و شد یگانه
 و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند مهاجمینک بمحور دو جا

شدن بهاسکر بر قفای خود که مستعد اشاره بودند فرمود که باشید
 این کفره فخره را فی الفور یکبارگی شمشیر از هر طرف علم شده بر سرشته
 افتادند سه ندامتی ده وزن بر افلاک شد * ز شمشیر سینه چاک
 شد * بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمه سیوف ساختند
 و در عین چپقلش مهاجمت یک بر فیل سوار شده حکم شادایانه فتح داد
 اشارت بشکر انتحالی فرمود که فوج غنیمت را تیغ خون اشام سازند
 یک سردار غنیمت که با جمعیت ده هزار سوار بر روی زمین ایستاده بود
 بمعاینه این حالت با جمعیت هم راه گزیده پیش گرفت و افواج متحکمه
 بهمچو شیران جنگی در کله کوسبندان از افتاده از گشته پشته *
 و بقیه السیف را سیر و دستگیر نمودند و دیگر افواج غنیمت که در ضلع
 بردوان و دیگر نکر و غیره دایره و بیگانه داشتند و از میدان
 تا آنکه نکر و ایر و سایر بر بودند و نارسنوج این اقععه کریمه بطرف ناکبوت
 و چون ماجرا این سانحه مشاهده اشوب رکبوی که کوسله کوید بودند
 ز بنفشه شرم بزد و برابر و شکنج * به سجد چون مار از فکر کنج * چنان
 آتش کینه در دل فروخت * سرد پای خود را تمامی بسوخت *

و بعد انقضای ایام برسات جمعی غنیر فراهم آورده باراده انتقام
 بهاسکر و غیره سرداران مقتول کمر غریمت بست بنحاله استوار
 بست و بقتل و اسیر و نهیب و غارت پرداخته بسیار از اسیران
 مسله نمود علی و ردیخان با از افواج بحر امواج بعزم مقابله عینم رست
 نهضت افراشت درین اثنا مالاجی و پسر جی را و پنهان برد
 و در المهایم و سپه سالار را جاساسی که خود سال بود و بار کوهی کجی
 نفاق داشت بکام محمد شاه بادشاه با شصت هزار سوار مرسته
 برای کوهک علی و ردیخان از دارالخلافه بنگاله رسید مهاجمان
 از دو طرف سیل بل را متوجه بنگاله دیده مراتب خرم و مال اندیشه
 را کار بنهشته و کلای سخن سخن با تحف و هدایا نزد مالاجی و
 فرستاده سلوک و هدایا و از خود ساخته در ضلع بیرهوم +
 بیکدیگر ملاقات نموده رابطه پدر و فرزندی در میان آورد و باقی
 یکدیگر با خراج رکوهی کوهی که در اختیار خود داشت قدرت خود را
 از وصول کوهی مقصود کوتاه دیده بی نیل مقصود از بنگاله معاودت
 بکاک خود کردند و مهاجمان از خراج حریف فی الجمله مطمئن ^{ساند}

خطیر تواضع بالاجی را و کرده راضی و شاکر خستش فرمود و خود اعلام
 مراجعت به بنجگاه افراشت اما حجابی از طرف رکعوی که ماده
 و خواست جویمه باشد در دل داشته در صد و شاکر آری بود
 و اینوقت با مصطفی خان سردار افغانه ناخوشی در میان آمد و
 بان رسیده که جمیع افغانه با وی متفق شدند و او طریق بغی در زبده
 باراده تسخیر عظیم آباد و دستگیر کردن حاجی آید و زین الدین احمد خان
 با جمعی بغیر عازم عظیم آباد شد و در مؤکیر رسیده قلعه دارانجامستعد
 بنجگاه نشست عبدالرسول خان سپه عمر مصطفی خان سیه مستی باده
 شجاعت و تهویر پوش کرده خواست که دروازه قلعه شکسته
 مفتوح سازد قلعه داران سنگی عظیم از بالا بر سرش انداختن از ضرب
 از سنک شکنین کاسه و ماغش شکسته بفرستیدند ^{مصطفی خان}
 وقوع این حادثه را بقال بدینمرده دست از تسخیر قلعه بازداشتند
 جلوریز بظیم آباد شتافت و محاصره شهر برداخته با زین الدین احمد خان
 طرح جنگ انداخت اکثر افواج خانمذکور از دست بردافا
 تاب اقامت نیاورده شهر نپاه و راندند و خانمذکور با معرکه

از سواران و خرابه‌اندازان و تفنگچیان بهلیه با ثبات مشغول
 بمقابله حریف ماند و درینوقت افغانه بغارت و تاراج بنگاه منتهی
 برداختند خان معزی الیه چون مصطفی خان با جمعی قلیل و بیخبر برانرا
 و بهلیه را پیش نموده حاکم کرد و کوله‌ها خرابه و بن‌دوق مانن تکرک با
 کثرت بسیار از رفقای مصطفی خان شربت ناکوار مرکب نشاند و کوله
 آفتاب بر حلقه مصطفی خان رسیده یک چشم او را کور ساخت
 و جماعه منتهی منتهی از شهر برآمده بر زمره غارتگران ریخته تم تیغ نمود
 مصطفی خان نیز همت خورده بجکدیش بوجرفت زیرالدین احمد خان
 مظفر و منصور شاد یانه فتح نوازان داخل قلعه شد و بتدبیر تعاقب
 حریف پرداخت مصطفی خان نامه پیام که موحی گهوسله فرستاده
 استمداد نمود که موحی که خوانان این لطیفه بود اینمغنی باغ و غنیمت
 در تهیه فرستادن فرج کردید اما ما بتجنگ از دریافت این خبر
 جلوریز بغنیمت آباد شتافت و افواج بنگاه و غنیمت آباد یکجا شده
 بالاتفاق بمقابله مصطفی خان پرداختند و دوزخ و دوزخ بسیار مصطفی
 مجال اقامت ندیده بیای نیز همت از سر حد غنیمت غازی بود

بر رفت و مهاجرت نکاح همایش فتح و نصرت بر شد با د مبر حجت
 کرد مصطفی خان ز جمعی غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده بر عظیم آباد
 زمین الدین احمد خان حکم آنکه زده را میتوان زد با افواج نصرت از تزلج
 مقابل شد و بمساعی بسیار و ترددات بیشمار کجایشش و کوششش
 فراوان فتنجیاب کردید و مصطفی خان به نتیجه کفران نعمت در صف
 جنجاک بقتل رسید خانم کور لاش آن بدعا نشاد و پیر کاله کرده بر
 عبرت بر پای نیل بسته در شهر گردانید و سر آن مایه نثر را در دروازه
 او نخت عاغبه و ایا اولو لا بصار در نیم صده رکوبی کهوساله افواج
 مرهته را بسر کردی را چه جافوچی سپرد و موهن شکسته متبینه خود و میر حبیب
 نهزمیت نصیب را با خنجر چتهه مالک بنکاله روان کرد و جمعی کثیر
 از رفقای مصطفی خان نیز با آنها در پیوستند و مجدداً بازار را در حال قتال
 فیما بین مهاجرت نکاح و مرهته کرم گشت و صوبه او دویسه تهرت
 جافوچی در آمد و فتور سی در ملک بنکاله رویداد و میر حبیب بنغام
 بند و بست دادن چوتهه مالک بنکاله منمود و نوازش اعمیان
 و احسن قلینان و جلالت سیته و رای رایان در باب مصالحت⁺

بجوهر تمام ساعی نشاند اما مها بتجنک اقبال جوته بلا عار داشته
 راضی نمی شد و با جمعیت خود بموافقه مقابل میبرد اخت چون مها
 از شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان و غیره
 سرداران افغانه در بهکته در هنگامه پردازیها شرکای مصلحت
 مصطفی خان بودند متشکی بوده نفاقی در دل داشت و آنها نیز
 قابو بی وقت جریان و با میر حبیب و مرسته نامه و پیام داشتند
 درینوقت در عین شورش غنیم بطور مصطفی خان به بهانه طلب تنخواه
 شورش و بکوا عام نمودند مها بتجنک چون از آنها مطمئن نبود طلب
 و تنخواه بی باقی داده نصرت نمود آنها بدر بهنگه رسیده بعضی
 باتفاق یکدیگر باراده دغا و خدایت پنعام نوکری نزدین الدین
 احمد خان فرستادند چون خان نیکو ر بپاه دوست بود باستمال
 آنها پرداخته باستصواب نواب مها بتجنک استماعان^{لان} خصما
 پذیرا نموده بزفاقت خود طلب پشت شمشیر خان و سردار خان و مراد
 شیر خان با جمعی از افغانه بجای پور رسیدن آن رو دریا مقام کردند
 و بموجب حکم زین الدین احمد خان تمامی افواج را گذاشته با جمعیت

سه صد سوار از برودان و رفیقان یکدل معزم ملازمت از دریا عبور
 نموده بیشتر آمد و در حلقه بن معبصول ملازمت داد آن شرائط
 آداب در میان بسیار نشستند زیر الدین احمد خان برستند بیکه زده
 باستفسار احوال هر یکی پرداخت مراد شمشیر خان خواهر زاد شمشیر
 او را غافل یافته همه را زکمر کشیده بشکستن زد که اخایش برودن اقبال
 و بهمان ضرب کارش با تمام رسید آن دعا پیشمان شمشیر را علم کرده
 رفقای حاضر را علف تیغ ساخته تمامی اموال و امتعه حتی زن و دختر
 متصرف شدند و حاجی احمد را گرفته معکوس در سه پایه او بخت
 شلاق مبالغه خیزند و دیننه گرفته با انواع عقوبت کشتند و
 سنوان خانه را با اموال فراوان بگارت بردند و همچنین خانه عمده
 شهر بجا روب غارت رفتند و افاغنه رو سیله تبارج شهر و
 نواح پرداخته جان و مال ناموس عالمی را برباد دادند طرفه شتر
 در آن اطراف رویداد اعوذ بان من شر الکفار من غضب الجبار
 شمشیر خان قریب یکصاع را سوار و پیاده فراهم آورده قانع
 بملک غنیمت باد نشده هوای شجر بنکاله در کلخ و ماغش بنجید

مها تنجک که بهم غنیمت را مانی کنج خیمه داشت بیک ناکاه جبرک
 متوحش قتل زین الدین احمد خان و خان احمد و خروج افغانه سامه آشوب
 شد و حالتیکه بر هیچکس مباد بر و بلکه بر تمامی قبایل و عشایر طار گشت
 و از غایت غم و غصه خواست که از علایق دنیا بجزد کرد و نیرینه شهر بازار را
 وقف تاراجیان نماید سرداران سپاه با قول تسلی و دل آرا
 ای مصاورت خوانند و نطق همت بعزم انتقام بر بیان جان
 بستند و چون بهمت کفایت این مهم در خواست خرج سپاه کردند
 مها تنجک اعتزاز داری مانود و نوازش محمد خان شهاب متجک
 متکفل اخراجات سپاه شده هشتاد و یک روبره نقد از خانه خود
 سپاه داده راضی کردند با بجامه مها تنجک مطین شده نوازش محمد
 شهاب متجک را و مرشد آباد که استه خود با جمعیت فراوان
 و سپاه کران و ضرب زرن شایان بعظیم آباد شتافت و میر
 حبیب ایما غم شیر خان با قول غنیمت از راه منجل با پشته کوب
 بدنبال میرفت و از یمن و یسار دیهات را آتش زده و غلات را
 سوخته بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمی شد و فرصت خواب و خور

سپاه مهاجرت جنگ می‌داد و روزی تیرکای سیف و سنان میکشید
 از باره بیشتر که نشسته در میدان بیکدیگر پور با فوج شمشیر خان
 مقابله واقع شد راجه سکندر سنانه زیر ارتشاری با جمعیت شایسته
 و بایسته گردید و چون از طرفین آتش قنار اشتعال یافت فوج غنیم
 همچو سایه دنبال فوج نمیکند آشتند با فوج جنرال اول حرب و ضرب
 پیش آمدند فوج افغانه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهاجرت جنگی را
 گرفتن بهادران عساکر مهاجرت جنگ از دو طرف سیل ملار با نوحه می‌نمود
 دیده دل مبرک نهاده لوازم جانستانی و جانفشی نظیر آو و دزدان با
 فتح خدا داد دست از اتفاق صند شمشیر خان و سرداران و مراد
 شیر خان و غیر هم سرداران افغانه بضر کوله ها شک توپخانه
 بشامت کفران نعمت ما خود کشته بر خاک فنا افتادند و فوج
 افغانه بیشتر دلی تمام رو بگریز نهادند سپاه مهاجرت جنگ بجمعه ها
 مردانه برفوج حریف دست یافته شمشیر و سنان و تیر و بند و ق
 و بان و مار از روی کارا آن بد نهادن بر آوردند و از کشته ها
 بسته ها ساختند و فوج غنیم از معاینه فتح شاکر بس پاشند

نبات الغنم و المتفرق نشاندند مهاجرت سجدات شکر از دی +
 بجا آورده با فتح و غیره درسی داخل عظیم آما ذکر دیدن مونس برین لایحه
 و حاجی احمد را از شکنجه عیب ان غارتگران ننگ و ماموس ها داده
 زمان و دختران آن شور و خجسته را اسیر و دشتگیر ساخت آن
 : زمانه تیغ بکف و پهلوی مکافات است + چه حاجت که کس فکر
 انتقام کند + اما نواب مهاجرت طریقه مردت و قوت مرعیان
 زنانه تا افغانه را زاده داده با حرمت و آبرو بدرهنگاه نصرت
 فرمود و مضمون احسن الی من اساء و کار بست سراج الدوله خلف
 نبین الدین احمد خان را بصورت عظیم آباد قایم مقام بدینش نموده
 راجه جانکی را م را به نیابت او گذاشته و خود بعد فراغ از نظم و
 انصوبه بتبیر دفع غنیمت عازم بنگاه شد و چون ملک پوزینه از
 رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان بهادر را خلاصه خالی بود
 سعید احمد خان صولتچاک را که داعیه نظامت بنگاه در و نش
 و خیال یالتا این ملک در سرش غرور بود و نجابت خود را
 پوزینه مقرر فرمود و در آیت میکه مهاجرت با شمشیر خان او نیز نش

سراج الدوله بانواب اعزاز الدوله عطاء الله خان ثابت خجاک
 داماد حاجی ملا که فوجباری الکرکیزیده او بود و سود مزاجی ره نمود و عطاء
 خان شجاع و سباه دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور
 نموده در فکر ذیل کردنش شده بهما تجنک نخان و راز کار خاطر
 نشان کرده مزاج هما تجنک بران آورد که در اخراج او مهمت
 داشته بپایم کرد که ملک ما بدرود اگر با فرمانی و رزید دست اند
 حیات بشوید غم قوم چندی بخود داری پرداخته اخرا راه داران
 پیش گرفت و در رفاقت نواب وزیر الملک صفدر خجاک بود
 همراه راجه نعل رای در خجاک افغانه فرخ آبا دخت هستی برست
 چون سبب هرج و مرج غلیم آبا د غنیم در مالک صوبه او دسیه
 متصرف گردیده مستقل شده بود بهما تجنک در بنکال اقامت نموده
 متوجه مهم آن صوبه گشت و افواج غنیم مرسته را از آن ملک اخراج
 و سپاه نو و سواران از خان رامع دیگر معباران رفقای غنیم که در
 قلعه باره باقی تحصن داشتند بدلاسا و تسلی مطمئن ساخته از قلعه
 برآورده بقتل در آورد و اسبان و اسلحه رفقای آنها را کشته

همگی را از گنگ اخراج نموده راست مراجعت به بخانه افراشت
 و چون وجود میر حبیب خیمه را به انواع فتن و فساد بود مهاجرت
 فکری از عیسویه خطی بطور جواب بنام او نوشت مضمونش آنکه خط مرسله
 رسید آنچه از اراده استصال جماعت غنیم نوشته بودند بنظر احتیاج
 جل نمود بسیار بهتر است شما را از طرف این جانب از نظر مستعد
 به طوریکه تواند آنها را با نیطرف آرد انوقت آنچه مرکز خاطر فتن
 از قوه بفعل خواهد آمد و نوشته بقاصد ببرد و تا یک کرد که از طرف فتنه
 غنیم نشسته باشد راه گرا کرد و بطوریکه این خط گرفتار نشود سعی نماید
 و چون تیر تدبیر به فتن تقدیر مقابل افتاد مرسته از میر حبیب بدخان
 شش بقتلش مبادرت نمودند القصه مدت دو از ده سال انش جلال
 و قتال فیما بین مرسته و مهاجرتک اشتغال داشت و مرسته بدون
 جوته دست برد از نمیش زد و از کشته شدن حاجی احمد وزیر بالین
 احمد خان زور بازویش کم شد و ایام سپهر وضعی قوایش را مضطرب
 ناکریر بمقتضا مصلحت بدخواست نوازش احمد خان شهابتک
 بدادن جوته هر سه صوبه با غنیم مرسته صلح اختیار نمود و توسط مصلحت

محمد خان همشیره زاده میر حبیب و صدارت خان عهد و قول مصالحه و
 بن و دست چو ته نموده صوبه او و سپه در عوض چو ته بنیم و اگر داشت
 و صدارت خان با بوکالت دنیا بت مقرر ساخت و خود بعد فراغ
 از مهم عظیم بنیم بفراغ خاطر بسید و شکار برداشت و پس از نظامت
 شانزده سال تاریخ نهم شهر صوبه روضه بنه سال دوم جلوس
 عالمگیر زانی برض استفا طبل احوال بعالم آخرت گرفت و در خوش
 باغ مدفون گشت و سراج الدوله که قائم بود بمند نظامت نشست
 چون نواب علی ورد خان بمها
 مرحله بممالک عزم کرد دید نواب سراج الدوله بسبزیل الین
 بهیبت خفاک که دختر زاده اش بود و نواب مغزی الیه از پیشتر
 بولی عهد متمنا فرموده بر و سوا و نظامت مکتبی ساخته خود و معتمد
 عمده ها او را بجا آورده نذر تا که زاینده بود بر سر ایالت
 و بهار و او و سپه متکل گردید و غرور و استکبار که بدترین اعمال
 ناپسندیده این در متعال است پیش گرفت در آن عرصه بجهت جن
 که بهیبتی بکیم زوجه شما خفاک که در مونی چیل بودند بمقاومت

ایستاده و میر نظر علی را که لازم و مستیگرفته و با انواع انعام
و بخشش سرفراز کرده او بود مقدمه الجیش و نواب پیرم خان را
میر بخشی فوج مقرر کرده دست و پا زدن اعازنها و چون بیکم نهاد
و جگت سیئه فرستاده سراج الدوله نزدش رسید حریفی چند
خاطر نشان او کردند دست از حرکت باز کشید و نظر علی و پویش
و پیرم خان در پناه یکی از جمعاران رفته عار بدارنا اختیار کردند و فوج
سراج الدوله رسید بیکم را معه امتعه و اناجی کانیها کشیده بردند اما
دیدنیها و دیدنیها شنیدنیها شنید و عمارت و سکنش را مناسصل
ساخته و فاین بر آورده منصوص گنج بردند اما از در شنی فرج و یا و
کوئی سراج الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهی جایگز
شدن بود که از سرداران سپاه و عمن تا شهر به چکس این نبود و از
مجرائین هر که برای سلام حضور او میرفت از جان و ابر و دست
می شست و هر که با حرمت و ابر و بازمی کردید و کانه شکر الهی
بتقدیر رسانید و با جمیع عمن و جمعداران مهاجرتی تبسخر و طرافت
بیش آکن هر یکی را بمناسبتی قبح مرد آدمی و بحال شان بنه سبب

میکرد و هر چه سقط گونی و دشت نام بزر با نش میگردشت بلاتامل برود
 هر کسی میگفت و احد مجال هم نداشت و موهن لعل نام کایت را
 صاحب اختیار و مدار علیه مو رات کرده بخطاب مهاراجه موهن لعل
 بهادر فحاطب ساخت و رساله سواران و پیاده زیاده از پنجصد
 و همگی سرداران و عمدت را بر اجزای او حکم کرد خبا نچه لعل آه الا میر محمد
 جعفر خان که نیرنه نواب مهابتنجک و بخشی فوج بودند از مجرای او ابا
 کرده و چست از مجرای سراج الدوله هم موقوف ماند اما راجه موهن لعل
 مغر و پوست سراج الدوله در آن انقدر خود را کم کرد که هیچ احکام
 موجود نمیدانست و اقارب و خویشاوندان خود را بکارها خالصه
 و اختیار امورات مالی و ملکی سرست صوبه تجو نیز نموده عمده سابق را
 از کار عاقل ساخت خبا نچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد
 که اگر بدر ماه و دو صدر و به راضی شوند باشند والا از ملک برانید
 او شان ناکزیر با طهار زیارت کعبه است سمت هوکلی روانه شدند
 و چون پیش از وفات مهابتنجک در اوایل همان سال سینه در هم بریدند
 نواب نوازش احمد خان شهابتجک که نجس دیوانی بکماله اختصار

داشت و فوات یافته بود فواب سراج الدوله راجه راج بلب
 پیشکارشها متجنک را بعلت اخذ مطالعه و محاسبه کردن رسانیته
 هر چند راج بلب نخواست که چیزی زرداده رفع مطالبه نماید بطریق
 نظر بنده داشت و او عیال و اطفال خود را در کلانته بحایت انگریزین
 فرستاده سراج الدوله نخواست که عیال و اطفال او را هم دستگیر نماید
 مهابتنک در حالت بیسار مانع شده بود که بالفعل موقوفه را
 بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلب در نیوقت راجه رام همکار
 هر کاره ما را حکم کرد که در کلانته رفته عیال و اطفال او را بر آورده باید
 و خود و ما به شعبان بطریق سیر عازم سمت الکرنگه کردید تا دونه پور
 بربل رود خانه کالابانی خمیده داشت که خبر رسید که سرداران انگریز
 متعرض شده اند و درون عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند بحد و اصفا
 این خبر اتش خشم در اشتعال آورده سرداران لشکر را طلبیه حکم کرد
 که من غریمت هم کلانته دارم باید که احکام در مرشد آید و داخل نشود
 از همین راه در چونه کهالی دیره نمایند و صبح روز دیگر کوچ کرده +
 بچونه کهالی سیده از اینجا کوچ بکونج بر کلانته تاخت آورد و در راه

رمضان با انگریزان جنگ کرده مظفر و منصور شد و سرداران آنها
 بر کشتی نشسته خود را از انجا باز زد و سراج الدوله شهر کلانته را بجای
 غارت رفته و شهر اعلیٰ گز نام کرده راجه ماناب چند را با جمعی غنیمت
 بجایست انجا گذاشته و تهاجمات مستحکم در مکه و نجسجا و غیره
 طرق عبور و حرکتها را انگریز نشاند و او را خرماء مذکور علم مراجعت
 افرانت و چون صولت جنگ فوجدار پور نیه در همان سال پیش از وفات
 مهاجرت جنگ در راه جادی الاول وفات یافته و پسرش شوکت جنگ
 که این عم سراج الدوله باشد قایم مقام پسر شده بود درین وقت
 سراج الدوله در فکر برانداختن او گشته درخواست خزان نمود و او جواب داد
 که شما مالک سه صوبه هستید و من درین کوشه افتاده بنان پاره
 قناعت دارم اکنون نمایان همت علانیت که دندان طمع برین
 نان پاره تیز نمایان سراج الدوله از حصول جواب بی نیل مقصود و بوی
 موهن لعل را بادیکر سرداران مثل دوست محمد خان و شیخ دین محمد و میر
 جعفر خان و غیره با فوج عظیم جنگ شوکت جنگ کسب کرد و بران زمین
 صوبه دار عظیم کما بدنوشت که نزد خود را در پور نیه رساند از انظر

شوکتجنگ باک شیخ جهان یار و کارگذار خان بخشی میرزا علی و غیره افواج
را بمقابله نام زد نمود و خود هم متعاقب عازم آن سمت شده
حیات پور کوله را تاخت و تاراج نموده وقف انش کرده محراب
به پور نیه نمود و چون افواج سراج الدوله در مینا سری رسیده فروزش
شدند و فوج شوکتجنگ بمفاصله یک کرده در نواب کج موچال
نمایی نموده دستگیر جنگ نشستند و روز دیگر شوکتجنگ با هم رسید
بلشکر خود ملحق گردید و همزمان وزیر راجه رام نراین صوبه عظیم آبا و هم با افواج
خود داخل لشکر سراج الدوله گشت صبح روز دیگر راجه موهمن لعل با
خود بغرم جنگ سوار شد و نشان ما و مراتب که داشت بکشاد
و شوکتجنگ بمعاینه ما و مراتب بکمان انکه سراج الدوله داخل لشکر
شده است و بغرم رزم می آید با جمعیت خود سوار گردید و شیخ جهان
هر چه مایه آید که امروز ساعت جنگ احسن نیست ان شاء الله
فردا علی الصبح با جنگ قائم کرده هر چه شدنی است خواهد شد و شنوا
نشده بیدار نشانتافت تا که زیر شیخ مغرایی هم با جمعیت خود سوار
شدن بمقابله حریف داد و مردی و مردانگی داده زخم کولی خود و دشمن

عبدالمشید برادرش شیخ قدرت است و اما دین شیخ جهان یار مع شیخ
 شهریار برادر زاده او با چندی از برادران در میدان جنگ مقتول
 شدن سرخرودی دایرن حاصل نمودند درینوقت چهلش شمشیری برگزیده
 اسب شیخ جهان یار رسید و غنائش به برید اسب بی اختیار از
 از میدان در بر بود از بسکه زخم های کار داشت تا رسیدن به
 راه آخرت پیمود و در انحال شوکتجنگ خود متکلب جنگ شده
 تیراندازی کنان در رسید و با دوست محمدخان مقابل شد خانم کور
 گفت که بر فیل من بیا نیکه سلامتی دین است شوکتجنگ قبول نکرد
 تیریکه بکانش دل مرغ بود بردندانش زد و دندان پیشین او بشکست
 و درینوقت همراه شوکتجنگ غیراز دو سوار که یکی از آن حبیب ملک
 بودند مانده حبیب بیک از اسب فرود آمدن پیش فیل او بمیدان
 ایستاده قضا را گولی نبارد و از دست خواص دوست محمدخان
 بر پیشانی شوکت جنگ خورد طایر و خوش پرواز نموده بشاخ
 عدم نشست و کار کرد از خان بخشی و شیخ بهادر نارنگ و ابوتراب
 خان و مراد شیرخان همشیره زاده شیخ جهان یار و شیخ مراد علی

جلیه نواب سیف خان و میر سلطان خلیل تیر انداز و لوطی سنگه
 هزاری و میز مخبر الحود و غیره ترددات نمایان بطهور رسایند و در
 میدان رزم شربت فنا چشیدند و سراج الدوله با لکه نکر رسیده بود
 که خبر فتح رسید و شادمانه نواخت و زلفای شوکت جناب را که
 بدست آبدیاست غیر مکرر و انواع عقوبت و شاداید مبتلا
 متاد می ساخت را به مومن لعل نجاه و یک زنجیر فیل و اسبان
 و شتران و غیره اموال شوکت جناب را ضبط نموده بهر خود را
 به بنیابت فوجاری بپور نیه گذارشته مرا حبت نمود چون سراج الدوله
 از قتل سیر عم فراغت یافته بر شاکا در سیه سطر مخ روزگار
 بازی دیگر روی کار نهاد انگرنیه که از دست سراج الدوله
 سر خنک غورده و اموال لکوک را بغارت داده بقیته السیف
 که نخته بودند در خبریره سکونت و زریده بولایت انگرنیه و دیگر
 بنا و خود مراسلات فرستاد و به فرصت اندک افواج مکرر
 رسیدند و بعد از چند ماه سرداران انگرنیه سیر کردی که نیش نایب
 با جمعیت سی هزار کس بر جهازات جنگی رسیدند و افواج تمام

را که جای بود نامه را که نیرین را و با راجه ماناک چنانجا که در میان
 راجه ناکور شکست فاحش یافت و انکر نیران تا به کلی رسید و قلعه کلو
 را بضرب علوه که تا توپ منهدم ساختند و فوج از قلعه که رنجیده رفت
 سراج الدوله از در یافت خبر غلبه انکر نیران از مرشد آباد و عازم کلانته
 گردید و متصل کلانته در باغ که تپه مضرب خیاام ساخت انکر نیران
 وقت شب تاخت آورده شب خون زد و در و دیوار سراج الدوله
 بای همت نتوانست افشرد و بظاهر شهرت صلح داده مضطرانه راه
 مرشد آباد پیش گرفت و بعد رسیدن به مرشد آباد از آنجا که جمیع عمده ها
 و رساله داران رنجیده خاطر بودند خصوصاً میرجعفر خان بهادر که خدمت
 بخشی گری از خانم کو تغییر نموده خواجه ناددی علیخان را منصوب بر آن کار
 کرده بود زیاده تر رنجیده خانه نشینی اختیار کرده سراج الدوله توپ
 کلان محاذی علیخان شارا لیه کرده مستعبود که کار او با تمام رساند
 و پیام بر آمدن از شهر کرد خانم کو را بعد از معذرت بخود داری پذیرفته
 با اتفاق رساله داران و سرداران بهلویه حکمت سینه تعمیر و پیمان +
 بهدیکر مخفی امیر سیاک را که از رفقای معتدا و بود با نوشته ماناک کلانته +

فرستاده درجه است آمدن افواج انگریز که در امیر یک مذکور
 با انواع تلی و سمالت فرج سرداران انگریز بر آن آورد که از مملکت
 عازم شده تا به پلاسی سیدند چون کج را از کار گذشت سراج الدوله
 از دریافت خبر غرمت افواج انگریز بدین ارشاد برآمد این مرتبه پنبه
 بهوشی را از کوش بر آورده با خان مغری البه تمایق و کرم جوشی هادی می آورد
 و بیکم مهابت خبا که فرستاده ابواب غار خواهی استغفار
 خطانی خود مفتوح داشت از آنجا که بر قول و فعل او اعتمادی نبود بموع
 نش بعد از آنکه سراج الدوله از چونه کمالی بیشتر در او اش خان مغری
 بهادر نیز کوچ کرده بفاصاله نیم فرسخ از لشکری اب سراج الدوله
 خیمه برپا ساخت میردن در وضع توپخانه بسراج الدوله گفت که
 انگریزان سب الطلب میر محمد جعفر خان می آیند قریب مصلحت آنست که اول
 کار میر محمد جعفر خان تمام سازند بعد گشته شدن خانم کور انگریزان
 جرأت آمدن انیطرف نخواهند یافت از آنجا دفع تیر تفریر سبب بر
 ممکن نیست و مشیت ایزدی بطور دیگر زفته بود و زحرف خرد من خرد
 کوش شدن سیاب دل سیاب در کوش چون قوای آن بدو و دوبر

رسید خبر که آنکر نیز آن قصه کثیف را اقلش زدن آن زمان موهم من لعل بقیاب
پیش آمد که تو مرا خراب و پریشان و اطفال مرا نیم کرد اگر میرجعفر خان و
دو لبه رام را از تهمانه برنجی داشتی کار تا با بنیامیر سید القصد مصلح
که پنجم شوال سه ثلث عالمیکه ثانی بود افواج آنکر نیز از بلا سیان طرف
و سراج از دود و بورا نظرف بمقابله یکدیگر رسد خیاک تو بخانه فرست
میرمحمدجعفر خان با فوج خود بجانب چپ و در ترابستانه بود هر چند
نواب سراج الدوله طلبی در جاهرکت نکرد و در عین دو خورد و گری
هنگامه قتال که جبرگی و خیرگی از افواج سراج الدوله ظاهر میگردد ناکاه
میردن داروغه توپ خانه بضرر گوله توپ زحت استی بر
معاینه این حال ناک فوج برگردید و مردم تو بخانه همراه غش میردن
به بنگاه رسیدند و آفتاب از نصف النهار گذشته بود که مردم بنگاه
راه فرار سر کردند هنوز نواب در معرکه مشغول ابدال و قتال بود که مردم
بهیمر که نجات از دود و بورا نظرف رسیدند و آهسته آهسته افواج نیز
راه سلامت پیش گرفتند و دو ساعت روز باقی مانده که نیز که نزد
لشکر افغان و پانجات سراج الدوله هم منزلزل شدند و راه هزیمت

پیش گرفت چون منبصر گنج که تعمیر او بود رسید و ابواب خرابین
 کشاده بر مردم پناه زرباشی و زید انا از غایت وسوسه مجال افتاد
 در اینجا نیامده از اموال و تحولات دل برداشته وقت شب جبریده
 با زنان و اطفال کشتی سوار شدن و مبلغی از جواهر و کرامیه و نفیها
 همراه گرفته به سمت یونیه و عظیم آباد روان گردید و میر محمد جعفر خان
 بعد از شکست سراج الدوله داخل خمیه شدن شب با سرداران
 آنکریه گنجایش کرده علی الصبح با شش کوب افواج سراج الدوله
 شتافته به رشاد آباد رسید و محاکات بکام خود دیده داخل قلعه شدند
 کوه پلایات نواخت و منادی امن آنان در شهر که دایم علم صاحبکی
 برافراخت و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعی از فوج برای دست
 آوردن سراج الدوله کسب کرد و افواج آنکریه را بنیبه فروکش ساخت
 اما سراج الدوله شبگیر زده از زیر پالاه بعجلت هر چه تمامتر گزشت
 در بیرال سیاه چون خبر یافت که موافقه ناظر پور رسد و دست کشتی
 از آن طرف نمی تواند گذشت ناگزیر از کشتی فرود آمده بخانه دانشا
 پیرزاده که مسکن او همانجا بود رفت و انشاه که سابق ازین اندر

او منادی شن بود قابوی خود یافته وقت برابر دیده بدلا ساو متلی
 پیش آمده و بمکان خود داشت و به تیار می طعام پخته بمیر داود علیخان
 فوجدار اکر نکمر که برادر میر محمد جعفر خان بود خبر فرستاد که آن داود علیخان
 که بتفحص و محسوس بودند فوز عظیم دریافته بر خجالح استبحال رسیده
 سراج الدوله را از خانه و انشاه گرفتار کرده با کمر بزرگ بر دوازده خان
 داود علیخان و میر محمد قاسم خان همراه خود گرفته بر شد آباد و بر دزد میر محمد
 جعفر خان او را از وزیر محبوب داشته روز دیگر بصواب رسید و از آن
 و اصرار و استبداد جلالت سینه مقتولش ساخته لاش آن مظلوم را آن
 هوج او نیز آن کرده در شهر گردانیدن در خوش باغ بمقبره نواب
 مهاجرت خاک مدفون ساختند و بجا چپست میرزا مهدی علی خان بر آورد
 سراج الدوله را نیز در تخت کشیده از جان گشتند و به پهلوی بر آورد
 نجاک سپردند نظامت نواب سراج الدوله یک سال چهار ماه
 بود و قتل او در اخر ماه شوال سال سبعین مایه الف هجری واقع
 شد انعامت شجاع الملک جعفر علیخان چون جعفر علیخان بر چار باب
 نظامت بنکاله و بهار و او دایسه مربع منشعب به لاری سپاه

و غیره عنی که درک اتصال قتل سراج الدوله همزمان بودند چنانچه
 هر یکی را از خود راضی ساخت و خادم حسین خان خواهرزاده خود را بنوعی
 بوزیر اختصاص بخشید و رام نیز این انجمن است بجا صوبه عظیم آباد متنا کرد
 چون در همان ایام شاه عالم بادشاه و صوبه عظیم آباد نزد او اجلا
 فرمود در حرم خان مقادیر و ادخان غیره سپهران عمرخان و غلام شاه
 و دیگر جمعی را در رساله داران ملازم سراج الدوله که معفر علیخان از
 حکمت آنها را از پیشتر متعینه صوبه عظیم آباد کنایه بود و باشکرا و
 بپوستند و در فتوح بارام نیز این جناب واقع شد رام نیز این خمی
 بجای نیریت داخل قلعه کرد و دید و افولج بادشاه بجا صوبه عظیم آباد
 جعفرخان از دریافت این خبر خلف خود نواب ناصر الملک صادق
 علیخان شهابتجک ف میران مع افولج انکر نیز با نظر فکیل کرد
 و برب ناله و هوده متفضل باره با عساکر بادشاه جناب روی داد
 قادر و ادخان و کامکارخان مین و غیره در رکاب بادشاهی
 ترددات نمایان شدند محمد امین خان نغمی شن و سراج بلب هم پس با
 کثرت جناب در کنیز میگردند قادر و ادخان و غیره بمکه مامردانه

درون توپ خانه در آمدند قضا را توپ کلانی که چارصد راسی کاو
 میکنند محاذ بود اینها در میان کاوان در آمدند سبب آنکه از حب
 و راست قطار کاوان بود در آمدن توانستند درین غرضه فیلان
 قادر و ادخان بضر کوله بند و قشقه شاد قادر و ادخان فیلان
 از بانی خود میراند و تیر اندازی میکرد نواب صادق علیخان هم زخم تیر
 بر انداشت درین میان غلوه زنبورک بر پهلوی چپ قادر و ادخان
 خورد و کارش تمام کردید از معاینه اینحال که مکارخان و غیره عنان
 شاره بفرج خود ملحق شدند و افواج صادق علیخان از دریا رفت این
 مجتهد حماد در شش بر افواج بادشا در افتاد و شاد دیا نه فتح در دهند
 افواج بادشا منہزم کردند و یرجیم خان زین العابدین خان که از طرف
 پشت افواج صادق علیخان آمد بودند از شنیدن آواز شاد دیا
 فتح از جانب دست راست آمد بمقابلہ برداشتند اما بضر کوله
 توپ آنکریزان پای ثبات نیفتاده منہزم شدند بعد شکست
 افواج سلطان بطرف بردوان عنان تاب شد و صادق علیخان
 بتعاقب برداخته از راه چکائی کمانشی در میر بهوم به بردوان رسید

ازین طرف جعفر علیخان هم طبع ریزیدار بخا رسید و برب رودخانه که
 زیر شهر بردوان واقع است خاک کوله توپ شروع شد افواج
 اطراف هم محال اقامت نیافته بجهت کباب دربع القهری نمودند و جعفر علیخان
 و صادق علیخان بضبطی اموال امانت البیت ثواب سراج الدوله و بمکی
 بیکات مهاجرت خاک و غیره کما ینفعی برداخته آنها را بقوت شبانه
 محتاج ساخته بیک مهاجرت خاک مع هر دو دخترش که یکی امینه بیکم مادر
 سراج الدوله و دیگر که بی بی بیکم زوجة شهابت خاک بود معه دیگر زمانه
 علاقه دارها بتختک بجهان گیر نگذاشته بود و درین وقت باقرخان
 مجبار را با جمعیت یکصد سوار بجهانگیر فرستاد و جبارتخان فوجدار
 جهانگیر را بتاکید تمام نوشت که بجز رسیدن باقرخان کسی بی سکیم
 و امینه بیکم را دستگیر کرده حواله نماید بعد رسیدن مجبارتخان و جبارتخان
 لا علاج شدن پرواکی داد آن مارا کشته نشاندند چند کرده از جهانگیر
 آکره بدریا غرق ساخت کونیا چون آنها را کشته بردند و آنها
 ازین راده طلع شدند هر یکی نماز دو گانه ادا کرده مصحف مجید
 بغسل گرفته هر دو بنگار یکدیگر کشیده در آب افتادند سبحان الله

چه سنگدلی است آخر صادق علیخان هم نتیجه آن درد امن دوزکار
 یافت در آن یام چون خادم حسین خان بعلت اخذ مال واجب و
 وجهی دیگر شکر الی در میان آمد و صادق علیخان در صدر داخل
 و استیصال او سرگرم شده بجانب پوزنیه عزم حزم داشت
 و خادم حسین خان هم با جمعیته خود از پوزنیه برگشته در کنه کوه
 بای جنباک قایم ساخت بیک ناکاه خبر رسید که افواج باد
 قلعه عظیم آباد را محاصره نموده بارام نراین خیاک شروع کردیدند
 صادق علیخان غریمت پوزنیه فتح نموده متوجه عظیم آباد گشت خادم
 حسین خان خود را مریدان او تصور نموده عازم رفتن بطرف
 بطرف دارالحفاظه ازین طرف دریا بکنجاک افواج صادق
 علیخان و از آن طرف خادم حسین خان قطع منازل می نمودند
 و چون خبر آمد که صادق علیخان بعظیم آباد شائع شده افواج
 از محاصره قلعه دست برداشتن بجانب سر جاده پیمانشند
 صادق علیخان فرصت دیده از دریا عبور کرده بتعاقب خادم
 حسین خان شتافت خادم حسین پیشاپیش عتبر برق و باد

قطع منازل نمود و صادق علیخان هم منزل منزل با شنه کوب
 میرفت درین اثنا طوفان باد باران شروع شد راکب مرکوب
 از ترددات عاقل ساخت خادم حسین خان بربل رودخانه رسید
 که معبر متعارف و عبور بی معبر بود و افواج خادم حسین خان همچو ^{انگل} ^{انگل}
 دریا از پیش دشمن از پس دین دست از زندگی شستند خادم حسین
 ناگزیر راه گزیر مفقود و مسدود دیده خرابی اسباب زیادتى را بدو
 سپاه وقف و تاراج ست و خود متوکل علی الله نظر بر کار سازش
 منتظر لطیفه غیبی است افواج صادق علیخان انروز را ز کثرت کل
 ولای و طغیانى بارش از ترک تانمانده بقاصد دو کرده مقام گردنیم
 و خرگاه مرتفع ساختار را بنجا پیمان عمر خادم حسین خان و همایانش
 لبریز نشده بود نیم شب برق بخرمن عمر صادق علیخان بر افتاد و
 او را با خواصی که در خدمتش بود سخت و این واقعه در سال ۱۱۸۵ هجری
 واقع شد و خادم حسین خان از جناب اجل نجات یافته سیرت بقی
 و باد هرگز شده بصوبه اوده رفت و پیمان عمرش همانجا لبریز
 گردید و راجع بلب غیره رفقای او خاکستر غم عالم بر مفرق

روزگار خود را بنحیت مع افواج آنکز معاودت کرده بفرموده باد بفرموده
 و بر افواج بادشا و مرسته که رفیق رکاب بادشا بود و در مقام
 داشتند متوجه شدن هنگامه خباک و جدل که می ساختند افواج باد
 یا رشتند و سرافرازی که از رفقای رکاب بود گرفتار کردند و راج
 تا بهار بقایب پرداخت و چون عساکر بادشا هی سمیت کما مانور
 نهضت فرمود و کامکاران بجانب کوه که نخت عازم معاودت
 بود درین اثنا خبر دستگیر شدن نواب حفیر علیخان و مساطن
 نواب قاسم علیخان در صوبه بنگاله مع نوشته با حضور رب خواجه
 مذکور می شود ایام نظامت میر محمد حفیر خان قریب سه سال بود
 آنست که به اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست
 چون نواب حفیر علیخان میر محمد قاسم خان جویش خود را که سپرده نواب
 امتیاز خان خالص بود و کالت بقریب سوال جواب ملکی نمیداد
 اینمغنی که دهانه از حفیر علیخان شش ساله از آنکز نیران و خدمت دیوانی
 نذیر حفیر علیخان با بنگالیه فرستاده بود و بعد وفات صادق علیخان
 مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خود را که از چند سال نیاشته

بودند بلوای عام کرده نواب را در جهاسون کرد که در دزد حتی که از
طعام و آب مانع شدند بنا و علیه نواب مغز الیه میر محمد قاسم خان نوشت
که مردم پناه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده اند میر محمد قاسم
خان باتفاق حکمت سیتم با سرداران انگریز ساختگی کرده آنها را بران
آورده سرداران انگریز تابع مرضی خان مغزی الیه شده نواب جعفر علی خان
نوشت که هنگام طلب و تنخواه سپاه رو بطولانی دارد بهتر است قلعہ
و صور میر محمد قاسم خان سپرده خود از قلعہ رنجاسته بکلکتہ بیایند
میر محمد قاسم خان بدین معنی تمام با حصول مطالب راجعت بر شد آبا نمود
و سرداران سپاه انگریز و دی موافق شده نواب جعفر علی خان را
از قلعہ بر آورده بر کشتی سوار کرده بکلکتہ رسانیدند و میر قاسم خان
داخل قلعہ گردیده سنا را کی نظامت شد و مناد امنیت بنام
خود کرد و این دو در باب راجعت کنان ایات بادشا عظیم آباد
نوشتند بنام راجب گنج فرستاده خود متعاقب باستمال و بخوا
سپاه پرفراخته بعد بناد و است طلب و تنخواه بفرمود حصول و است
بنادگان اقدس اعلی تباری کوچ سمیت عظیم آباد نمود و میر محمد قاسم خان

عم خود را به نیابت نظامت در مرثا آباد گذاشته خود همگی استیلا
 و لوازمات و قیلان و اسبان و خراشین و دغایین از نفوذ و اجناس و
 جواهرات و غورخانه و غیره حتی لوازمه فقری و طلائعی امام باطنه که مال
 کلوک همراه برداشته ملک بنگاه را خیرا بد گفته بهر اگر دید بعد رسیدن
 بمنزله گیر با سخته تم قلع انجا برداخته بغرم ملازمت بادشاه عازم عظیم آباد
 شد و ما رسیدن ایات بادشاه بنظیم آباد مراجعت فرموده بود
 و اکثر نیران استقبال نموده در کوتهی خود فرو داده بودند متعاقب
 قاسم علیخان هم رسیده سعادت ملازمت فائز گردید و خطاب
 نواب علیجاه بنصیر ملک امتیازا زاده قاسم علیخان نصرت خبک
 مخاطب گردید اما بنده کان اقرین علی مزاج خانم کور را و کور کون در فتنه
 بی اطلاع رایت نهضت افراشته عازم نیارس شدند و نوافجاسم
 علیخان متعاقب پرداخته تا حدود بکسر و جلکریس پور تاخت ملک
 تاراج ساخته مراجعت بنظیم آباد کرده در حوالی رام تیرین فروکش شدند
 به نظم و نسق انجا پرداخت و چون محصول اموال تجارت از نصار
 اکثر بطلب نموده سرداران اکثر نزد دادن محصول با نموده اسناد

در زید نواب قاسم علیخان محصول بالکل تاجران قلمرو بنجانه و بهار
 معاف کرد و فرمود که ما محصول از غالبان مکرم از مغلوبان دست
 بردارم به همین سبب و بجهتی چند دیگر با سواران انگریز شکاری در میان
 و در صد استیصال ایشان سرگرم تدبیر شد آخر رایی در برین کار گرفت
 که بر صده یک و نیم را معروضی سازد لهذا بنایان فوجداران بنجانه
 برای هر یک نوشته مافرا ستاده که در فلان تاریخ در هر جا که
 نصاری انگریز باشند بجای او فریب و جدال و قتل علف سیف
 و سنان سازند و خود سواران سپاه در باب قتل و اسیر و
 غارت آنها تا پنج معینه بمبالغه تمام ناکند نموده علم معاودت +
 بسمت منوکیه افراشت چون بدو نزد محمود افواج قاسم علیخان بکار
 مامور مستعاضند با افواج انگریز در میان آمد آخر بحال که متواتر
 غالب شد و قتل و اسیر برداخته همگی را یکسر مقتول و کشته را غارت
 ساخت جماعه اجل گرفته نمودند و کوفتی های انگریز در هر جا وقف
 تاراج کردند مگر صدر ایمنی خان فوجدار دنیا چور در راجه بردوان دست
 ازین حرکت لغو باز داشتند قاسم علیخان چون بمؤید داخل شد علمه

نظامت بنگاه را یک طلب داشته با مورات ضبط و ربط ممالک متوجه
 کردید و رای رایان امید را از معسرش کالی پشاد و رام کشن در لاج بی⁺
 و حکمت سیئه همتاب را در جاده سر و پ چند برادر حکمت سیئه فرید^ن
 دنیا چور و ندیه و کمرک پور و بیر بهوم و راج شیخ و غیره و دو لال دیوان
 بهو چور و فتح سنگه و راجه تیگاری سپه راجه سند و رام نراین نا^ب
 صوبه غلیم آباد محم معصوم منشی حکمت را و غیر هم را یک یک در مونگیر⁺
 طلب داشته مجوس کرد و قلمه مستحکم تر ساخته افواج بنیشمار به بنگاه
 کبیل کرد و متصل اکثر نرزاله امین اجماع سپاه کردید و بفوجداران
 و نایان بنگاه در باب ترغیب و تخریص خیاب با اکثر نرین تاکید نام
 نوشت از انجمله شیخ هدایت الله نائب فوجدار ندیه با جمعی فزاد^{ان}
 و جعفر خان و عالم خان محمد ارتزک سواران متعینه حضور بر جناح
 استیعال عازم شدن تا کونج رسیده بود که از نظر افواج اکثر نر^{ین}
 نواب جعفر علیخان با سالار بکر نرین همراهش گرفته بمقابله شتافته
 بفاصله دو کرده در داین پل شکرگاه ساختند سیوم
 شهر محرم طرفین صف آراستند و اتش قتال را اشتعال دادند و فوج

قاسم علیخان بعد قتل جمعی از اجل سیده، شکست خورده بپانی نهریت
 در بلا سنی نزد محمد تقی خان فوجدار بر سر هجوم رسیدند و بعد از دو سه روز که
 افواج بنگاه و اجتماع یافت و سرداران انگریز همه تعاقب کنندگان رسیدند
 محمد تقیخان با جماعت کثیر و میدان رزم با ثبات افشوده و بر خیم
 کاهوله نبروتی جام شهادت نوشید و سپاه منظم شده بمرث آباد
 رسید سید محمد خان که بعد رفتن میر تراب علی خان بموگنیر نیابت
 بنگاه تعلق یابد و پشت با جماعت موجوده از شهر برآمده و چون کما
 مورجال آراست و چون خبر آمد که افواج انگریز با موعه خاطر شش گشت انانجا
 که اکثر افواج نیش خورده حربه های انگریز شدن بودند بیوقع جناب
 دزد و خورد توپ و تفنگ مضطرب شده مورجال را خالی کرد و عنان
 نهریت متعطف ساخته در سوئی برد افواج قاسم علیخان که سمر و
 فرنگی و غیره سرداران لشکر با افواج تشکیل در انجام مقام داشتند
 اما انگریزان تعاقب از دست نداده بدربالشتافتند و جنگی عظیم در
 سوئی روی داد و از انجا که ستاره دولت قاسم علیخان روی بانخط ط
 و طالع انگریزان در ترقی بود و بی جناب بسیار و مقابل بی شهادتین

انگریزان فحیاب شدند و افواج قاسم علیخان تاب ضرب غلوه که
 توپ و بندوق انگریزان نیاورده شکست خورده برب آب و هوا
 که بیشتر بجا به بود و در انجا هم تمام عساکر فرام شده بجز فیض
 و جدال و قتال و زربیدند و آخر اکثری از سرداران فوج قاسم علیخان مثل ^{کریم} کریم
 که سردار فوج پیاده بودند از ان بود و غیر هم با انگریزان موافق شدند
 و نصاری انگریزید بر جمعی تمام شیخون ده پائینات موافق و منافق را ^ل شمرند
 که دین و کزید انگریز در شکرافا و شکست عظیم رویداد و منتهی مان
 بحال تباہ خود را بگویند و ساینند قاسم علیخان از دریافت خبر این شکست
 دل باخته و زنک بر رو شکست و نمک لای و دغا بازی حریفان نمک
 پرورده بخاطر آورده و حوصله خنک در خود نیافت و پهلوار رزم تپی
 کرده سرا سیمه عازم بطرف عظیم آباد گشت و کریم خان را بشامت +
 نمک لای مقتول ساخت و وجود هر دو برادر بکلیت سیئه را که در باب
 طلب معفر علیخان و نصاری انگریز ساعی شده خطوط نوشته بودند
 و ان نوشته ها تجسس گرفتار کرد و دید مایه فتنه و فساد انکاش شد
 و دیگر امن ریب را ران و غیره که از سابق مجوس بودند و هر یکی ^{ساز} فتنه

در هنگام مرگ بر دانی کجایه عصر بود مجملگی را مقتول و معذورم ساخت
 و بعد رسیدن غنیمت آباد در انجام هم حرأت اقامت در خود نیانفته
 باضطرار تمام به پیشتر روان گردید و زمانه تا خود را در سرعت با
 کلاه گذاشته بصوبه آورده پیش فریر الممالک نواب شجاع الدین
 بهادر رفت و در انجام هم با نواب وزیر صحبت خورده و نواب اکثر
 اموال او را ضبط در آورده و از انجام هم روان شد و در اطراف کوه
 رسید و چند سال در آن نواح با نواع ناکامی بسر برده و آخر وقت
 حیات سپرد نظامت با ثنائی محقق علی خان بهادر و غیرت
 قاسم علی خان سرداران انگریز با نواب معفر علی خان بر سر دست
 نظامت بنکاره متکین ساختند و ده اند با ضمیمه دست دیوانه انگریز
 دست نشانی نواب معفر علی خان مقرر شد این بار هم کمال تنزل داشت
 نظامت عاریتی کرده در مسئله بکهار و یکصد و هفتاد و هشت هجر
 از تنگنا حیسانی بوسعت آباد در روحانی شتافت سرداران انگریز
 نجم الدوله پیش را بجا او متکین ساختند و نواب محمد رضا خان بهادر
 مضطرب خاک را به نیابت نظامت مقرر نمودند و در او هم دو سال

متکی و ساده نظامت بوده راه سفر آخرت بهمیود پس از وفات نجم
 الدوله برادر خرد و سیف الدوله بجای برادر جانشین سند نظامت گردید
 و نواب مظفر خنک بدستور بنیابت نظامت بجالا نذا و بهم
 نظامت دو سال بیماری چکاک در گذشت و برادر دیگرش مبارک
 الدوله بهادر سند را نظامت سرداران انگریز گردید و نواب محمد
 رضا خان مظفر خنک را از نیابت معزول کرده نواب مبارک
 الدوله را شانزده لاک روبره سالیانه در وجه نظامت مقرر کرده
 سال بسال میدهند و خود بر هر سه صوبه سلاطین خلع را ران جایجا
 فرستاده در کلانته کجهری خالصه مقرر کرده تشخیص تحصیل و عدالت
 و بحالی و معزولی اعمال و غیره امور نظامت و حکومت را با اختیار خود
 می کنند و ما حال تخریر این رساله که سنه یکهزار و دویست و دویست و هجری
 و ستمه جلوس عالم شاه بادشاه است و در فعل و عمل انگریزان دین
 هر سه صوبه جاری است روضه رابع و ذکر سلاطین شدن نصاری
 انگریز در ملای دکن و بنهاله و در آن دو خیابان است خیابان نخستین
 در دکن و ملای نصاری فرقه بریکیش فرانسیس و غیره در دکن و بنهاله

برضا نیز حورشید نظایر صبر قیام بقودانار که رنجان جوامع اخبار حق
و محتجب مباد که طایفه بود و رضا کربلای ظهور اسلام در اکثر بنا در
ممالک دکن ملطیبا روغره برسم باز رکابی از راه دریا آمد و رفت
داشتند و بامردم انملک مالوف شدن و بعضی از شهرها سکونت
در زمین مکانها و باغچه ساختند و برین پنج سالها دراز بسر بردند
نیز اعظم دین مسلمانان فرمود و بر تو شجاع آن افتاب بر مشرق
و مغرب یافت و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز
فیض یاب انوار شمع احمدی گردید و نردوان اسلام در آن ممالک
شد و اکثری از ملوک و حکام آن دیار بحالیه اسلام محلی شدند و راجه بناد
و دابل و جبول و غیره بطور حکام اهل اسلام مستملرا که از ممالک عرب
می آمدند و رسوا اهل دریا مسکن داده لوازم اعزاز و احترام آنها بجا
می آوردند و اینها هم بود و نصاری در ایش صد و رشاک می سوختند
و چون ممالک دکن فکرات بحوزه تصرف سلاطین دهلوی درآمد اسلام
در انملک دکن فکرات قوی گردیده بود و هر سکونت بر درجاک
دنان آنها ده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمی آوردند تا آنکه

در سنه بجزری ضعف و تحلل در سلطنت دکن پناه یافت و در وقت
نصاری بر تگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمیر قلع در سواحل بحر
هند را مورش زد و در سنه چهار منزل بهای نصاری بر تگال در شبه
قنارینه و کالیکوت آمده کماهی خفایق آن مزبور بم را بنجا ط آورده
بملک خود برگشتند و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آن فرود
شدند و با حاکم انجا که مخاطب نسادی بود استدعا کردند که مسلمانان
از سفر عرب مانع شوند که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشمارند
خواه باشند سامری کوش برین سخن نهانها و اما نصاری در معاملات
داد و ستد بقصدی بر اسلامیان آغاز نهانها و زندانها سامری بخشم آورد
حکم بقتل و غارت آن نهادند و بنقاد و نفر معتبر نصاری مقتول ساخت
باقی بر سلب هار پشته راه سلامت گرفتند و نزد یک بلده کوچ
که حاکم انجا با سامری منازعت و خصومت داشت توطن گرفته
رضت احداث قلع حاصل کردند و در اندک ایام بمحلات تمام قلع
تیار نمودند و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند و این
اولین قلع است که نصاری در دریا رهند تیار کرده اند و در همان

زود می آید که نور نیز را ایشان اتفاق و زریده اند ایشان در اینجا هم قلم
 بسته بجمیع خاطر تجارت فاضل و زنجبیل اشتغال نمودند و دیگر
 ازین تجارت مانع آمدند و اما سامرا لشکر کشی نموده پسر پادشاه کوچکی
 بقتل در آورده و آن ولایت را ویران ساخته معاودت کرد و در
 حکام مقبول باز جمعیت نموده عالم حکومت افزاشته ولایت را بحال
 و آباد آوردند و بقول فرنگیان چهار سال در ریامترود گذراند و حاکم کنور
 نیز بهین آیین چهار سال مترود ساخت سامرا ازین مرخصه خورده
 جمیع خزان و دفاین بصرف لشکر داده دوسه دفعه بر کوچی لشکر کشی
 نموده چون فرنگیان هر بار لوازم امداد و اعانت بطور میرسانیدند
 بر کوچی دست نیافته لیکن کوچه مقصود برج القهری نهمید و چون
 عاجز شدن ایلچیان نزد حکام مصر و جده و دکن گجرات فرستاده
 از قندی نصاری شکایتها نموده استمداد کرد و احوال عبت نصاری
 بر اهل اسلام ضمیمه آن ساخته عرق غیرت و محبت آنها را بکشت
 خیا که قاصد غوری امیر حسین نام سرداری بپاسینده منزل آ
 ملو مردم جنگی و آلات کارزار روانه ساحل هند ساخت و سلطان

محمود بهمنی دکنی نیز از بند رویو و سورت و کوله و دابل و جبول نعیم
 جنک با فرنگیان چهارزات در غایت استعداد و مرتب ساخته
 اول چهارزات مصر بنید رویو آمدند و با اتفاق سفاین کجرات متوجه
 جبول که محل اجماع فرنگیان بود عازم شدند و چهل منزل غراب سگ
 و چهل منزل غراب کوه و دابل هم با ایشان پوسته مانده جنک را
 مشتمل ساخت یک ناکاه یک غراب ملو فرنگیان بی آنکه
 ایشان را خبر شود از عقب در رسید و لازم انباشازی نطهور رسانید
 و عرصه بحر را پر از تشکر دهند ملک ایاز حاکم رویو و امیر حسین ناکیر
 جنک ایشان مبادرت نمودند اما کاری از پیش نبردند و چندی غراب
 مصر گرفتار گشت و مسلمانان شربت شهادت چشیدند و فرنگیان
 بغیر و زسی به بنادر خود شتافتند چون بهمه ایام سلطان سلیم چونکه
 روم بر سلاطین غوریه مصر استیلا یافت و سلطنت انطاکیه
 سامری که بانی آن کار بود منحل گردید و فرنگیان تسلط تمام پیدا
 کردند تا آنکه در رمضان ۹۱۵ هجری بمالیکوت آن مسیحی جامع را خنود
 و شهر را نیز بجایوب غارت و خنود اما روز دیگر ملیباریان محکم

آورده بر سر مضامی میخند و بانصدا کس فرنگی معتبر را گشته و بسیار برآ
 در آب غرق کردند و بقیته السیف که نیمه در بندر کولم در آمدند و با
 زنی را را نجاسا حاکمی کرده در نیم فرسخی آن شهر حصار مختصرا احداث کرده
 کرد و آوری خود نمودند و دهان سال حصار کوه را از تصرف یوسف
 عادل بر آوردند اما یوسف عادل شاه بآنک فرصت خوش طبعانه
 از دست او نشان بر آورده ولیکن پس از ایام معدود و فرنگیان
 باز حکم انجا را بر مای فراموشان فرصت بران حصار تصرف شدند و
 آن قلعه را که متانت و حصانت تمام دارد و حاکم نشین خود ساخته
 با استحکام پر داختند و سامری ازین غیرت داند و در سال ۹۹۰ عرصه
 مرک شد و برادرش قائم مقام گردیده بساط منازعت در جید
 با فرنگیان طریقه مصالحت پیموده نزد یک شهر کالیکوت اجازت
 احداث قلعه داد و از ایشان قول گرفت که هر سال چهار منزل کشتی
 غفل و نجیل بنیاد و عرب می فرستاده با فرنگیان چندی عهد
 و قول خود وفا نموده و چون قلعه با تمام سید از تجارت اجناس
 مرقوم مانع آمده بر اهل اسلام انواع نقاری و بدعت شروع کردند

همچنین طایفه یهود که در کنگلور بودند ضعف سامری دریافت بای از
 اندازه برین اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چنانیدند
 و سمر از کرده خود نام گذشته تخت در کنگلور رفته نوعی +
 استیصال یهود نمود که از آن فرقه دران دیار اثری نماند پس از آن
 باتفاق تمامی مسلمانان یلیار بکالیکوت رفته قلعه فرنگیان محاصره
 بسعی و آن مغلوب ساخت و حصار را مفتوح کرد اینداین
 ممر قوت و شوکت یلیار بان برافزود و جهانات را مفتوح
 کرد اینداین محرم قول فرنگ ملو از پنج بیل و فاضل و غیره بنیاد
 عرب متروک ساخته و در قلعه فرنگیان در حالیات که شش
 کردی کالیکوت است قلعه بستند و تیر و کشتیها یلیار دشوار کرد
 همچنین تیرسان در همان سنورت در عهد برهان نظام شاه در
 یکمونده قریب بنابر جول قلعه ساخته متوطن گشتند و در قلعه و در
 سلطان بهادر کجراتی بنبر روسن و دمن دیو را که بسلاطین
 کجرات تعلق داشت قابض شدند و در قلعه در کنگلور هم
 احداث کرده استیلای تمام بهر ساینده و در تیر قوت + سلطان

سلیمان بن سلطان سلیم رومی اراده کرد که فرنگیان را از بنا در هند
 بیاورد و خود در آن بنا در تصرف شود لهذا در سال ۷۳۰ هجری خود سلیمان
 با شش را با یک صد غراب خنکی به بندر عدن فرستاد اول از آنکه سر
 منبر ساخته به بنا دهند و دو واد در همان سال بندر عدن را از شیخ
 داود انتزع نموده و او را مقتول ساخته به بندر دیو روانه شد
 و طرح خباک انداخت نزدیک بود که منبر سازد لیکن سبب کم
 شدن اذوقه و خالی شدن خزانه بی نیل مقصود مراجعت بر دوم کرد
 و در سال ۷۳۱ هجری ترسان بر بندر هم موز و مسکت و سمطره و ملوک و سیل
 و ناک و فن و ناکشور و سیلان و بنکاته و سایر حاجین ساطع شدند و
 در هر جا طرح قلعه انداخت اما سلطان علی انخی قلعه سمطره را مفتوح گردانید
 و حاکم سیلان هم فرنگیان را مغلوب ساخته آسیب ایشان از ملک خود
 دفع ساخت و سایر حاکم کالیکوت به تنگ آمدن ایلیان نزد علی
 عادل شاه فرستاد و ایشان را بغیر از فرنگیان و اخراج از ممالک خود
 ترغیب و تحریص کرد و در سال ۷۳۹ هجری سامری قلعه جالیات را منهدم
 محاصره کرده و نظام شاه و عادل شاه بر یکدیگر زنده و کوه چسبیدند

سامری نرور بازوی شجاعت و همت قلعه‌الایات را منوشت
 و نظام شاه و عادل شاه از سامت نوکران تا دولتخواه که بتطبیع
 فرنگیان فریب خوردند بهیصول که هر مقصود مراحت کردند و از آنوقت
 نصاری در ایذا و توقدی بر مسلمانان را نسخ شد و دست دراز
 کردند که بعضی چهار تا جلالت‌الدین محمد اکبر بادشاه که بقول فرنگیان بکینه
 متردد بودند و هنگام مراجعت از بندرجن بغارت یروده انواع ایذا
 و اهانت کمال با اهل اسلام رسانیدند و بنبر عادل آباد و فرامین که
 تعلق بعاقل شاه داشت وقف اتش و خراب مطلق کردند و بطریق
 تجارت در بندر دابل آواره خواستند که بخداع و فریب بران نیز
 دست تصرف دراز کنند اما حاکم انجا خواجه علی المکات تجارتی را از
 برارده نشان مطلع شد و یکصد و پنجاه کسان فرنگیان معتبر را مقتول
 ساخت و باطفای اتش قتل برداخت خیابان دوماه و دگر ساء
 شدن نصاری بکینه میاماب بنکال و دگر معنی و معلوم ضمیر
 و انشوران اجبار پزوه باد که از آن تا پنجیک چهارات جلالت‌الدین
 اکبر بادشاه بدست نصاری گرفتار شد و دستاوردن چهار بنیاد

عرب و عجم یکایک موقوف کرد زیرا که قول گرفتن از فرنگیان نیل نیک
و عار بر چهره همت عالی تصور کرده بقول فرستادن باعث
هلاک نفوس و تبذیر اموال بود اما امر او مثل نواب عبدالرحیم خان
خانخانان و غیره قول از فرنگیان گرفته شقایق را به بنادر روانه نمی
دو جنگگاه برین مثال که نشت چون نورالدین محمد بهانگیر بر سر سلطنت
در ملی جلوس بود و فرقه نصاری انگلنیز را که در معتقدات از فرقه نصاری
بر تکیه افراست و غیر هم تخایف تمام دارند و دشمنه خون یکدیگر
شنه نسخه مشوخه عداوت را در هم یکدیگر میخوانند علی الرغم آنها در
ولایت صورت که از جمله ممالک کجرات است جا سکونت داد
نخستین جائیکه نصاری در سواحل بنا در هند جهت توطین اختیار
کردند این بود پیش ازین نصاری انگلنیز هم کشتیههای تجارت در بنا
هند آورده اجناس را فروخته معاودت بمبولایت خود میکردند
بعد از آن بتدریج در ممالک دکن و بنجاله جایگاههای تجارت
نصاری انگلنیز هم بستمور نصاری بر تکیه افراست و غیره فاکیم
و محصل بطریق دیگران میدادند و چون در عهد سلطنت افغان

نسیب عالمیکه مصادر خدایات شایسته شدند و فرمان احداث
 کوتهی تجاریت در ممالک محوسه علی الخصوص احداث کوتهی در بنگاله
 مع فرمان معاف محمول چهارات کمپنی انگریز و کرفتن سه هزار روپیہ
 و بیہ محصول بخشیدہ حاصل کردند چنانکہ در ذکر آباد کلکتہ گذارش
 یافت از آنوقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند و
 چون در سالہ نواب مظفر خیاک بواسطہ نظام الملک اصفجاہ بانعوائی
 حسین دوست خان عرف چندکہ از روی رؤسای ارتحاب بود
 نصاری فرانسیس ساکن بولجری ارفیق خود ساخته بر سرانوار خان
 شہا متجنک کوہا موچی از عہد نواب نظام الملک اصفجاہ
 ناظم ارتکات بود بغیرم انتظام انتزاع ملک ارتکات شتات
 و خیاک عظیم در میان آن نواب شہا متجنک در میدان نرم پا
 شجاعت افشردہ داد و مردانگی دادہ مقتول کردید و نواب نظام الدولہ
 خلف دوم نواب اصف جاہ کہ بعد وفات پدر بنام
 ممالک دکن جانشین بود از اطلاع خایف خوانہ را زدہ بہت
 بنقاد سوار و یک لاک پیادہ بغیرم تنیہ مظفر خیاک بر عزمیت

بر پشت دیر بند بولجی سین بست و ششم ریح الاخر ۱۳۷۳
 اصف خباک آراسته فتحیاب گردیده و مظفر خباک زنده و شکم
 کردید نظام الدوله موسوم برسات درارکات کز ایند نصاری بولجی
 باهمت خان و غیره سرداران افغانه کز نامک کز نوکران نظام
 الدوله بودند ساختگی کرده بطمع ملک اموال قریب داده خشم دل
 از ملاحظه حقوق تربیت نابینا ساختن ان نمک حرامان کم
 عذر و دعا بسته با اتفاق نصاری بولجی شب شانزدهم محرم ۱۳۷۴
 ۱۳۷۴ شبنون زده نواب نظام الدوله را ریح مخوم شهادت
 ساختن بعد از شهادت نواب نظام الدوله افغانه و نصاری
 نواب مظفر خباک را بر سر نشانند و مظفر خباک با جماعه افغانه
 بولجی رفته و جمعی کثیر نصاری فرانسیس را نوکر گرفته اعتقاد خود
 مهم در سال مذکور جمعیت غفیر از افغانه و نصاری گرفته عازم حیدر
 شد و بر سر ارکات مرور نموده بملک افغانه درآمد از نیز نکلی نقی
 در میان مظفر خباک و افغانه اختلاف واقع شد بختیاب
 و برخاش بختیاب و هفدهم ریح الاول سنه مذکور بهمدیکر معرکه قتل

از کاپوت مظفر خجاک و نصاری فرانسوی از طرف دیگر افغانه
 صف آرا شدند بمقتضای خان مغیره سرداران افغانه نتیجه نگرانی
 مقتول شدند و مظفر خجاک هم بزخم تیریکه در صحنه جهنم رسیده بود
 سالک سالک فنا کردید بعد از آن نصاری فرانسوی در رکاب
 امیر الممالک صلاحیتجاک بسر سوم اصفجاه اختیار طرازت کردند
 و یکجا کل دراج ندری مغیره با قطع یافته افتاد و کمال بهم نشاند
 و در ممالک دکن حکم ایشان نافذ و جاری گشت فرق نصاری فرانسوی
 که از مدتها در بنادر دکن آمد و رفت میکردند پیش از آن کسی ایشانرا
 نوازش نداشت بود این مظفر خجاک کیست که نصاری فرانسوی
 نوازش کرده بدیار اسلام آورد چون نصاری فرانسوی باین
 افتداد رسیدند نصاری انگلیز که تشنه خون کرده فرانسویانرا
 نیز حوصله داخل در ممالک بادشا هم رسانیدند و بر بعضی ممالک
 دکن متصرف شدند و قلعه ندر سورت را بقبض اختیار خود
 آوردند و در ممالک بنکاله کوچتی مستحکم قایم کردند و از آنجا که
 فرانسویان نواب انورالدین خان کو با موی صاحب صوبه

ارکات را بقتل درآورده و شخصی برای نام سرداری برگزیده در
 ماکات دکن مسلط شده بودند نواب محمد علیخان سپه نواب نواب
 خان با سرداران انگریز ساختگی نمود و ایشان بگویم داد و نوا
 محمد علیخان پیش آمده و قیقه از لوازم امداد و اعانت فرونگارند
 و با سیصال فرقه فرانس کمانی بر زمین خنند و در کشته قلع بولجری
 محاصره نموده از دست فرانس تسل نزاع نموده عمارات بولجری
 منهدم ساخته قاع و هموار گردانیدند و سیکا کل و راج بندری غره
 اماکن جاگیرات فرانس که قیاس خلاص آن مکانات از هم برود
 خود متخلص گردید نواب محمد علیخان تبو جهات سرداران انگریز بجا
 بر ربرند ایالت ارکات متکلی کشته بخطاب والا جاها امیرهند
 محمد علیخان مضمون خباک مخاطب گردیده باطاعت سرداران انگریز
 تن داده مدت العمر بعیش و عشرت میگذرانیدند اکنون ملک
 ارکات هم بطور بنگاله تصرف سرداران انگریز است و چنانکه سابقاً
 مرقوم شد چون سراج الدوله ناظم بنگاله از نا تجربه کاری خود شک
 در زینور خانه زندان انگریز نتیجه آن دید آنچه دید و نواب جعفر علیخان⁺

اینها را اعتقاد خود ساخته و نظامت ممالک بنحاله بهم شریک
 خود نموده و امورات ملکی و خیل ساخت چون در سلطنت ملی +
 تمام راه یافته بود در هر صوبه امر اقا باض شده دم استقلال میرند
 اکنون از مدت یک قرن تمامی ولایت بنحاله و بهار و اودیسه در قبضه
 تصرف سرداران انگریز در آید است و در کلانته سرداری فخر طرب گور
 خبر از ولایت ایشان آید اقامت میکرد و نمایان تحصیل و عدا +
 و فوج جاری تجارت از حضور خود تجویز نموده در هر جا میفرست و بهر
 حاله در کلانته مقرر داشته تشخیز هر ضلع از قبل خود بنده و بست
 و نمایان ضلع داران زرها تحصیل کرده ارسال کلانته نمایند و چون در
 برنواب وزیر اهلکاک شجاع الاوله نام صوبه اوده و اله آباد مقرر
 شدند باز بهایک مصالحه نموده مکاتبات پیرا با و مسلم داشتند از آنوقت
 در آن ملک هم و خیل شدن و ملک بنارس از آن صوبه علی کرده
 گرفتن و افواج ایشان در ممالک وزیر بطور نوکر حاضر بود و در
 بوجه و بهیملی امورات دخل دارند و الله اعلم مال اینحال کجا انجام
 همچنین در ممالک دکن در قلعه مندرج کوه ثنی قدیم و افواج سنگین +

میباشد و صور ارکات در تصرف دارند ششم کنجام و برهم بود و
 انچه با بود یکا کل و آتی بین قطفه قسم کونه و لوح بن و ایا بود و چهل بن
 و بجواره و قطفه کونه و غیر هم بطور جا که از نظام علیخان گرفته در تصرف
 دارند و زیر این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالکداری نمیشاید و
 هرگاه نظام علیخان احتیاج بکوک می شود افواج سنگین همراه میشد
 و بطلب هر از حکم او سربازی نمی و زن و اما فرقه نصاری آنکریه کلبه دانا می فر
 مندی آراسته و بکلمه مروت و اخلاق پر استه اند بدستی غرم و کمال خرم
 و تدبیر نرم و لیاقت نرم بهیچیل و به این عدالت که سز و رعیت بود
 و ظالم که از می مظلوم توانی بی نظیر اند درستی قول بیکه اگر سر بر زبان
 گفتند و دروغ گو را در مجلس خود راه ندهند سراسر قوت و وفا و سربا با علم و
 وقار و حرف و عمل نیا مومنند و صحیفه شزارت بخوانده اند و با وجود مخا^{لف}
 و بی متعرض در این آئین و اسلام احسن نیستند گفتگوئی کفر و دین
 اخبر یکی میگفتند خواب یک خواب است با ش مختلف تغییر نماید به نام
 نسخه ریاض السالین بفضیل کرم قادر چون زمین جناب سالت مای خاتم النبیین
 + + + + + صلی الله علیه و سلم تاریخ ماه جمادی ثانی در وقت ظهر روز شنبه ۱۲۱۱ هجری قمری
 + + + + + بود که در آن جناب مولودی سی و هفتم از لایحه ای که در آن جناب

- چمن اول در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله ۵
- چمن دوم در بیان بعضی خصوصیات ممالک بنگاله ۱۶
- چمن سوم در ذکر بعضی شهرها و آبادی بعضی بلاد ممالک بنگاله ۲۴
- شهر کلکتہ ۲۴ شهر مرشد آباد ۲۶
- نبارہ موکلی ۲۸ شہر کلکتہ ۳۰
- جنبدن کر عرف فرانت ڈانکہ ۳۷ چوڑہ ۳۷
- چرام پور ۳۷ شہر پورنیہ ۳۷
- ڈانکہ جہانگیرنگر ۴۱ سرکار سونا رکام ۴۲
- اسلام آباد عرف جانتھام ۴۲ سرکار بنگلہ ۴۳
- زنگپور دگھوڑہ گھاٹ ۴۳ سرکار محمود آباد ۴۳
- باریک آباد ۴۳ سرکار بازوہا ۴۴
- سرکار سلٹ ۴۴ شریف آباد ۴۴
- سرکار مارن ۴۵ الکر نکر عرف راج محل ۴۵
- قصہ مالہ ۴۵ چمن چارم در شرح حکومت رایان
- در زمین سلف و ممالک بنگاله بر سبیل اجمال ۴۶ +

- شرح نشاط بعضی رایان هند بر ممالک بنجانه و سبب رواج بت
پرستی در هند ۴۹ روضه اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام
که از طرف سلاطین دلی بنیابت درین ملک فرمان روائی کرده اند ۵۴
حاکم شدن علیمردان خلجی در بنجانه ۴۳ مساط شدن غیاث الدین خلجی در بنجانه ۴۴
حکومت سلطان ناصرالدین محمد سلطان شمس الدین ۴۵
حکومت علاء الدین خان ۴۶ حکومت سیف الدین ترک ۴۷
حکومت اغرا الدین طغخان ۴۷ حکومت ملک فیروز خان ۴۸
حکومت ملک جلال الدین نجی ۴۸ حکومت ارسلان خان ۴۹
حکومت محمد تارخان ۴۹ حکومت طغرل الخاطی سلطان غیاث الدین ۵۰
حکومت قبراخان الخاطی ناصرالدین بن غیاث الدین بلبین ۵۸
فرمان روائی بهادر شاه ۸۳ حکومت قورخان ۸۴
روضه ثانی در ذکر سلاطین که در ممالک بنجانه بر سر ریاست حکومت جلوس
فرموده خطبه بنام خود خوانده اند ۸۵
ذکر سلطنت سلطان فخر الدین ۸۶
سلطنت یاقین علی مبارک الخاطی سلطان علاء الدین ۸۷

- ۹۰ سلطنت حاجی الیاس المخاطب سلطان شمس الدین +
 ۹۴ ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس الدین
 ۹۹ ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه
 ۱۰۳ سلطنت سیف الدین بلقیس سلطان السلاطین
 ۱۴ سلطنت شمس الدین سلطان السلاطین
 ۱۰۴ مسطر راجه کانش میدار
 ۱۱۱ ذکر سلطنت جلال الدین سپهر راجه کانش
 ۱۱۲ سلطنت احمد شاه بن جلال الدین
 ۱۱۳ سلطنت ناصر خان غلام ۱۱۲ سلطنت ناصر شاه
 ۱۱۳ سلطنت باریک شاه بن ناصر الدین
 ۱۱۴ سلطنت یوسف شاه ۱۱۳ سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه
 ۱۱۵ سلطنت باریک خواجہ سمر مخاطب سلطان شاه زاده
 ۱۲۰ سلطنت ملک اندمل حبشی مخاطب فیروز شاه
 ۱۲۱ سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه
 ۱۲۲ سلطنت یسہی، برن مخاطب مظفر شاه

- ۱۲۴ سلطنت علاء الدین سید حسین شریف مکی
- ۱۳۱ ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین شاه
- ۱۳۴ سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه
- ۱۳۴ ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاء الدین
- ۱۳۷ جلوس فرمودن نصیر الدین محمد همایون بادرشاه بر سر پریلج کور
- ۱۴۲ بر تخت نشستن شیر شاه در شهر کور ۱۴۰ حکومت خضر خان رکور
- ۱۴۲ ذکر ایالت محمد خان سوردربنگاله
- ۱۴۳ فرمان خضر خان بنحاطب بادرشاه
- ۱۴۴ سلطنت جلال الدین بن محمد خان
- ۱۴۵ فرماندهی سپهر جلال الدین ۱۴۵ سلطنت غیاث الدین
- ۱۴۶ فرماندهی حاج خان گرانی ۱۴۵ فرماندهی سلیمان گرانی
- ۱۴۸ فرماندهی بابرخان بن سلیمان خان
- ۱۴۹ ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان
- ۱۵۷ حکومت نواب خانبهانی در ممالک بنگاله و کیفیت قتل داؤد خان
- ۱۵۹ کیفیت متاصل شدن بعضی مراد داؤد خان

روضه نالت در ذکر حکومت ناطلی که از حضور سلاطین تیموریه در ملی

بنظامت بنجاله ممتاز شد زند نظامت باجه مان سنگه ۱۶۱

نظامت قطب الدین خان ۱۶۲ نظامت جهانگیر علی خان ۱۶۶

حکومت نواب اسلام خان کیفیت قتل عثمان خان ۱۶۶

نظامت قاسم خان ۱۷۳

نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه جهان در بنجاله ۱۷۳

فکر رسیدن موبک شاهجهان در بنجاله و کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ ۱۸۲

خیاک نمودن شاهجهان با عساکر بادی و قتل سمیت و کن ۱۸۹

مقرر شدن صوبه بنجاله در جاگیر نواب بهایت خان بهلولو ۱۹۴

نظامت نواب مکرم خان ۱۹۷

نظامت نواب فدائی خان ۱۹۸ نظامت نواب قاسم خان ۱۹۸

نظامت نواب اعظم خان ۱۹۹ حکومت نواب اسلام خان ۱۹۹

حکومت شانزده محمد شجاع ۲۰۱ نظامت نواب اعتقاد خان ایضاً

کیفیت حکومت شاه شجاع در قوه دوم مال طال و ایضاً

حکومت نواب معظم خان خانتحانان ۲۰۸

۲۱۴ حکومت نواب امیرالامرا شایسته خان

۲۱۵ نظامت نواب ابراهیم خان

حکومت شاهزاده والا کهر محمد عظیم الشان قتل ابراهیم خان ۲۲۲

مقررن نظامت بنگاله نواب جعفر خان نیابتاً از طرف شاهزاده +

۲۲۲ عظیم الشان

جلوس فرمودن سلطان فتح سیرسبر بر سلطنت هلی ۲۶۲

نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبه او دیس بود ۲۷۶

نظامت نواب سرفراز خان ۲۹۷

۳۱۲ نظامت نواب علی وردخان مهابت جنگ

نظامت نواب سراج الدوله ۳۵۶

۳۶۸ نظامت شجاع الملک جعفر علی خان

نظامت عالیجاه نصیر الملک امتیاز الدوله قاسم علی شاه و نصرت خانبه ۳۷۴

نظامت یارنامانی جعفر علی خان بجا در ۳۸۱

روضه رابع و رد ذکر سلطنت رضا علی اکبر نزد ممالک کن و بنگاله و دکن

و دخیابان ست خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاری فرقه بیکس

فرانسم

دفرانسیس و غیره در دکن و بنگاله
 خیابان دوم و ذکر مساط شرن نصاری انگریز مالک بنگاله
 و دکن و غیره
 ۳۸۲
 ۳۹۰



کتابخانه
27. 11. 08